[ANDISHAHA-YI RASTAKHIZ]

# اندیشه‌های رستاخیز

سال دوم - آبان‌ماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی

۶

در این شماره



PERIODICALS: NEAR EASTERN

مدیر مسئول: منوچهر تسلیمی
سردبیر: مهدی قاسمی
مدیر داخلی: فرنگیس امیری
نشانی: خیابان‌ویلا ـ ساختمان‌شماره۳
حزب رستاخیز ملت ایران
تلفن: ۸۹۹۱۵۶ ـ ۶ـ۸۹۹۱۶۱

وجوه اشتراک و بهای مجلات باید به حساب جاری ۱۴۵۰ بانک ملی ایران شعبه‌تخت‌جمشید واریز شود.

چاپ خوشه

P101283




The John Rylands
University Library
of Manchester

PERIODICALS

Near Eastern

# اندیشه‌های رستاخیز

# ۶

| صفحه | نویسنده | عنوان |
|---|---|---|
| ۳ | ـ | یادداشت سردبیر |
| ۶ | محمد باهری | رسالتها ومواضع رستاخیز ملت‌ایران |
| ۱۸ | کاظم ودیعی | انسانی، انقلابی، ایرانی... |
| ۲۹ | محمد رضا عاملی | پژوهشی در انقلاب ایران در رابطه با دیالکتیک نظام‌ها |
| ۶۳ | ناتل خانلری | فرهنگ ایرانی و ارزشهای آن |
| ۱۰۴ | ناصر رحیمی | «اقتصاد ـ آموزش» و برنامه‌ریزی «نیروی انسانی» |
| ۱۲۰ | م. فرخ | ویژگیهای اجتماعی ـ اقتصادی‌جمعیت زنان کشور |
| ۱۴۸ | شاپور زندنیا | اندیشه‌های سیاسی از کهن‌ترین متون تا کنون |
| ۱۶۰ | ـ | رهنمود آموزش سیاسی |



21 NOV 1979



NE Per.
P 101283



# یادداشت سردبیر

ششمین شماره‌ی «اندیشه‌های رستاخیز» (بانظمی که همواره برآن تاکید داشته‌ایم و خواهیم داشت) ـ به‌اتکاء توجه‌واقبال‌روزافزون‌خوانندگان و بهمت جمعی دیگر از اندیشمندان وطنمان، اینك در دسترس همگان است.

در شرائطی که «آموزش سیاسی» با دیدی روشن، از باب دستیابی به «تعریفی دقیق» و شناخت «هدفی مشخص» ـ به عنوان یکی از اساسی‌ترین رسالت‌های حزب، مکان والای خود را باز یافته است؛ **«اندیشه‌های رستاخیز»** در مقام یکی از چند زمینه‌و ابزار آموزشی بویژه در باز تاباندن افکار و آراء رستاخیزی و پیوستن به «جریان و گردش اندیشه» و جستجو در راه یافتن «نمونه‌ها» و «شیوه»های مقبول کرداری و پنداری (در قلمرو آرمانهای رستاخیزی)؛ طبعا برای خود سهمی و فریضه‌ای می‌شناسد ولی پیدا است آنگاه قادر خواهد بود؛ این «سهم و فریضه» را بشایستگی ادا کند که «**بیش از پیش**» از یاری اصحاب اندیشه و نظربرخوردار باشد. و اما چرا سخن از کمکهای «بیش از پیش»؟ ـ این بدان سبب است که حزب ـ در حال ـ بمرحله‌ای تازه از اجرای رسالت برین خود «ارتقاء کمی و کیفی آموزش سیاسی براساس نظمی سازمان یافته» گام

JOHN RYLANDS
UNIVERSITY
LIBRARY

می‌نهد و ناگفته پیدا است که این خود نیازمندحرکت وهمتی روزافزون بویژه ازسوی اندیشمندان‌وطن است.

و اما نکته دیگر! گرچه مکرر میشود ولی یادآوردنی است که معیار اندیشه‌های رستاخیز در گزینش و نشر مقاله‌ها همانست که بود:

«تاکید برتنوع بازتابهای فکری در عین وحدت فرهنگی» خاصه که میدانیم همین خصلت بارز «پویائی» فرهنگ ما است که از سوئی راهگشای‌طرح وطلوع سلیقه‌ها و اندیشه‌های نو واز دیگر سو منادی وحدت و یکپارچگی ملی بوده است. و نیز همین‌ویژگی است که امروزهم امکان میدهد تا برپهنه‌ی آموزش سیاسی ما گفت وشنودی هیجان‌انگیز و داد و ستدی گرم و بارآور درگیرد ودرقلمرو آگاهی به «الگوهای» رفتاری و کرداری سنجیده و باب رستاخیزو در جهت راهجوئی بسوی بهترین و سودمندترین دیدها و راه حل‌ها در قبال مسائل اقتصادی و اجتماعی وطنمان (برمبنای مشارکت و همدلی و احساس مسئولیت) نتایجی مقبول و انقلابی‌نصیبمان شود. این را هم‌بیاد آوریم که با چنین دید و برداشتی بسیار طبیعی است اگر «اندیشه‌های رستاخیز» احیانا هربار در برابر هریك از مقالات خود نظرهاو سلیقه‌هائی دیگرگون بیابد که پیدا است با گرمی پذیرای‌آنها نیز خواهد بود، چرا که قصد اولی، نیرو دادن و غنا بخشیدن به گردش اندیشه است.

فرماندهی انقلاب به ژرفترین معناها هدف و مقصد آموزش سیاسی را روشن ساخته‌اند: «ذهنی ساختن اصول و مبانی انقلاب و رستاخیز». با تاکید برضرورت

ابراز آزادانه نظرها و سلیقه‌ها.

این راه مشخص و مسلمی است فراروی تمامی وسائل ارتباط اندیشه‌ها و عوامل روشنگری و توجیهی در بستر رستاخیز.

«**اندیشه‌های رستاخیز**» به عنوان یکی از پویندگان صاحب رسالت این راه امیدوار است، بررهگذر گردش اندیشه‌ها **به سهمی که پذیرفته است**، هرچه بیشتر بررشته‌های ارتباطی خود با جامعه اهل اندیشه ونظر بیفزاید وچنانچه امکان‌های لازم فراهم آید هرچه‌بیشتر از فواصل انتشار و ارتباط خود بکاهد.

**سردبیر**

## پیش درآمدی بر

# سخنان دبیر کل

### درباره رسالت‌ها و مواضع رستاخیز ملت‌ایران

شناخت هرچه روشن‌تر «مواضع» و «رسالت‌های» حزب رستاخیز ملت‌ایران در رابطه‌با نهادهای‌سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی (در قلمرو حکومت و بیرون از حکومت) - (حزبی که فراگیر ملت است و در نوع خود فرد و نمونه) بیشك خط آغاز حـــرکت هررهرو رستاخیزی است: حرکت بسوی «افق‌هــائی» که به گفته دبیرکل «چگونگی و گسترش رستاخیزملت ایران ضمن آنها مندرج است...» پیدا است ایـــن حرکت هراندازه آگاهانه و مبتنی برشناخت‌های کافـی از رهنمودهای فرماندهی ونیز همراه با آشنائی بـــه موقع و رسالت حزب انجام گیـرد: «ظرفیت سیاسی رستاخیز» گسترده‌تر و پرتر خواهد شد و «فضائی» که خود مولود و محصول این «ظرفیت» است سریع‌تر غنا و قوام خواهد گرفت.

دکتر محمد باهری از همان آغاز احـــراز مقام دبیرکلی، با اتکاء به تجربه‌های گذشته حزب کوشش موفقی داشته است تا ضمن دستیابی بـــه‌یك نظام سازمانی راهگشا و برداشتی روشن از مفهوم - هدف و رسالت «آموزش سیاسی» (ناگفته نماند قدم بقدم با یاری و همدلی گروههای گونه‌گون ازاندیشمندان) - گذرگاه دسترسی‌به نیازهای سیاسی جامعه و هنـر

رویاروئی با آنها را بشناسد و سخنرانی او (دوماه و اندی پیش) در برابر جمع کثیری از گروههای‌اجتماعی (در تالار اجتماعات مجلس شورای ملی) از نخستیـن جلوه‌های این کوشش جمعی بود. واما اینک «اندیشه‌ـ های رستاخیز» به دو سبب:

۱ـ بدلیل «اهمیت» برداشتهائی‌که در این سخنان بزمینه مضمون‌های یاد شده، آمده است.

۲ـ به‌جهت نقشی که بسهم خود در بازتاباندن آراء و عقاید رستاخیزی برعهده گرفته است...

نشر این سخنرانی را (اگرچه به هنگام و به‌نحو گسترده بمدد وسایل ارتباط جمعی منعکس شده‌است) مفید ولازم شمرد، باشد که انگیزه و سببی بسـود ارائـه نظرهـا و سلیقه‌ها و دریـافت‌هائی شود که درخور گفت وشنودهای رستاخیزی است.

و اما پیشاپیش سزاوار است به چند جمله‌ای از این سخنرانی که خود دلیل دیگری برنشر مجدد آنست، استناد جوئیم:

«... انجام این رسالت (رسالت رستاخیز) از عهدهٔ دبیرکل و سازمانهای ستادی حزب به تنهـائی ساخته نیست، انجام این رسالت موکول است بـه گسترش ظرفیت سیاسی رستاخیز و فضائی که این ظرفیت بوجود می‌آورد. گسترش این ظرفیت مشروط به مشارکت همه مردم در این بنیاد سیاسی و رفتار آنها در این جنبش بزرگ ملی...»

اندیشه‌های رستاخیز

دکتر باهری در آن جلسه: افق‌هائی را که ازباب فعالیت وگسترش رستاخیز ملت‌ایران فراروی خـود «در مقام دبیرکل حزب رستاخیز ملت‌ایران» مشاهـده میکند اینگونه تصویر نمود:

حزب رستاخیز ملت‌ایران به‌سه‌اصل نظام‌شاهنشاهی، قانون اساسی و انقلاب شاه و ملت معتقد و وفاداراست.

نظام شاهنشاهی ایران نتیجه خصوصیات قومی و جغرافیائی ما و نظام طبیعی جامعه ایران است. در فرهنگ ما نظام شاهنشاهی تنها یک شکل حکومت نیست بلکه دربرگیرنده همه فضایل و ارزش‌های والای جامعه، تجسم قدرت لایزال وحدت ملی، مظهر آزادی و استقلال ایران، و پاسدار راستین موجودیت شکوفای ملی است.

در این نظام، شاهنشاه ایران که رهبر آگاه‌جامعه هستند، فرماندهی عالی کشور را به‌عهده دارند و ملت ما را در عرصه حوادث زمان هدایت میفرمایند. وحدت قدرت و آگاهی، از خصلت‌های اساسی نظام شاهنشاهی ما است. در نظام شاهنشاهی ایران، قدرت از پیوند شاه و مردم و آگاهی از همدلی شاه و ملت بوجود آمده‌است.

در قانون اساسی ما که شکل حکومت و حقوق اساسی مردم تعیین شده است، عینا همین رهبری و همین فرماندهی برای شاهنشاه ایران شناخته شده است. در واقع انقلاب مشروطیت ایران فرصت تاریخی مجددی بود که ملت ایران اعتقاد خود را به نظام شاهنشاهی ایران به صورت مدون در چارچوب قانون اساسی و متمم آن تجدید و تحکیم کند.

این حقیقت که نظام شاهنشاهی نظام طبیعی جامعه ایران است در عرصه تاریخ بارها بتجربه رسیده است و بهمین جهت دشمنان ملت‌ایران همواره درصدد بهم زدن این نظام بوده‌اند و توفیق‌آنها در تحمیل مقاصد شوم و ضد میهنی که داشته‌اند مقارن ایامی بوده است که‌در داخل‌کشورنفوذ یافته وفرماندهی عالی‌کشوررا درعسرت گذاشته‌اند. تاریخ‌قبل‌ازسلطنت رضا شاه کبیر و دوران سوم‌شهریورماه ۲۵۰۰ تا ۲۸ امرداد ۲۵۱۲ گواه بر این امر است.

اصول انقلاب شاه و ملت رهنمودهای شاهنشاه ایران و نشانه‌های پرمعنی فلسفه رهبری آگاه جامعه ایران است. انقلاب ما که به ابتکار و به رهبری شاهنشاه تحقق یافت، از همان‌آغاز، راه بازسازی‌جامعه ایرانی را با تکیه برسنتها و ارزشهای درست وپسندیدهٔ کهن در پیش گرفت. با تکیه بر ارزشهای مطلوب، سنت‌ها و ارزشهای نامطلوبی را که مانع رشد و تحول و شکوفائی جامعه ما بودند درهم شکست. در انقلاب ما بازسازی جامعه تنها به معنای ایجاد دگرگونی درزمینه‌های صنعت، کشاورزی و روابط تولیدی نیست. توجه به معنویات، اخلاقیات، جهان‌بینی‌های متناسب باجهش‌ها و پیشرفت‌های مادی و تحکیم معتقدات مذهبی زیربنای فکری انقلاب ما هستند.

تصویب ملی روز تاریخی ششم بهمن ۲۵۲۱ شاهنشاهی و پشتیبانی همگانی از اصول انقلاب، در واقع بیعت مجدد و مکرر تاریخی همه ایرانیان نسبت به نظام شاهنشاهی ایران بود.

حزب رستاخیز که مظهر اعتقاد ملت ایران به این سه اصل مقدس و جاویدان است، حزبی است فراگیرنده. این حزب در حقیقت شکل سیاسی ملت‌ایران است و بستر حیات سیاسی جامعه ما به شمار می‌رود و لازمه حیات سیاسی‌درك وشناخت نیازمندی‌های‌سیاسی جامعه و کوشش و مشارکت در رفع آنهاست.

## رسالت‌ها و نیازهای اساسی رستاخیز

در رستاخیز نیازمندی‌های‌جامعه چگونه‌شناخته‌می‌شوند ومشارکت درجبران این نیازمندی‌ها به‌چه‌ترتیبی خواهد بود؟

نخستین رسالت رستاخیز این است که نیازهای جامعه ایران را در شکل طبیعی و سیاسی آنها به پیشگاه شاهنشاه عرضه و ارائه کند. رستاخیز که

فراگیرنده همه اجزاء ملت ایران‌است، بایستی وسیله‌ای دقیق، امین و سریع برای انتقال نیازهای مختلف مردم به رهبر و فرمانده کشور باشد. این آگاهی جزئی از آگاهی‌هائی است که شاهنشاه با توجه به آنها انقلاب ایران را مستمر و مداوم می‌سازند.

اجراء اصول انقلاب دگرگونی‌هائی بنیادی درحیات اجتماعی ما پدید می‌آورد که ثمره آنها حفظ موجودیت شکوفای ملی، رفاه همگانی و استقلال قومی و سعادت جامعه ایرانی است.

اجراء این اصول در عین حال نیازهای خاصی را مطرح می‌سازد که رستاخیز باید هم در هنگام اجراء و هم‌پس از آن، شکل‌سیاسی آنهارا بشناسد وجوابگوی آنها باشد. این دومین رسالت رستاخیز است منظور از شکل سیاسی نیازها آن است‌که رابطه آنها با یکدیگر مخصوصا از نظر مرتبت و اولویت، محتوای فرهنگی و تاریخی آنها و هم چنین‌ارتباطی که‌با آینده دارندآینده‌ای که نمایانگر سرنوشت ملت ایران است در ماهیت آنها نهفته باشد.

برای مثال، اجرای هر یك از اصول انقلاب با درهم ریختن یك سلسله از مناسبات افراد جامعه همراه است. به تجربه آموخته‌ایم که درهم ریختن این مناسبات، هم در سطح کلی و هم در سطوح اجرائی، نیازهای سیاسی خاصی را مطرح می‌سازد.

از جمله نیازهای سیاسی خاص که در سطح کلی مطرح است تصحیح و تثبیت روابط افراد با یکدیگر و هم‌چنین روابط افراد با دولت میباشد.

هنگامی که با اجرای یك اصل انقلاب برای تامین سعادت و رفاه عمومی و تامین پیشرفت و ترقی اجتماعی در زمینه‌ای معین، دگرگونی‌های بنیادی‌بعمل آمد، بایستی هر چه زودتر تکلیف همه دانسته شود و روابط افراد با یکدیگر و با دولت در پرتوآن‌اصل‌انقلابی به درستی

و به شیوه‌ای طبیعی تصحیح گردد.

مثلا، وقتی اصل مبارزه با گران‌فروشی به مرحله اجرا درآید، تکلیف تولیدکننده، توزیع‌کننده ومصرف‌کننده باید به دقت معلوم شود و روابط معقول آنها با یکدیگر تنظیم گردد، که هم مصرف‌کننده استثمار نشودو هم تولیدکننده و توزیع‌کننده مایوس‌ودلسرد نشوند و ناچار از تشبث به برخی وسایل انحرافی نگردند.

مثال دیگر از نیازهای خاص سیاسی که پس از اجرای اصول انقلاب احساس شده است، از جابجا شدن مواضع صنعتی و کشاورزی ناشی میشود و آن ضرورت پیش‌بینی و وضع مقرراتی است که تعادل این دو موضع را در جامعه ما تنظیم و حفظ کند.

در نتیجه صنعتی شدن کشور و برخورداری کارگران صنعتی از مزایای روزافزون، تنگناهای بسیار بوجود آمده است، روستائیان بطرف صنعت گرایش پیدا کرده‌اند. و چون شیوه‌های کشاورزی بقدر کافی تصحیح و اصلاح نشده و کارگران کشاورزی مهارت لازم ندارند کشاورزی در معرض تهدید قرار گرفته است، تولیدکننده با دشواری روبرو شده و مصرف کننده با کمبود و از طرف دیگر چون صنایع کشاورزی در کنار مزارع و کشت‌زارها وسعت‌لازم نیافته‌است نتیجه آنکه‌روستائیان از کار کشت و زرع بهوای صنعت دست کشیده‌اند و بشهرها مهاجرت کرده‌اند، در شهرها رفاه عمومی و خدمات شهری پاسخگوی نیازهای جمعیت روزافزون و مهاجران روستائی نیست و با وجودیکه آمار نشان می‌دهد که ۶۰ درصد از ساکنان اصلی شهرها مالك خانه مسکونی هستند معذالك مردم‌شهرنشین‌در بسیاری از جهات با مضیقه و مشکلات روبرو شده‌اند. برای برقراری تعادل و بهبود وضع موجود اتخاذ تدابیر و سیاست‌های خاصی لازم است.

**رفع کمبود کارگر و نیروی ماهر**

از دیگر نیازهای خاص سیاسی جامعه ما رفع کمبود کارگر و نیروی ماهر و فنی است. بعلت همین کمبود و نیاز روزافزون اقتصاد روبه پیشرفت ماست که مــزد کارگر فنی در ایران نسبت بمزد کارگر فنی در ممالك اروپائی بیشتر است.

دانشگاهها و موسسات آموزشی کشور دیگر نمی‌توانند نسبت به نیازهای جامعه بی‌تفاوت باشند. اعتباراتی که به دستور فرمانده عالی کشور ما برای تامین آموزش رایگان و هزینه دانشگاه‌ها و موسسات آموزشی پرداخت می‌شود برای اینست که نیاز کشور به کارشناسان و افراد متخصص مرتفع گردد.

در حالی که در جامعه متحول و روبه‌توسعه ایران به کارگران فنی نیاز شدید احساس می‌شود، از یك‌سو تولید دانشگاهی ما با نیازمندی‌های جامعه مطابقت‌ندارد و از سوی دیگر از میان نیروهایی‌که شدیدا مورد احتیاج بخش عمومی هستند تعداد معدودی حاضر به خدمت در این بخش میشوند.

شك نیست که جامعه ما به سوی تمدن بزرگ پیش می‌رود. اما برای رسیدن هر چه زودتر به این تمدن و در راهی که پیش‌گرفته‌ایم بایدشهرهاو روستاهای‌کشورمان را نوسازی کنیم و گسترش شهرنشینی بایستی‌متناسب با وسائل، امکانات و خدمات رفاهی انجام گیرد.

اما در اجرای همین برنامه‌ها نیز نیازهای خــاص سیاسی وجود دارد تا ساکنان شهرها با مقامات شهری درگیری نداشته باشند.

همانطور که گفته شد، پس ا زاجرای هراصل‌انقلاب در سطوح اجرائی هم نیازهای خاص سیاسی مطرح‌می‌شود. آنچه م ن‌می‌توانم از مشاهدات خود بیان کنم این است که اگر مسئولان و دست‌اندرکاران تنظیم‌مناسبات مجدد افراد نخواهند یا نتوانند مسئولیت‌های خود رابر

طبق ضوابط و قواعد پیش‌بینی شده انجام دهند و اگر دست به کارهای نمایشی بزنند و یا در موضعی باشند که نیت و هدف آنها چیزی غیر از تصحیح روابط افراد باشد، از اجرای اصل انقلاب نتیجه مطلوب بدست‌نمی‌آید. بنابراین، صداقت در کار، وظیفه‌شناسی، درستی، و صحت عمل مجریان و مسئولان یك نیاز سیاسی‌طراز اول در سطح اجرای اصول انقلاب به شمار می‌رود.

شاید در هیچ دورانی از حیات‌جامعه مثل دوره‌متصل به زمان اجرای اصول انقلاب احتراز از فساد و انحراف ضروری نباشد، خاصه آن که در چنین دوره‌ای بعلت دگرگونیهای بنیادی وحرکت سریع امکان انحراف‌بیشتر از مواقع معمولی است.

سیاست مستقل ملی‌ضرورت‌های‌سیاسی خاص خود را در پی دارد. مهمتر از همه آنها تقویت آگاهی عمومی است. تاریخ مملو از جلوه‌های وطن‌پرستی ایرانیان است ما نیازی به آموزش وطن‌پرستی نداریم لیکن باید از حیله‌ها و دسیسه‌ها آگاه باشیم، نیرنگ‌ها همیشه‌یك رنگ نیست.

پی‌آمد دیگر سیاست مستقل ملی قبول اولویت برای نیروی دفاعی است. صنعتی کردن‌کشور و تامین تکنولوژی ملی نیازهای مهم دیگراست‌که سیاست‌مستقل ملی مطرح می‌سازد.

### نیازها شکل سیاسی خود را بدست می‌آورند

آنچه گفته شد. نیازهای بدیهی و یافته‌های فوری است. بطور کلی درجریان انقلاب و اوضاع و احوال ناشی از آن، نیازهای سیاسی خاص بوجود می‌آید. این نیازها بایستی شناخته شده و مورد توجه قرار گیرند. در نظام سیاسی ما، در بطن رستاخیز و در بسترفعالیت و پویائی رستاخیز است که این نیازها در شکل‌سیاسی خودشناخته وپرداخته میشوند. به‌این‌ترتیب‌که نیازهادر

محافل ومجامع حزبی درگردهم‌آئی‌های حزبی و تقاطع ملاحظات در مواضع فکری رستاخیز- یعنی جناحها پرداخته میکردند و سرانجام‌شکل سیاسی خودرا بدست می‌آورند.

به این ترتیب همه‌مردم در شناخت نیازهای سیاسی جامعه در متن‌رستاخیز مشارکت دارند. و در این فرا گرد به آنچه دست می‌یابند، نیازی است که از وحدت ملی برآمده... وحدتی که با تاریخ گذشته، رسوم‌وآداب و فرهنگ ما پیوندی ناگسستنی دارد و در آن نگرشی عمیق و سنجیده به آینده و سرنوشت جامعه وجوددارد.

آنچه می‌گویند رستاخیز نباید «صندوق شکایات» باشد، اصولا صحیح است اما شکایات در واقع منعکس- کننده نیازها و درددل‌های مردم‌اند. از طریق بررسی شکایات می‌توان به نیازهای سیاسی مردم دست یافت. بنابراین رستاخیز شکایتها را بهروسیله که برسدمی- پذیرد و کوشش می‌کند تا فضای سیاسی‌مناسبی بوجود آورد که جنبه‌های اجتماعی و سیاسی شکایت‌ها مطرح شود و مردم با ماموران دولت بتفاهم برسند.

بیان نیازهای سیاسی جامعه در تنظیم و تصحیح روابط افراد از طرف رستاخیز پس از اجرای اصول انقلاب، نتیجه و حاصل توافق و تفاهم همه افراد ملت ایران است که دقیق‌ترین و در عین‌حال بدیع‌ترین شکل دموکراسی است.

در جامعه‌ای که نیازهای‌سیاسی مردم منتجه‌جدال، خصومت و ستیز گروهها با یکدیگر باشد، دموکراسی مصداق ندارد. در چنین جامعه‌ای وحدت ملی ناپایدار است. رقابت و مشارکت سیاسی مبتنی بر عقده‌ها، دشمنی‌ها و منافع شخصی و ضد اجتماعی است. جامعه به راهی می‌رود که توسط گروه‌های ذینفع و سودجو تعیین شده است، یعنی راهی که ضامن رفاه و سعادت

همگان نیست. دموکراسی در چنین جامعه‌ای در واقع مواضعه گروه‌های ذینفع و سودجو است، گاهی هم برای گروههای ذینفع مواضعه میسر نیست. زیرا ستیز و دشمنی، آنها را بجنگ طبقاتی می‌کشاند. نه جامعه‌ای که دستخوش این گونه جنگ‌هاست و نه جامعه‌ای که‌در آن این گونه جنگ‌ها بسود طبقه یا گروه خاصی پایان یافته است، هیچیك از این دو جامعه از نعمت دموکراسی برخوردار نیستند.

دموکراسی باید تفاهم و توافق همگان را دربرگیرد نه ستیز و دشمنی را. این توافق و تفاهم در الگوی فعالیت حزب رستاخیز ملت ایران ملاحظه می‌شود.

**تامین نیازها، بخشی از رسالت رستاخیز است**

اما رسالت رستاخیز منحصر به درك و شناخت‌نیاز‌های سیاسی نیست. برآوردن و تامین این نیازها نیز بخشی از رسالت رستاخیز را تشکیل میدهد.

در این که چگونه می‌توان از عهده این مهم برآمد، باید گفت:

نمایندگان رستاخیز در تمام گروهها، نهادها و سازمان‌های جامعه حضور دارند، در دولت،درمجلس: در سنا، در انجمن‌های محلی، در ادارات دولتی، در مراجع قضائی، در موسسات آموزشی، دروسائل ارتباط‌جمعی، در کارخانه‌ها و کارگاه‌ها، در مزارع و کشتزارها و بالاخره در کلیه اجزاء بخش‌های عمومی و خصوصی.

در همه این مواضع نمایندگان رستاخیز مکلف هستند که سهم خویش را در برآوردن نیازهای سیاسی مردم به نحوی شایسته اداء کنند. و بدینگونه است که میتوانند پاسدار انقلاب باشند و در تنظیم و تنقیح و اجراء درست برنامه‌های دولت و نظارت بر آن مشارکت کنند.

رئیس و اعضای دولت به‌عنوان نمایندگان رستاخیز،

باید با آگاهی از نیازهای سیاسی جامعه که در متن رستاخیز به آنها دست می‌یابند، در تامین این نیازها بکوشند، نمایندگان رستاخیز درقوه مقننه باید بخواهند، بکوشند و پافشاری کنند تا به نیازهای سیاسی مردم که در چهارچوب رستاخیز تعیین میشوند توجه شود. هم چنین، نمایندگان رستاخیز در انجمن‌های‌ملی بایدهمواره درصدد رفع نیازهای سیاسی جامعه‌که در بستررستاخیز مشخص می‌گردند برآیند.

پس، حرکت نمایندگان رستاخیز در قوه مقننه ودر انجمن‌های ملی بایستی از موضع رستاخیز و برای رفع نیازهای سیاسی جامعه باشد. و با تکیه براین موضع که موضع کوشش برای رفع نیازهای سیاسی جامعه است همکاری، مشورت، تبادل‌نظر و داوری‌نمایند.

در بستر فعالیت‌های رستاخیز کوشندگان واقعی شناخته شده و صاحب‌نظران که نیازهای سیاسی مردم را دریافت می‌کنند، معرفی میشوند. در این بستر است که چهره وطن پرستان حقیقی آشکار می‌شود و مورد توجه فرمانده عالی کشور قرار می‌گیرد.

من مطمئن هستم که دولت هم به این گونه‌اشخاص توجه خواهد کرد و در ارجاع مسئولیت‌ها و کارهای مملکتی یقینا برای آنها اولویت قائل خواهد شد و رستاخیز از دولت چنین می‌خواهد.

حال که رسالت رستاخیز روشن شد، بایستی بلا- فاصله به عرض هموطنان عزیز برسانم که انجام این رسالت از عهده دبیر کل و سازمان‌های ستادی حزب به تنهائی ساخته نیست. انجام این رسالت موکول است به گسترش ظرفیت سیاسی رستاخیز و فضائی که این ظرفیت به وجود می‌آورد. گسترش این ظرفیت مشروط است به مشارکت همه‌مردم دراین بنیادسیاسی و رفتار آنها در این جنبش بزرگ ملی.

هر کس هر پیشنهادی‌در چهارچوب‌سه اصل‌بنیادی

رستاخیز در باره سرنوشت جامعه ایران دارد باید در رستاخیز منعکس کند. زیرا رستاخیز برای این به‌وجود آمده است تا از جمع‌بندی درددلها، شکوه‌ها، عقده‌ها، داوری‌ها و خواسته‌ها و آرزوها به نیازهای سیاسی جامعه ایران دست یابد. اما باید توجه داشته باشیم که همه نظرها و داوریها منحصرا ضمن این جمع‌بندی منظور شده و به حساب می‌آیند. هیچ گروه ذینفع و هیچ موضع فکری نباید انتظار داشته باشد که منفعت گروهی و گرایش خاص فکری او بر منافع جامعه ایران و یا مجموع نظرات مردم ایران تقدم یابد.

**ما صاحب‌خانه هستیم**

کسانی که این گونه نمی‌اندیشند و جز این پیشه می‌کنند، از وحدت و یکپارچگی ملت ایران غافل هستند. و این غفلت یا از کوته‌بینی است و یا ناشی از تائیر فضائی است که دشمنان ما گاه‌وبیگاه به‌وجود می‌آورند زیرا راه شناخته شده دشمنان ما اینست که پراکندگی و نفاق ایجاد کنند.

رستاخیز با یك سازمان سیاسی ـ نه یك سازمان اداری ـ و با بکار بستن روشهای معقول سیاسی ـ نه روشهای اداری ـ میتواند به آرزوهای ملی ما تحقق بخشد و ما رابه‌آستانه تمدن‌بزرگ نزدیك‌کند، بنده‌هم‌اکنون درصدد هستم تشکیلات و شیوه‌های حزبی با رسالتی که حزب دارد تطبیق داده شود و عنداللزوم تصحیح گردد و این کار را با همراهی‌همه فعالان‌حزبی انجام‌خواهم داد و امیدوارم از همکاری دریغ نشود. ما وظیفه داریم در چهارچوب اصول سه‌گانه در این رستاخیز مشارکت کنیم. وظیفه داریم چون نگاهداری و آبادانی خانه بعهده صاحب خانه است و ما صاحب خانه هستیم.

## دکتر کاظم ودیعی

# انسانی، انقلابی، ایرانی ...

راهجوئی به یك نظام پراثر و در عین حال‌مبتنی بر موازین علم و منطقا درقلمرو «آموزش سیاسی» که بی‌هیچ تردید اساسی‌ترین و مبرم‌ترین رسالت‌های حزب‌و نیروبخش‌حرکت‌آگاهانه توده‌ها و در فرجام مایه باروورشدن عنصر مشارکت‌است، ازآغاز تولد رستاخیز در قلب توجه و عنایت فرماندهی وطنمان قرار داشت با این تفسیر که حزب فارغ از «آموزش سیاسی» هیچگاه توان پرداختن به آنچه در این برهه حساس از تاریخ میهن به‌عهده گرفته است نخواهد یافت. خاصه در یکی دوماه اخیر، جلسات متنوعی با شرکت گروهاگروه از اندیشمندان و صاحبنظران در ستاد حزب ترتیب یافت و براین زمینه دهها طرح و«الگو» به بحث و گفتگو سپرده شد و سرانجام (متن رهنمود آموزش سیاسی) بصورتی که در مطبوعات حزبی و از جمله درهمین شمارهٔ «اندیشه‌های رستاخیز» نشر یافته است از هیئت اجرائی گذشت. با این وصف، در حال، حزب با شناختی تازه از «تعریف» و «هدف» و «چگونگی» و «جهت» حرکت آموزش سیاسی، یکی‌از عمده‌ترین و بی‌شك عمده‌ترین وظایف

**خود را پیش‌رو گذاشته است.**

**«اندیشه‌های رستاخیز» با تاکید بر ضرورت دست داشتن به رساله‌های روشنگر در قلمرومباحث: «ایده‌ئولوژیك» امیدوار است از این پس به دریافت آثاری درخور ودرجهت (مبادله دانش‌ها و آگاهی‌ها و گردش اندیشه‌هایی که فلسفه و ارزشهای رستاخیز را در بر دارند) بیش‌از پیش نایل آید.**

**مقاله زیر، نخستین نوشته‌ای است که به‌همت همکار ارجمندما درقلمرو شناخت رسالتهای «آموزش سیاسی» بدست ما رسیده است.**

«آموزش سیاسی» در مقام اساسی‌ترین رسالت حزب رستاخیز ملت ایران، بحق در ماههای اخیر بحث و توجه‌بسیاری از اندیشمندان رابخودجلب کرده است. «اندیشه‌های رستاخیز» بحکم وظیفه و موضع خود، حالی که حزب مسیر خود را در پی رایزنیهای فراوان در محافل گوناگون برگزیده، روا می‌بیندکه این‌بحثها را همچنان گرم و زنده نگاهدارد خاصه آنکه «آموزش سیاسی» یك امر پویا و پایا است و باقتضای شرائط زمان و مکان شکل میگیرد. با این حساب نخستین نوشته‌ای را که با عنوان «انسانی ـ انقلابی ـ ایرانی» بر این زمینه دریافت داشته‌ایم نقل میکنیم باین امید که سایر اندیشه‌گران از پیگیری آن دریغ نکنند که هر چه در این راه بزبان و قلم آید روا است.

هر حرکت آگاهانه اجتماعی نیازمند نوعی آموزش است و انقلاب منتهی به رستاخیز جامعه ایران ازاین حکم کلی بیرون نیست.

از ویژگی حرکات آگاهانه اجتماعی آنست که فلسفه خود را می‌آفریند و سپس در پرتو همین‌فلسفه

است که آموزش تعریف میشود و هدف و محتوی و روش‌های خود را تعیین می‌کند. بهمین دلیل انقلاب ایران پس از یك دوره پرشتاب اولیه مایه فلسفی خود را مبتنی بر بنیادهای سه‌گانه معروف که امروز می‌رود تا ذهنی مردم ما شود بدست آورد و بی‌شبهه آموزش سیاسی مربوط به آن در پناه همین فلسفه و مبانی و محتوی آن جهت خواهد گرفت.

نقطه مقابل حرکات آگاهانه اجتماعی، حرکات اجتماعی عصبی وازپیش نیندیشیده‌ای است که‌ازپریشان حالی اجتماعی ناشی و از ویرانگی‌های اقتصادی و عصبیت‌توده مردم‌پای گرفته است‌و ناگزیر به‌درخششی مستعجل و به اقدامات عجولانه‌ای منتهی خواهد شد که هرگز حرف اساسی خود را نیافته و فلسفه سازنده‌ای را اعلام نمی‌دارند. اینگونه حرکات اجتماعی غیر-آگاهانه هدفی جز شوراندن و برانگیختن وتهییج غیر لازم مردم و پیشی دادن احساسات بر عقل و برتر داشتن هنگامه‌های سیاسی بر برنامه‌ریزیهای بخردانه درمقابل ندارند. به‌سخن‌دیگرحرکات غیرآگاهانه‌اجتماعی هرچند ریشه در نارضائی‌های واقعی توده مردم داشته باشند در موج اول نقش تخریبی آنها در براندازی نظامات کهنه و مرتجعانه احتمالا قابل قبول بوده‌اندو لکن در حرکت بعدی و موج دوم خود به سبب بی-مایگی‌های فلسفی ودوری از یك برنامه‌ریزی اقتصادی واقعی ناموفق و شکست‌پذیرند. در حالیکه حرکات اجتماعی آگاهانه درخیزنخست وموج‌اول خودآن اندازه به احساسات و برانگیختن شورها میدان می‌دهند که برای منکوب کردن ضد انقلاب نیاز دارد و از این طریق یعنی از طریق مهار ساختن نیروهای عصبی و برانگیخته در پناه خرد انقلابی به مردم و مدیران فرصت می‌دهدتا خود را برای مرحله و موج دوم انقلاب که بازسازی

اقتصادی‌و فرهنگ وارزشهای تازه اجتماعی است‌آماده کنند.

بنابراین حرکات آگاهانه اجتماعی، آموزش‌سیاسی را همیشه در دستور کار خود دارند، در حالیکه حرکات غیرآگاهانه و صرفاً عصبی در عین‌حقانیتی که می‌توانند داشته باشند امر آموزش‌رادردستور کار خود ندارند و تعلیمات سیاسی خود را در حد صدور شعارهای شلاقی و تازیانه‌ای کلامی مکفی تلقی میکنند حرکت بی‌تفکررا بر حرکت متفکرانه ترجیح می‌دهند.

فضای‌حاکم بر حرکات ناآگاهانه و عصبی اجتماعی فضای تأمل و اندیشه نیست، بلکه فضائی است که در آن این حرکت تند اجتماعی همیشه افتخار خود را در بنیان‌کنی وویرانگری هرچه‌که هست میشناسد قدرت خود را از طریق میزان براندازیها به تخمین و سنجش می‌گذارد. در همانحال حرکات ناآگاهانه و عصبی اجتماعی سر راه خود بعضاً نیروهائی را هدر می‌دهد که در کار بازساختن جامعه به آنها احتیاج دارد و بعضاً نهادها و حتی سازمانها و بناهائی را خراب می‌کندکه فردای فروکشیدن عصبیت‌ها، عصیانها و یا فردای انقلاب به آنها سخت محتاج است.

ملت‌ها در سیر تکامل تاریخی خود حرکات‌آگاهانه و ناآگاهانه بسیاری رااز سر می‌گذرانند، اما متأسفانه همیشه فرصت و بخت انتخاب نوع حرکت با آنها نیست. بسا که حرکت ناآگاهانه‌ای برملتی آگاه و روشن ضمیر تحمیل شود و بعکس بسیار هم دیده‌شده که حرکت آگاهانه اجتماعی بر ملت و جامعه‌ای که‌از روشن‌بینی لازم هم دربرهه‌ای از زمان برخوردار نبوده است صرفاً به مدد هوشیاری رهبران نخست تحمیل و سپس تعلیم می‌شود. این سخن هرگز روی در نفی نقش ملتها در تعیین سرنوشت‌ها ندارد، بلکه یادآور

نقش حتمی شرایط زمان و مکان از یکسو و ازسوی دیگر ناظربرنقش شخصیت‌ها در تاریخ است که خود مقوله‌ای است بسیار بحث شده.

حرکات ناآگاهانه اجتماعی، صفت ممیزه‌شان درآن است که معمولا به تغییر و زیربنای اقتصادی جامعه موفق نمی‌شوند ودر مرز درهم‌شکستن بندها وسدهای اجتماعی وضربت زدن به‌مبانی اقتصادی‌حاکم‌می‌ایستند، در حالیکه حرکات آگاهانه اجتماعی به موازات برانداختن نظامات کهن به بازسازی ساختمان و زیربنای اقتصادی جامعه می‌پردازد و نیروهای انقلابی را هم پیش‌ازآنکه به خلاء ناشی از پایان گرفتن مرحله براندازی برخورد نمایند به کار ساختن وامی‌دارد و سربازان جبهه‌های انقلاب را به پیشقراولان جبهه تولید ملی تبدیل می‌کند. که این کار آسان نیست و به شعور سیاسی نیرومند و سالمی نیازمند است.

حرکات ناآگاهانه اجتماعی در انتهای دوره‌براندازی خود اگر به حرکات سالم و آگاهانه‌ای بدل نشوند نه تنها انبوه گروندگان و انقلابیون به خلاء برمی‌خورند بلکه رهبران و مدیران سیاسی نیز دچار سرگشتگی‌های فکری و عملی می‌شوند که حاصل آن انشقاق و انشعاب و چندپارگی انقلابیون شده و درست در همین شرایط است که انقلاب فرزندان خود را می‌بلعد. در حالیکه در حرکات آگاهانه اجتماعی این اتفاق جزبه‌ندرت و استثناء رخ نمی‌دهد، زیرا پیش‌اندیشیها موجب جای دهی مناسب و جابجائی قوا از جبهه براندازی به جبهه تولید ملی می‌شود.در این پیش‌اندیشی‌ها و جای دهی قوا بی‌تردید نقش آموزش در جهت جلوگیری از هرز نیروهای انسانی و ممانعت از رشد بی‌رویه احساس انقلابی برخرد انقلابی و همچنین به منظور حصول به وحدت کلام و عمل و حفظ هماهنگی‌های لازمه یك نبرد

آموزش سیاسی نقش مهمی ایفا می‌کند. دراین پیش اندیشیها آموزش سیاسی تنها عامل خنثی کردن ضد انقلاب است به‌نحوی که قدرت دفاعی جامعه در مجموعه اندام‌جامعه خلیده و جاگرفته باشد و به بسیج فکری چنان باشد که جامعه متکی به نفس با احساس‌بروز خطر خود سازماندهی هرچه سریع‌تر خود را برای‌مقابله به عهده گیرد. آموزش سیاسی همچنین بعد از گذر از مرحله اول انقلاب نقش مهمی در نقل و انتقال‌افراد جامعه از جبهه تلاش برای براندازی نظامات کهن به جبهه تولید ملی دارد، زیرا هیچ چیز مهمتر ازاین‌نیست که افراد منتفع از الغاء نظامات کهن و ارتجاعی بدانند چگونه باید در دوره انتقال از جامعه سنتی به جامعه صنعتی کم و کسرهای اضطراری را تحمل کنند نیروی خود را از جبهه احساس بیرون کشند و در خدمت انضباط لازمه تولید صنعتی قرار دهند.

**رشد همه‌جانبه اقتصادی واجتماعی، حفظ دست‌آوردهای موج اول انقلاب، تدارك یك تمدن برتر، عبور از دوره انتقال، مهار کردن نیروهای ارتجاعی و خنثی کردن توطئه‌های ضد انقلاب، بی‌توسل به‌آموزش سیاسی در یك حرکت اجتماعی آگاهانه میسر و مقدور نیست.**

**غفلت از آموزش سیاسی نه تنها به زیان مادی انقلاب می‌انجامد بلکه فلسفه انقلاب را هم فراموش و گم اذهان می‌سازد و موجب می‌شود که افراد رفتار و کردار و پندار خودرا درپرتوفلسفه و آرمانهای انسانی انقلاب ندیده و به‌محك آن نزده، هرسری راه‌خویش‌را در پیش گیرد.**

غفلت از آموزش سیاسی موجب می‌شود که تجارب انقلاب به تبلور افکار و اندیشه‌های ملی نیانجامد و فلسفه حاکم بر انقلاب غنی نشود و لاجرم جامد بماند.

در حقیقت آموزش سیاسی جزء لاینفك هر حرکت

آگاهانه اجتماعی است. این آموزش سلاح انکار نشدنی و صرفنظر نشدنی توسعه و پیشرفت اقتصادی و اجتماعی بخصوص در شرایط سمت‌گیری به سوی صنعتی شدن کامل است.

آموزش سیاسی همیشه به معنی تحسین و تجلیل از دستاوردها نیست، بلکه متضمن تجزیه و تحلیل‌ها و به محك نقد زدن همه زندگی و گذران جامعه واقدامات دولتی و رفتارهای مردمان و افراد است، چرا که این رفتار و آن اقدام و گذران زندگی باید آغشته وبرخوردار از فلسفه آن حرکت آگاهانه اجتماعی باشد.

آموزش سیاسی تسلیح و تجهیز اذهان به فلسفه و اصولی است که پیشروی جامعه را بسیار آسان می‌سازد.

آموزش سیاسی آگاهی به حفظ گوهر وجودی ملت و همچنین نیز داشتن خرد انقلابی و دفاع از منافع فردی و جمعی است.

اینك به‌ببینیم انقلاب منتهی به رستاخیز ایرانیان چگونه حرکتی اجتماعی است تا معلوم شود آموزش سیاسی آن چه ضرورتی دارد.

انقلاب ایران بی‌تردید از زمره حرکات آگاهانه اجتماعی است. این حرکت بزرگ اجتماعی در متن فرهنگ ملی و شعائر مذهبی روی داد و در همانحال علیه نظامات کهن و زیربنای ناتوان اقتصاد ملی وسنتی ما سمت‌گرفت. فراگیری و شمول اصول این انقلاب چنان بود که نخست ساختمان اساسی جامعه ایران و زیربناهای اقتصاد کشور را تغییر داد و سپس هیچیك از گروههای اجتماعی را نادیده نه انگاشت و طبقه‌ای را مقابل طبقه دیگر برنیانگیخت سهل‌استهیچ نوع بدخواهی و انتقام‌جوئی را دامن نزد. بهمین دلیل ارزش اخلاقی والائی را از بابت یکسان‌نگری گروههای

اجتماعی و رفع تفکر طبقاتی از خود در بطن جامعه‌بجای گذارد.

اگر انقلاب ایران یك‌حرکت اجتماعی ناآگاهانه‌بود هرگز به ائتلاف ملی منتهی نمی‌شد و بدام انارشیزم می‌افتاد و در آنحال به پریشانکاری‌هائی که جنگ‌جهانی دوم برای ما ایرانیان به ارمغان آورده بود دامن می‌زد و جامعه را به سمت‌تفرق قوا و پراکندگی نیروها سوق می‌داد و بنیان اقتصادی مملکت را به تحلیل می‌برد. اگر انقلاب ایران ناآگاهانه‌بود جنگ قدرت درمرکز حرکات اجتماعی به ظهور می‌پیوست و تعصبات ظهور می‌کرد و جای تعقلات را می‌گرفت و سپس انشعابات و انشعاب گروهها گروه مردمی که دل به آرمانهای انقلاب بسته بودند شروع می‌شد و دراینجال سازمان‌دهی انقلاب و رهبری آن دچار مشکلات عدیده می‌گردید.

اگر انقلاب ایران حرکت اجتماعی ناآگاهانه‌ای بود فرصت نمی‌یافت تا اصول خود را زایا سازد و بدام دگماتیزم و جمود فکری می‌افتاد، در حالیکه این انقلاب نه‌تنها فرصت اجرای اصول خود را فراهم داشت بلکه در انتهای مرحله نخست خود موفق شد از تجربه‌ها و دستاوردهای اجرائی اصول خود در رابطه باگوهر وجود ملت یعنی تجارب سیاسی مشخص گذشته مانندنظام شاهنشاهی و قانون اساسی فلسفه‌ای و مکتبی بسازد که ما امروز بنام فلسفه رستاخیز از آن یادمی‌کنیم. فلسفه رستاخیز زاده سیر تکاملی تاریخ ایران است که در فضای رستاخیز رشد و گسترش و تعمیم یافته است و خواهد یافت واز همه‌مهمتر به دلیل پویا بودن و استمرار انقلاب ایران روز بروز به غنای بیشتری نائل خواهد شد.

رستاخیز از آنرو مقبول عامه مردم ایران زمین‌شد

که سه تجربه بزرگ ملت ایران یعنی تجارب سیاسی قبل‌از مشروطه و سربلندی نظام شاهنشاهی و درفراز و نشیبهای تاریخ و تجربه انقلاب مشروطه که تفکر قانونی را جستجو می‌کرد و لکن به تغییرات زیربنائی اقتصادی توفیق نیافت و همچنین به تجربه غنی وپربار انقلاب شاه و ملت که رفاه اقتصادی و اجتماعی جامعه و صنعتی شدن کامل مملکت و رفع سمتهای طبقاتی و تشخیص هویت ایرانی را یکجا هدف قرار داد و نسبت به هیچیك کم اعتنا نماند.

این در فضای رستاخیز بود که همه ایرانیان برای اول‌بار بعنوان عنصر ایرانی برابر و برادرند نه معاند و معاضد طبقاتی شناخته آمدند. این‌در فضای رستاخیز بود که همه ایرانیان برای نخستین بار عقده طبقاتی زیستن را در خود ذوب شده یافتند و احساس کردند که اعضاء یك پیکر هستند. واین در فضای رستاخیز است که همه آنها که در گذشته‌ی نزدیك حضور یکدیگر را زیر یك سقف و گرد یك میز و حتی درون یك شهر تحمل نمی‌کردند حق وحرمت همدیگر را بجای آوردند و به جمع‌بندی نظرات یکدیگر در عین حفظ ابتکارات شخصی و تنوعات فکری پرداختند.

اینك رستاخیز فلسفه‌ای است که مشخصات آن‌در حرمت به ایشان و استمرار حرکات آگاهانه انقلابی و ایرانی بودن خلاصه می‌شود واین یعنی که **انسانی و انقلابی و ایرانی بودن.**

رستاخیز کوشش همه جانبه دور از خدعه و توسل به بیگانگان است که هدف مقابل خود را حصول بـه تمدنی بزرگ و جامعه‌ای مرفه و سالم و بهرحال ایرانی قرار داده است. دریغ است که‌این هدف در پیچ‌وخمهای معارضات ناشی از گروه‌بندی‌ها گم شود. دریغ‌است که این فلسفه‌ی وحدت ملی غنی نشود و فرزندان خود را

نپرورد و آثار خود را نیافریند. و بقول آن ایران پرست بزرگ که درس میهنی بهمه نسلهای بعد خود داد دریغ است ایران که ویران شود یعنی که دستاوردهای انقلاب ضایع گردند و انشقاق و انشعاب جای وحدت را بگیرد و ایران کنام پلنگان و دیوان گردد.

تنها پادزهر و علاج واقعه قبل از وقوع چنین بلیه‌ای همانا **آموزش سیاسی** است، آموزشی که مبتنی است بر شناخت ارزشهای فلسفه رستاخیز و ابعاد آن وسیعتر از آن است که‌تنگ‌نظریهای اجرائی‌آنراترسیم می‌کند. آموزش سیاسی بعهد رستاخیز تکرار کلیشه شعارها و یك حرف و دوحرف بر زبان مردم نهادن و خلاصه قبول تعبدی نوعی مرام و اصول خشك جامعه نیست. **آموزش سیاسی رستاخیز نه کار بدست‌کس می‌دهد و نه حرف به‌دهان کسی می‌نهد،** بلکه صفت اصلی این‌آموزش به دلیل طبیعت فلسفه رستاخیز خلق فضائی است که‌در آن‌ذهن به جولان و اندیشه‌ها به گردش می‌پردازند و امکان مبادله دانش‌ها و اطلاعات و آگاهی‌ها سریع‌تر می‌شود. صفت اصلی این آموزش اندیشیدن است که در عرف پیوند مستحکمی با عمل دارد و این اندیشه از خویش توانا و بر خویش نیز توانا می‌شود، یعنی که قدرت را از خود می‌گیرد و از آن ابزار تسلط بر نفس‌می‌سازد.

اینگونه آموزش سیاسی نمی‌تواند جدا از شناخت عینیات میهنمان باشد، یعنی که فلسفه رستاخیز پای در واقعیات جغرافیائی و تاریخی و فرهنگی سرزمین و ملت ما دارد، بنابراین آموزشگر و آموزش دهنده نمی‌توانند تعقلات و تفکرات خود را با مایه‌های برونمرزی پایه‌و مبنی بخشنند. این بدان معنی نیست که آموزش سیاسی چشم بر وقایع برونمرزی نمی‌گشاید، برعکس ناظربه همه آن وقایع است و هرگز شرایط مکانی را ساده

لوحانه فراموش نمی‌کند. از عوامل وحدت بخش ملی، نخست شرایط جغرافیائی ماست که بستر همه حوادث تاریخی و منشات فرهنگی است. در آمـــوزش سیاسی رستاخیز بهمان اندازه به زمان توجه می‌شود که به‌مکان و این بی‌تردید بازده آموزشی‌را مدد بسیار خواهدکرد. از آنجا که فلسفه رستاخیز به‌دنبال جوهر وفاق و دفع هرگونه نفاقی است که بود ملك و ملت را به خطر می‌اندازد، عرصه وسیعی برای برخورد آراء و عقاید فراهم می‌سازد که در فضای‌مخلوق و حاکم بر دیگـر مکاتب سیاسی امکان‌پذیر نیست، زیرا اساس آنها بر فضیلت دادن و برنشاندن نوعی طرز تفکر بر دیگـر انواع است، در حالیکه رستاخیز متوجه جمع‌بندی همه نظرات و بیرون کشیدن جوهر آنهاست.

آموزش سیاسی بعنوان سلاح موثر جامعه هر روز پیچیده‌تر و صنعتی‌تر، قلمرو خود را همه احاد و افراد ایران می‌داند، نهایت آنکه هر گروه اجتماعـی متناسب با وسع و توان حسی و فکری و متناسب بـا ظرفیت سیاسی خود از آن توشه می‌گیرد. در کار این آموزش نباید دنبال راه و رسم‌های قالبی رفت. اگر کسی و گروهی فرصت آموزش گرفتن نداشت باید که سازمان شناساگر حرکات اجتماعی، یعنی حزب رستاخیز به‌سوی او رود. زیرا دلیلی ندارد که همیشه حزب مردم‌را فرا خواند، چه مانع که مردم حزب را بطلبند و احضارکنند و حزب متقابلا به سمت آنها بشتابد، زیرا همه آنها که دعوت عام رستاخیزی را پذیرفته‌اند هر جا باشند رستاخیز همانجا هست و موجبات آموزش فراهم. هر ایرانی صورت مصغر حرکت رستاخیزی است و باری از فلسفه رستاخیز در مغز و نشانی انسانی و اهورائی از این فلسفه به سیما دارد.

دکتر محمد رضا عاملی

# پژوهشی در «انقلاب ایران» در رابطه با «دیالکتیک نظام‌ها»

**مقدمه**

**رستاخیز عرصه گسترده‌ایست که در آن به نیکو-ترین و روشن‌ترین صورتها، «وحدت آرمانی» و «یکتائی اصول‌عقیدتی» جامعه ایرانی و هر «ایرانی اصیل» همراه با تنوع سلیقه‌ها و برداشتهای فکری آنان در ارتباط با فلسفه انقلاب ورستاخیز متجلی است. «اندیشه‌های رستاخیز» از آغاز کوشیده است در راه غنا بخشیدن به گفت و شنودها و داد وستدهای فکری که‌خود عنصری از مجموعه عناصر رستاخیزاست، سهمی‌سزاوار داشته باشد. مقاله زیر برداشتی است از چگونگی مفاهیم انقلاب ایران از دیدگاه یك‌متفکر رستاخیزی، که طبعا میتواندچون دیگرزمینه‌ها ومایه‌های‌فکری‌رستاخیز بسود یك سلسله «گفت وشنود» بارآور در قلمرو مباحث «ایدئولوژیك‌انقلاب‌ایران» بکارآید. «اندیشه‌های‌رستاخیز»**

**دیالکتیك موجودیت ملت، همان دیالکتیك‌نظام‌ها است**

اصول انقلاب شاه و ملت در بستر حیات ملت ایران پدید آمده است و جزئی ازمجموعه پدیده‌هائی است که موجودیت متحول ملت ما را تشکیل میدهدبنابراین‌برای

شناختن فلسفه کلی آن باید نخست موجودیت ملت را در کلی‌ترین شکل آن یعنی بعنوان یك نظام تکامل پذیر در نظر آورد و دیالکتیك آن را، یعنی کلی‌ترین قانونی را که توضیح دهنده دگرگونی‌آنست موردمطالعه قرار داد.

دیالکتیك کلی‌ترین قانونی است که می‌تواند برهر گونه دگرگونی صادق باشد. نخستین وکلی‌ترین قانون دگرگونی، باین اعتبار آنست که بگوئیم دگرگونی «دگرگون‌شونده»ایست که «دگرگون‌شده» میشود. این قانون آنچنان کلی است که خود توجیه دیگری از مفهوم دگرگونی بشمار میرود، گو اینکه کلی‌ترین قانون، یعنی کلی‌ترین ساخت‌ذهنی است از دگرگونی، ولی بحکم بی‌محتوی بودن خود ویژگی یاری دادن اندیشه را ندارد. زیرا جستجو بخاطر دستیابی به کلی‌ترین قانون حاکم بر هرگونه دگرگونی برای آنست که بمدد شناختن این قانون کلی بتوانیم‌هر پدیده را بطور دیالکتیکی یعنی در بستر قوانینی که بر تحول و دگرگونی آن حاکم است مورد شناسائی قرار دهیم. باین اعتبار دیالکتیك تنها بویژگی کلی‌ترین قانون شناخته نمیشود بلکه کلی‌ترین قانونی است که در عین‌حال بتواند در تجزیه و تحلیل مصادیق دگرگونی، بمثابه راهنما، بکار گرفته شود.

قانون کلاسیك دیالکتیك، که همان «سه‌گانه هگل» «تز، آنتی‌تز وسنتز» است، گرچه به کلیت قانون‌کلی نخستین نیست ولی در حقیقت چهره دیگری ازآنست و باز بحکم کلیت خود عاری از محتوائی‌است که بر مصادیق مورد مطالعه، راهنما باشد و از این‌رو لازم است، آنچنان به‌دیالکتیك توجه کرد که در عین حال که قانون کلی است ارتباط خود را با پدیده‌های مورد مطالعه نگسسته باشد و خاصه راهنمائی را داشته باشد

بیان دگرگونی در قانون کلی «تز ـ آنتی‌تزوسنتز» چهره دیگری از همان قانون کلی «دگرگون شونده ـ دگرگون‌شده» است که در اینجا عنصر «دگرگون‌شونده» به دوعنصر «دگرگون‌شونده» ودگرگون کننده» تجزیه شده است و سپس این دو عنصر مجموعاً در درون یك سیستم قرار گرفته‌اند بدین معنی که هر سیستمْ «دگرگون‌شونده» در ابعادی فرض شده است که عوامل «دگرگون‌کننده» خود را نیز دربردارد. بنابر این قانون کلاسیك هگلی دیالکتیك در آخرین تحلیل میگوید که دگرگونی «دگرگون‌شونده»ایست که «دگرگون کننده» خود را دربردارد و در نتیجه «دگرگون‌شده» میشود. نکته بیشتر در این قانون آنست که میگوید هر «دگرگون‌شونده‌ای» «دگرگون‌کننده» خود را در بردارد و این خود یك اصل قراردادی است (اکسیوم) زیرا این اصل در صورتی صحیح است که ما ابعاد سیستم مورد مطالعه را تا حدی بسط دهیم که عنصر دگرگون‌شونده و دگرگون‌کننده را با هم در بر بگیرد در حالیکه میتوانیم در هر مورد سیستم را طوری تجزیه کنیم که جز این باشد بنابراین قانون کلاسیك در حقیقت یك شکل‌قرار دادی از همان قانون کلی نخستین است که میگوید دگرگونی، دگرگون شونده‌ایست که دگرگون میشود بشرطی که دگرگون‌شونده را آنچنان سیستمی در نظر بگیریم که دگرگون‌کننده را نیز دربرداشته باشد.

اکنون ضرورت یك دیالکتیك جامع‌تر با برداشت جامع‌تری از دیالکتیك احساس‌میشود زیراقالب خیلی کلی دیالکتیك کلاسیك که هرمحتوائی‌رابحکم بی‌محتوی بودن خود دربر میگرفت سبب شد که هر کس ظن خود را برقالب تهی آن تحمیل کند.

دیالکتیك کلاسیك دگرگونی را در یك مجموعه اکسیوماتیك‌که ازسه جزء دگرگون‌شونده (تز)دگرگون

کننده (آنتی‌تز) و دگرگون‌شده (سنتز) تشکیل شده است بررسی میکند که خود این مجموعه از مجموعه واقعیت منتزع شده است. آنچه ما میکنیم در حقیقت یك شناخت دیالکتیکی است از دیالکتیك کلاسیك که‌به نفی شناخت انتزاعی مجموعه تز ـ آنتی تزوسنتز می‌انجامد و این مجموعه را در قبال کلی مجموعه واقعیت قرار میدهد که در آن هر جزء این مجموعه علاوهٔ برآنکه عضو مجموعه اکسیوماتیك تز ـ آنتی‌تزوسنتز میباشد عضو مجموعه‌های دیگری‌است‌که نسبت به آنها رابطه نهاد به نظم را دارد. در حقیقت آنچه ویژگیهای دگرگون شونده و دگرگون‌کننده را تشکیل میدهد ویژگیهائی است که از رابطه جزء به کل و یا نهاد به نظم در مجموعه‌های گوناگون بدست می‌آید. بدین ترتیب کلی‌ترین قانون‌دگرگونی عبارت ازمجموعه دگرگون شونده، دگرگون‌کننده و دگرگون شده است که هرجزء آن‌خود نهادی از مجموعه نظم‌های وجودی است و قانون کلی رابطه نظم و نهاد امکان شناخت و بررسی هر مجموعه دگرگون شونده ـ دگرگون‌کننده و دگرگون‌شده‌را فراهم میسازد.

دیالکتیك نظام‌ها که دیالکتیك همه مجموعه‌ها از هر نوع میباشد بر جهان اندیشه، طبیعت و تاریخ وبالاخره هستی قابل اطلاق است در عین حال که امکان شناخت هر دگرگون‌شونده را میسر میسازد آن را در ارتباط با نظام‌های در برگیرنده آن مطالعه میکند. رابطه کل با جزء یا باعتبار سیستم، رابطه نظم با نهاد کلی‌ترین رابطه‌ای است که هیچ شناسائی فارغ از آن نیست.

بدین ترتیب ملاحظه میشود که اگر دیالکتیك کلاسیك را یك دیالکتیك عام در نظر بگیریم دیالکتیك نظام‌ها جنبه خاصی از آنست که از سوئی جامعیت و کلیت دیالکتیك عام را دارا میباشد و ازسوئی واقعیت

نظام‌ها را در مشی دیالکتیکی خود منظور داشته است. همچنانکه برای دیالکتیك عمومی اصول گوناگونی مانند حرکت، تضاد، تأثیر متقابل شناخته شده است که در حقیقت هر یك از این اصول توجیه خاصی از همان مجموعه تز ـ آنتی تزوسنتز میباشد برای دیالکتیك نظام‌ها نیز میتوان اصول مشروح‌تری را بیان کرد که در حقیقت توجیه دیگری از همان رابطه‌نظم و نهادخواهد بود که به شمه‌ای از آنها اشاره میشود:

هر سیستم دارای ویژگیهای نهادی است که در ارتباط با نظامهائی که سیستم کلا یا جزئاً ازآن است شناخته میشود.

موجودیت هر نظام که بر ویژگیهای نهادی اجزاء آن استقرار دارد، در کل بر حرکت تمام اجزاء اثر میگذارد.

دیالکتیك نظام، استمرار تحولی است با هویت خاص بر بستری از دگرگونیها (اصل ثابت بر بنیاد تحول).

هر نظام در بستر تحولات درونی و تأثیرات برونی که بنوعی تحول درونی تبدیل میشود بر اثر تأثیر کل نظام حالت دگرگون‌شده‌ای مییابد که حاصل آن‌استمرار متحول کل نظام است (اصل تضاد معطوف به حفظ موجودیت) همچنانکه‌در دیالکتیك کلاسیك، هرچیزبحکم آنکه متحول فرض شده است قابل تجزیه بدو عنصر دگرگون‌شونده (تز) و «دگرگون‌کننده» (آنتی‌تز)میباشد در دیالکتیك نظامها نیز چون کل نظام در عین تحول دارای هویت مشخصی است، بنابراین تصور هر عنصر «دگرگون‌شونده» که در درون آن قرار دارد، مستلزم تصور جزء دگرگون‌کننده است که سنتز آن مجموعه‌را درهویت‌متحول‌خودباقی‌نگهمیدارد. این‌اصل کلی‌در بعضی حالات خود به عمل و عکس‌العمل برای ایجاد تعادل‌تعبیر

میشود ولی مفاهیم کلی:
تبدیل هر تأثیر برونی بیك دگرگونی در اجزاء درونی نظام.
تبدل هر جزء بر حسب قوانین نظامهای مربوط به آن.
تأثیر هر دگرگونی درونی بر مجموعه نظام.
واکنش مجموعه نظام در جهت‌استمرار هویت‌متحول آن.
و بازتاب مجموعه دگرگون شده‌ها بر جزء دگرگون شده.
و حفظ هویت نظام در بستر تحول.
مجموعه‌ای از اصول دیالکتیك نظام‌ها را تشکیل میدهد.

## دیالکتیك نظام وجودی ملت

بر پایه شناخت دیالکتیکی، ملت یك نظم وجودی است. برای شناسائی این نظم واحد بگونه‌های مختلفی میتوان اجزائی در نظر گرفت و بهرگونه که موجودیت ملت را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم براجزاء انتزاعی آن نوعی نهاد شناسی خواهیم داشت مثلا اگر بموجب یك تحلیل انتزاعی اجزاء موجودیت ملت را افرادانسانی وابسته به آن ملت بدانیم در این صورت هر فرد بموجب مجموعه‌ای از استعدادهای ذاتی و رفتارهای اکتسابی که در پیوند با موجودیت ملت دارد نهاد نظم حیات ملی شناخته میشود بعبارت دیگر افراد هر ملت، باعتبار ویژگیهائیکه در پیوند با فرهنگ ملی دارند، یعنی ویژگیهائی که یا بر فرهنگ ملی اثر میگذارد و یا از آن اثر می‌پذیرد جزئی از نظم وجود ملت شناخته میشوند. در مثال دیگر اگر موجودیت یك ملت را به سازمانها و موسسات اجتماعی تشکیل‌دهنده آن تجزیه

و تحلیل کنیم بهمان ترتیب هر یك از سازمانها و موسسات به اعتبار نقشی که در نظام کلی موجودیت ملت دارند نهاد این نظام شناخته میشوند:

موجودیت هر جزء از نظم وجودی ملت در معرض دگرگونی دائمی است این دگرگونی سه منشاء دارد:

۱ـ تأثیر نظام کلی موجودیت ملی بر هر یك از اجزاء.

۲ـ تأثیرات درونی هر جزء بحکم آنکه جزئی از نظامات گوناگونی است که هر یك قانون تحول خود را دارد.

۳ـ تأثیرات برونی بر هر جزء که بنا باصل کلی تبدیل به تأثیرات درونی خواهد شد.

کوتاه سخن، هر جزء از نظم وجودی ملت، دائماً در معرض تأثیرات درونی همان جزء و تاثیر ناشی از کل موجودیت ملت میباشد و در مسیری از برآینداین دو تأثیر حرکت میکند. کل موجودیت هر ملت درمعرض تأثیرات دگرگونی اجزاء درونی و تأثیرات برونی است و در برابر این دونوع تاثیر با تاثیر کل موجودیت خود مقابله میکند و در این گیرودار، در مسیر تحول، به‌استمرار هویت وجلوه‌های وجودی خود ادامه میدهد.

اراده افراد، در خدمت به آرمانهای ملت، که از شناسائی موجودیت ملت و شناسائی موقعیت آن در میان ملتهای دیگر حاصل می‌آید خود از نهادهائی است که نظم وجودی ملت را تجسم میدهد.

نظم وجودی ملت بسبب مشابهت با نظام‌های حیاتی و نیز بسبب آنکه بر بستری از توالی نسلها استقرار دارد نظم حیاتی خوانده میشود.

کل موجودیت ملت و جلوه‌های نظم حیاتی آن، منشأ ارزشها است. ارزشها، خاصه‌ایست فرهنگی که‌انگیزه رفتار فردی و گروهی در مجموعه‌ای از حرکت است که

بتأمین بقای ملت و حفظ هویت و اصالت و استمرار حیات آن میانجامد.

کلی‌ترین جلوه‌های موجودیت یگانه ملت خواست استقلال و استقرار حکومت‌یگانه ملی وامکان‌تجلی‌مظاهر فرهنگ ملی‌است.

**توانائی ملت ـ رستاخیز ملی ـ انقلاب ملی**

هرملت بحکم نهادهای درونی خودکه‌از استعدادهای طبیعی و استعدادهای جمعیت سرچشمه میگیرد، توانائی ویژه‌ای دارد که این توانائی یا بعبارت دیگر موجودیت بالقوه ملت در حکم نظامی است که نهادهای آن در استعدادهای طبیعی و استعدادهای ذاتی جمعیت ونیز در نهاده‌های فرهنگی وجود دارد.

آنچه افراد یك ملت با توجه بسابقه تاریخی خود و با مقایسه موجودیت ملت خود با ملتهای دیگر، احساس میکنند جزئی از بازتاب توانائی ملت «یا ملت بالقوه» است که بر وجدان و آگاهی افراد اثر میگذارد و نیز انگیزه حرکت آنها در خدمت بملت میباشد. اراده افراد یك ملت و تشکل آنها در پرتو یك رهبری موجودیت بالقوه یك ملت را در یك مرحله از تاریخ فعلیت می‌بخشد و با هر فعلیت نهادهائی پدید می‌آید که خود در تکوین توانائی ملت در مرحله بعد اثر میگذارد.

از انعکاسی که توانائی ملت «یا موجودیت بالقوه ملت» بر افکار و اذهان میگذارد و نتیجه‌گیریها و تصمیم‌هائی که بدنبال می‌آورد دو جریان تاریخی پدید می‌آید که عبارتنداز رستاخیزملی و انقلاب ملی. رستاخیز ملی حرکت یك ملت است برای تحقق بخشیدن به توانائی ملی یا بعبارت دیگر فعلیت بخشیدن به ملت بالقوه. انقلاب ملی که مرحله ایست در تحقق رستاخیز

ملی حرکتی است سریع در جامعه ملی بمنظور دگرگون کردن نهادها و تناسب بخشیدن به آن برای حرکت در مسیر رستاخیز ملی.

بدین ترتیب هر انقلاب ملی در حقیقت تأثیری است که موجودیت بالقوه ملت بر زمان کنونی میگذارد بدین معنی که توانائی‌های فطری و نهادی که در زنان ومردان و نیز در استعدادهای طبیعی سرزمین یك ملت‌هست توانائی مشترك و عظیمی را پدید می‌آورد که بخشی از این توانائی بر اذهان و افکار مردم تأثیر میگذارد و آرزوها و آرمانهای یك ملت را تجسم میدهد. آنچه یك‌ملت درباره خود می‌پندارد و برای خود می‌خواهد انعکاسی است از توانائی ملت و نیز خود عامل شکل دهنده‌ایست که صحنه‌های آینده را پدید می‌آورد. انعکاس خواسته‌ها و آرمانهای یك ملت ممکن است به وسیله گروهی معدود و حتی بوسیله یك فرد بیان شود و از آنجا که بیان چنین فردی بیان آرزوها و خواسته‌های همگان است و ریشه‌های آن در نهاد و استعدادهای جمعیت و طبیعت آن سرزمین قرار دارد، بزودی میتواند از سوی همگان پذیرفته شود.

توانائی ملت «یا ملت بالقوه» چون در هر مرحله از تاریخ ملت بوسیله مردم آن زمان درك میشود از ویژگیهای دانشهای زمان و نیز رویدادهای تاریخی آن زمان تأثیر می‌پذیرد. بدین معنی که موجودیت ملت با آنکه نظام یگانه‌ایست ولی جلوه‌های گوناگونی دارد که هر یك از این جلوه‌ها جداگانه قابل شناختن و مطالعه میباشد. این جلوه‌های نظم وجودی ملت به جنبه‌ها و شئون حیاتی ملت نیز تعبیر میشود که هر یك جداگانه قابل مطالعه و بررسی است ولی در حقیقت هیچ‌یك منتزع و جدا از شئون دیگر وجود ندارد. مهمترین جنبه‌ها و شئون نظم وجودی ملت که تا کنون اذهان

را بخود معطوف داشته است، جنبه سیاسی، جنبه فرهنگی، جنبه اجتماعی و جنبه اقتصادی است.

جنبه سیاسی، نظم فرمانروائی یك ملت را شامل است و چگونگی ارتباط افراد و سازمانهای اجتماعی را در پدید آوردن یك هرم قدرت نشان میدهد این هرم قدرت نقش پاسداری کل موجودیت ملت و نقش امکان بخشیدن به همهٔ تجلیات حیاتی ملت را برعهده دارد. جنبه فرهنگی پیوستگی‌های مردم را در طول تاریخ از نظر پدید آوردن یك نظم فرهنگی نشان میدهد و بهمین ترتیب جنبه اجتماعی و اقتصادی بطور جداگانه قابل شناختن میباشد.

بعبارت دیگر در هر یك از مراحل تاریخی حیات ملت، بعللی‌که شرح آنرا باید درعوامل تاریخی‌مختلف پیدا کرد، تجسمی که مردم از نظم وجودی ملت خود دارند بیك یا چند جنبه خاص، اختصاص پیدا میکند، در گذشته بیشتر جنبه‌های سیاسی مورد توجه قرار میگرفت و در سده اخیر تجزیه و تحلیل موجودیت ملت از جنبه‌های اقتصادی و اجتماعی بیشتر مورد توجه قرار گرفته است.

ولی بهر حال یك انقلاب ملی انگیزه‌های خود را در مقایسه وضع موجود با وضع آرمانی وآرزوئی ویژه‌ای‌که انعکاسی از توانائی ملت است بدست می‌آورد وحرکتی است که بمنظور تناسب بخشیدن به نهادها در راه تامین قدرت ملت صورت میگیرد. خواه این دگرگونی :ر نهادهای سیاسی باشد و خواه این نهادها مربوط به جنبه‌های اجتماعی و اقتصادی موجودیت ملت باشد.

بدیهی است انقلاب ملی در صورتی کامل خواهد بود که بهمهٔ جنبه‌های موجودیت ملت توجه داشته باشد و نهادها را در همهٔ جنبه‌ها مورد دگرگونیهای هم‌آهنگ و لازم قرار دهد. موجودیت ملت از هر یك از جنبه‌ها

یا شئون که در نظر گرفته شود خود نظم واحدی را بوجود می‌آورد که از اجزائی پدید آمده است و هر یك از این اجزا صرفنظر از موجودیتهای ظاهری و فیزیکی به نیروی انسانهائی که در آن مشارکت دارند، بکار خود ادامه میدهد. دگرگونی نهادها و هم‌آهنگ ساختن آنها با نظم‌های آرمانی که مفهوم هر انقلاب ملی است، در حقیقت عبارت است از دگرگونی که در موضع و نقش انسانها صورت میگیرد.

پس تجزیه و تحلیل یك انقلاب ملی در کلی‌ترین شکل که بر انقلابات ملت‌ها در تمام مراحل تاریخ بتواند صدق نماید بدین نحو است که «توانائی ملت» در جنبه‌هائی از موجودیت آن که با بصیرت و بینش اهل زمان ارتباط دارد مورد شناسائی قرار میگیرد و نقش آرمانی و آرزوئی نهادهای جدید را پدید می‌آورد و آنگاه جامعه بمدد رهبری خود برای شکل دادن به آن نهادها یا خواسته‌ها بحرکت می‌آید و در مجموع این حرکت اجتماعی موضوع‌انسانها تغییر میکند، بعبارت دیگر تأثیر هر حرکت انقلابی در آخرین تحلیل اثری است که بر نقش اجتماعی افراد میگذارد با تغییر این نقش، موضع اجتماعی آنها را دگرگون میکند و از همین رو پیداست که یك انقلاب تنها در صورتی موفق خواهد بود که بتواند انسانهائی را با روحیه و آموزش لازم بپرورد تا بتوانند جامعه را در نیل بهدفهای انقلاب یاری دهند.

## دیالکتیك انقلاب شاه و ملت

هرگاه آن اصول کلی را که قبلا مورد اشاره قرار دادیم در مورد تاریخ سده اخیر ملت ایران بکار بریم به دیالکتیك انقلاب شاه و ملت دست خواهیم یافت.

ملت ایران که در سده‌های تاریخ راه پرفراز و

نشیبی را پیموده است و در سرزمین پهناور و پر نعمت ایران زمین جایگزیده است دارای استعدادهای نهفته و آشکار طبیعی‌ونیزاستعدادهای‌انسانی‌است. استعدادهای مردم میهن ما از سرچشمه‌های زیستی و فرهنگی آبیاری میشود.این استعدادها نهادهای‌توانائی ملت مارا تشکیل میدهد و این توانائی نظم بالقوه‌ایست که بمدد اراده متشکل مردم ما از قوه به فعل می‌آید.

موجودیت ملتها، همانند ملتهای‌دیگر جهان، در سده گذشته در معرض تاثیر عوامل نیرومندی قرار گرفت که مجموعاً تمدن غرب را تشکیل میدادند. آنچه تمدن مغرب زمین نامیده میشود با جنبه‌های مختلف موجودیت خود، اعم از جنبه‌هائی مطلوب مانند رشد علوم و تکنولوژی یاجنبه‌هائی نامطلوب‌مانند استعمارو نفوذهای سیاسی و اقتصادی بر ملتهای دیگر تأثیر میگذاشت. ملت ما نیز از این جریان عمومی تأثیراتی مطلوب و نامطلوب‌پذیرفت ودربرابرهریك بعکس‌العمل‌برخاست: عکس‌العملی که بمنظور حفظ هویت و استمرار شکوفائی ملت ما انجام میگرفته است. دیالکتیك انقلاب شاه و ملت در پرتو این کنش‌ها و واکنش‌ها که در بستر رستاخیز ملت ایران صورت میگیرد توجیه و تبیین میشود. برای آسان شدن این تجزیه و تحلیل، آن را در چهار جنبه: سیاسی، فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی مورد اشاره قرار میدهیم و در زمینه هر یك از این جنبه‌ها به نیازهای ملت خود اشاره می‌کنیم:

**جنبه سیاسی،** یا نظم سیاسی، در حیات ملت‌ما‌نظم فراگیری است که همه افراد و سازمانهای ملت ما را در برمیگیرد و از مجموعه آن یك هرم قدرت پدید می‌آورد که بنا بسابقه و سنن تاریخی ایران زمین نظام شاهنشاهی نامیده میشود. نظام شاهنشاهی جلوه‌تشکل سیاسی ملت ایرانست، جلوه‌ایست از نظم وجودی ملت

ایران که با جنبه‌های دیگر عجین و آمیخته است کار-کردها (فونکسیون) یا رسالت این نظام حفظ موجودیت و وحدت ملت ایرانست، موجودیتی که با ویژگیهای فرهنگی و تاریخی آن شناخته میشود بنابراین پاس فرهنگ ایران زمین و آثاریکه‌ملت ایران باکل‌موجودیت خود تجسم میدهد، مانند دفاع از حقوق ملتهای‌ستمدیده جهان رسالت نظام شاهنشاهی ایران را تشکیل میدهد و این نظام با ایفای چنین رسالت تاریخی در دوران کورش بزرگ مرحله‌ای درخشان از موجودیت تاریخی خود را اعلام داشته است.

تمدن غرب در مسیر خود مشارکت همگان را در برنامه‌های سیاسی، اجتماعی واقتصادی الزام‌آورساخت. ساختهای سیاسی مشارکت، بصورت سازمانهای دموکراتیك، در جهان توسعه یافت. ملت ایران نیزاین تأثیر را همزمان انقلاب مشروطیت پذیرفت و با حفظ تأثیرات متقابل که درخور سابقه تاریخی و ویژگیهای فرهنگی ایرانست قانون‌اساسی را پدید آورد و در پی آن سازمانهای گوناگونی به تجویز قانون اساسی و قوانین پایه گرفته و برآن، بوجود آمدند ولی روح حکومت یا بعبارت دیگر استنباطی که ملت ایران از وظائف اصلی و رسالتهای حکومت دارد، همانست که از مفهوم نظام شاهنشاهی بشرحی که گفتیم مستفاد میشود. بنابراین بضرورت تاریخ اکنون ملت ایران در راه آنست که ساخت‌های دموکراتیك را که تجویز قانون اساسی است با روح یا فر شاهنشاهی، که اشاره‌ای به نقش و رسالت نظام فرمانروائی ملت ایرانست، آمیخته و عجین سازد. یعنی نظمی پدید آورد که درآن همه ساخت‌های دموکراتیك استقرار پیدا کنند ولی هر یك از این ساخت‌های اجتماعی و سازمانها خود راحامل و برنده نقش و رسالتی بدانند که در مجموع نظام

یکتای شاهنشاهی را پدید می‌آورد و بر ایـــن نظام فرمانده آن یعنی شاهنشاه به نشان پاسدار رسالتهای این آئین، فرمان میراند.

اکنون به‌بینیم که تحقق چنین آرزوئی مستلزم چه اقدامات بنیادی است.

۱ــ هرگونه رابطه اجتماعی که مستلزم انقیاد گروهی از مردم در برابر گروهی دیگر است باید از بین برود و هر ایرانی باید بتواند براساس آزادگی و عدم انقیـاد نسبت بفرد یا گروه دیگر تصمیم بگیرد تا هر ایرانی در پرتو آزادگی و پرورش ملی بتواند نهاد استواری برای استقرار در نظم شاهنشاهی ایران باشد. در این زمینه الغاء رژیم ارباب و رعیتی ضرورت یافت و باآن انقیاد انبوه روستائیان دربرابر معدودی‌که ارباب نامیده میشدند پایان یافت و نیز در همین زمینه سهیم‌شدن کارگران و کارمندان کارخانه‌ها و سازمانهای تولیدی در مالکیت آن سازمانها پیش‌بینی شد زیرا مالکیت معدودی از افراد بر این سازمانها میتوانست اساس انقیاد را در بخش صنعتی پدید آورد و به امحاء آزادگی بیانجامد.

استقرار کامل نظام شاهنشاهی ایران، بعنوان‌نظامی که در پرتو فرماندهی یکتای آن وظیفه حفظ وحدت و تأمین موجبات استمرار حیات فرهنگی و ایفای‌رسالتهای انسانی ملت ما را در میان ملتهای جهان برعهده دارد مستلزم آنست که‌د ر جامعه موجبات هرگونه انقیاد، استثمار فرد از فرد یا گروه از فرد از میان برود و هر ایرانی براساس آزادگی و تنها بموجب درك رسالت ملی خود، خویشتن را در هر موضع اجتماعی سربازی در راه پاس آئین شاهنشاهی ایران بداند.

۲ــ هر ایرانی برای آنکه بتواند حلقه استواری از نظام شاهنشاهی ایران باشد باید از آموزش و پرورش

کافی بهره گیرد. بمدد آموزش مبانی پیوستگی فرهنگی خود را بشناسد و جایگاه خدمت اجتماعی خود را بیابد و رابطه اقتصادی و خانواده خویش را با نظم هم‌آهنگ اقتصادی که جنبه دیگری از موجودیت یگانه ملت است استوار نماید. بمدد پرورش ملی باید به نقش و وظیفه خود در قبال حیات ملت و در قبال نظام شاهنشاهی که جلوه آرمانهای مشترك ملت ایران است آگاهی و عرفان حاصل کند آنچنان آگاه که برای او ایجاد تعهد وجدانی نماید و همواره زندگانی خود را در گرو این تعهد که در ضمن منشا خوشبختی فردی و خانوادگی او میباشد بداند.

اگر سپاه دانش مقدمات آموزش را به عمق‌روستاها میبرد، اگر تحصیلات برای هر ایرانی تا آنجا که ضرورت‌های جامعه طلب میکندو او استعداد فراگرفتنش را دارد، رایگان میشود برای آن است که موجبات آموزش همه افراد و جایگزین شدن آنان در نظام شاهنشاهی پدیدآید. و اگر انقلاب‌آموزشی بعنوان‌اصلی از انقلاب سخن گفته میشود برای آنست که کیفیت سازمانها و نهادهای آموزشی ایران دگرگون شود و آموزش با توجه به پرورش گوهر انسانی عنصر ایرانی و تأمین نیازهای گوناگون نظام فراگیر حیات ملت و امکان تجلی فرهنگ ایران زمین همراه شود.

در مجموعه نظام پرورش و آموزش ملت ایران، ایرانی بعنوان حلقه‌ی پیونددهنده همه شئون اجتماعی مورد پرورش قرار میگیرد - ایرانی چنان پرورده میشود که بتواند وظائف خود را بعنوان یك‌عنصرخانواده، یك عضو جامعه مبتنی بر نظام شاهنشاهی و یك عضو سازنده مجموعه فرهنگ ایران، انجام دهد.

۳ــ استقرار نهادها و سازمانهای دموکراتیك، هر فرد ایرانی باید فرصت آن را داشته باشد که در

سازمانهای سیاسی کشور که مجموعه آنها نهادهای نظام شاهنشاهی هستند و رسالتهای این نظام را در پرتو فرماندهی هم‌آهنگ‌کننده آن تحقق می‌بخشند عضویت داشته باشد. عضویت در این سازمانها امکان میدهد که بخشی از ثمرات پرورش و آموزش خود را تجلی دهند و نیز در میدان عمل از آگاهی و پرورش مناسب‌تر بهره‌گیرند.

اصلاح قانون انتخابات در مسیر تأمین این‌ضرورت بود و نیز تشکیل خانه‌های انصاف و شوراهای داوری گرچه واجد خصوصیات دیگری نیز هست از جمله تدبیرهائی بشمار می‌آید که به استقرار نهادهای دموکراتیک و پرورش اجتماعی مردم بمنظور مشارکت در اینگونه سازمانها، یاری میدهد.

درزمینه استقرارنهادهای دموکراتیک شایدمهمترین گامی که برداشته شده است تشکیل حزب رستاخیز ملت ایران است، اهمیت موجودیت حزب در این زمینه یکی از جهت آنست که همهٔ زنان و مردان و حتی نوجوانان را در برمیگیرد و در این سازمان فراگیر هرکس فرصت آن را می‌یابد که پیوند خود را با نظم حیاتی ملت خویش احساس کند در صورتیکه سازمانهای دموکراتیک دیگر هیچیک نمی‌توانند تا این حد فراگیر باشند. اهمیت دیگر حزب آنست که موضوع فعالیت آن مستقیماً مربوط بملت و آنهم تمام جنبه‌های موجودیت ملت است. حزب بر حسب وظیفه اساسی خود اصول سیاست‌ها را در جنبه‌های گوناگون موجودیت ملت تنظیم و تدوین مینماید بر جریان اجرای سیاستها نظارت میکند و در تار و پود سازمانهای خود مجریان برنامه‌های آینده را می‌پرورد و چنین محیطی فراگیرترین و نافذترین نهاد دموکراتیک است که استقرار می‌یابد و دیگر سازمانهای دموکراتیک را از راه پرورش ایرانیان آگاه

و مصمم توش و توان می‌بخشد.

٤ـ نقش فرماندهی ـ استقرار اصل آزادگی ومحو هرگونه انقیاد و استثمار از یکسو و عمومیت یافتن پرورش و آموزش ملی سبب میگردد که زنان و مردان فرصت کافی و متساوی بدست آورند تا برای جایگزین شدن در نظامهای گوناگون که هر یك جلوهٔ از موجودیت یکتای ملت است آماده شوند. از طرف دیگر وجود سازمانهای دموکراتیك امکان مشارکت و خدمت آنها را فراهم میسازد با این مقدمات ساخت‌های اجتماعی و سیاسی پدید می‌آید که هر یك بستر نهادهای نظام سیاسی ملت ایرانست ولی برای آنکه مجموعه ساخت‌ها بتواند نظامی را پدید آورد نیازمند نهاد اصیلی است که حامل وپاسدار وظیفه‌ها و رسالت‌های مجموعه نظام باشد. این نهاد اصیل نقش فرماندهی را برعهده دارد و با آگاهی و عرفان کامل به وظیفه‌ها و رسالتهای نظام، نقش هم‌آهنگی و رهبری را ایفا می‌کند.

در نظام سیاسی ملت ایران سه وظیفه اصلی حفظ استقلال و یگانگی ملت ایران ـ پاس فرهنگ ایران زمین و ایفای رسالتهای انسانی ملت ایران، همواره برعهده فرماندهی نظام شاهنشاهی ایران یعنی‌شاهنشاه بوده است.

تاریخ این سرزمین یادآور آنست که همواره مردان نیرومندیکه بمبانی توانائی ملت آگاهی و ایمان‌داشته‌اند و از همت واراده نیرومندبرخوردار بوده‌اند، توانسته‌اند ضرورت‌های زمان را دریابند و با هم‌آهنگ ساختن نیروهای ملت در استقرار نهادهائیکه نیاز ملت بوده است، کامیاب شوند.

هر اندازه از برکت آزادگی و پرورش و آموزش ملی و استقرار نهادهای قانونی، ساخت‌های پر قدرت‌تری در جامعه ما پدید آید بهمان نسبت نقش فرماندهی این

نظام که باید آشنا به سرشت نهادها وآگاه به‌رسالتهای زمان باشد سنگین‌تر و شکوهمندتر خواهد گشت.

نقش فرماندهی است که از افراد و سازمانهای بظاهر پراکنده پیکره واحدی پدید می‌آورد که با کل موجودیت خود عالیترین رسالتهای ملت را که فرآورده حیات فرهنگی آنست تحقق می‌بخشد.

**جنبه فرهنگی** ـ هرگاه بموجودیت ملت‌از نظرپیوند معنوی مردم و انتقال میراث اجتماعی آنان در طی نسلهای متوالی بنگریم، جنبه فرهنگی موجودیت آن مطرح میشودکه خود نظام یگانه‌ای را تجسم میدهد که واجد استمرار هویت در بستری از تحول است. جنبه اصیلی از توانائی ملت، توانائی فرهنگی آنست وایمان باین توانائی بویژه در مورد ملت ما در سده‌های گذشته سبب گشته است که رهبران فرهنگی اجتماع ما که‌گاه پیشوائی نهضت‌های علمی و گاه فلسفی و عرفانی و گاه ادبی و هنری را داشته‌اند، سازمانهای ویژه‌ای را پدید آورده‌اند و از آنجا که این سازمانها خود از توانائی ملت نشأت میگرفته است بمرور باستقرار و تقویت نهادهائی از جنبه‌های دیگر انجامیده و سر انجام نهضت‌های فرهنگی بستر و خاستگاه نهضت‌های سیاسی گشته‌اند. شناختی که هر ملت از فرهنگ خود دارد و ایمان و اعتقادیکه به سازندگی و خلاقیت‌های فرهنگی خود دارد از محکم‌ترین و نیرومندترین عوامل بقا و استمرار موجودیت آن می‌باشد.

در دو سده گذشته نظام فرهنگی ایران زمین در برخورد با افکار و اندیشه‌ها و عوارض تمدن غربی دستخوش دگرگونیها و تغییراتی گشت که بتدریج در برابر هر یك از این تأثیرات به عکس‌العمل و ایجاد تأثیرات متقابل برخاست که مجموعه این گیر و دار در دو مرحله خلاصه میشود: آشنائی یا بازشناسی و

سازندگی.

در مرحله آشنائی یا بازشناسی فرهنگی در سده گذشته کوششهای بسیار ولی پراکنده‌ای صورت گرفته است که هدف آنها آشنا شدن بمبانی فرهنگی جهان و بازشناسی فرهنگ ایران زمین بوده است و دراین رهگذر آنچه شایان اشاره است شناخت مبانی وحدت فرهنگ ایران زمین در جلوه‌های گوناگون آن و نیز تداوم این فرهنگ در طی هزاره‌های تاریخ میباشد. برخورد ملت ایران با دین اسلام که در طول دو سده با تسلط سیاسی و نظامی بیگانه همراه بود رشته دوام فرهنگ ایران را نگسیخت و روح فرهنگ ایران با قبول دین اسلام، آثاری را بروز داد که در گنجینه‌معارف اسلامی مقام والائی را احراز کرد و توان گفت که معارف اسلامی جلوه‌گاه بخش عمده‌ای از فرهنگ ایران زمین گشت ولی با وجود حفظ این رابطه عمیق معنوی با اسلام و بنیادگذاران آن از جنبه سیاسی تسلط‌بیگانه را نپذیرفت و با قیامهای سیاسی خود به تسلط ونفوذ اجنبی پایان داد.

تداوم فرهنگ ایران زمین علاوه برآنکه معارف اسلامی و بویژه فرهنگ جهان تشیع را جلوه‌گاه خود قرار داد در زمینه دیگر نهضت‌های علمی و فلسفی و مخصوصاً در عرصه عرفان و تصوف نمونه‌های ممتازی را پدید آورد که برای‌تمام قرون و اعصارمجموعه این معارف گنجینه سرشار و زاینده‌ای برای هدایت و بهره‌مندی بشریت خواهد بود.

مرحله سازندگی که بدنبال مرحله آشنائی و باز-شناسی فرهنگ ملی پدید می‌آید از ارج و ارزش‌بسیار در زمینه رستاخیز ملت‌ها برخوردار است. بدین معنی که رستاخیز ملت رسیدن یك ملت بمرحله‌ایست که‌در بازشناسی فرهنگ خود و شناسائی فرهنگ ملتهای

جهان بمراحل والائی رسیده باشد و از برکت پرورش فرهنگی، بمرحله خلاقیت و سازندگی رسیده باشد و در این مرحله است که هر کوششی در هر جنبه از موجودیت ملت با خود ارزشهای فرهنگی را حمل میکند و بروز میدهد.

اصول نوزده‌گانه انقلاب ایران از دو نظر درارتباط با جنبه‌های فرهنگی است.

یکی از نظر منظور داشتن برخی از ارزشهای فرهنگی ایران زمین در تلو تدبیرها و تصمیم‌هائی که واجد جنبه‌های دیگر نیز میباشد و دیگری از نظر استقرار نهادهائیکه باید بتقویت و تحکیم نهاد فرهنگی بیانجامد.

در اصل اول و سیزدهم موجبات امحاء انقیاد و استقرار آزادگی فراهم آمده است و آزادگی خود از ارزشهای اصیل فرهنگ ایران زمین است. اصل نهم در عین حال که موجبات مشارکت مردم را فراهم می‌آورد ناظر به استقرار عدالت است که عدالت خوداز ارزشهای فرهنگی ما بشمار میرود.

اصل دوازدهم انقلاب با اشاره به انقلاب آموزشی موجبات تقویت و پدید آمدن سازمانهائی را فراهم می‌آورد که هر یك بنوعی وظیفه آشنا ساختن مردم‌بمبانی فرهنگ ملی و نیز امکان بروز سازندگیها و ابتکارهائی را که به‌غنای فرهنگی ما می‌انجامد برعهده دارند و یا باید برعهده داشته باشند.

در زمینه توجه بنظام فرهنگی ایران بعنوان جنبه اصیل و حساسی از موجودیت ملت، هنوز راه درازی را درپیش داریم و از آنجا که تکامل نظام فرهنگی عمیق‌ترین تأثیر را بر وجود انسانها خواهد گذاشت می‌توان گفت که پیروزی در مورد اجرای هر یك از اصول انقلاب هنگامی کامل خواهد بود که تأثیر خود را بر

تکامل نظام‌فرهنگی مابگذارد و به پرورش وآماده ساختن انسانهائی فرهنگ آشنا بیانجامد.

از این دیدگاه انتظار میرود که در مراحل آینده انقلاب شاه و ملت تأکید بر مواردیکه به تحکیم نهادهای فرهنگی ایران زمین بیانجامد، فراوان باشد.

در این زمینه شمه‌ای از ضرورتهائی که احساس میشود بشرح زیر است:

۱ـ تاکید برارزش و اهمیت خانواده بمنزله واحد اساسی حیات ملت و عنصر اساسی انتقال مواریث فرهنگی ـ هر چند با اعلام اصول پانزدهم، شانزدهم و هفدهم قدمهای اساسی در مورد رفاه خانواده و تأمین اجتماعی آن برداشته شده استولی از آنجاکه موجودیت خانواده مانند موجودیت ملت استمرار دارد و رسالت اساسی آن انتقال میراث فرهنگی و پرورش انسان‌هائی آگاه و متعهد است جا دارد که در تحکیم موقعیت آن و دفاع از موجودیت خانواده در برابر بسیاری از عوارض ناخواسته تمدن غربی، تدبیرهای ویژه‌ای بکار گرفته شود.

۲ـ تأکید بر ارزشهای فرهنگی ـ همزمان باکوششی که بمنظور آشنائی با فرهنگ ملتها و نیز بازشناسی فرهنگ ایران زمین صورت میگیرد، دیر یا زود درهر یك از جنبه‌های فرهنگی کار خلاقیت و سازندگی آغاز خواهد شد و این سازندگی براساس مبانی و بنیادهای فرهنگ ایرانی ضرورت رستاخیز ملت ایران خواهد بود. خلاقیت و سازندگی بر بنیاد فرهنگ، در تعبیری دیگر عبارتست از حلول دادن ارزشهای مربوط بفرهنگ و معارف ایرانی در تمام مظاهر زندگانی. از این جهت شناختن ارزشهای فرهنگی و همواره در پیش چشم داشتن آنها ضرورتی است که اکنون بیش از هر زمان احساس میشود. ارزشهائی چون عدالت ـ آزادگی ـ

فضیلت کار هر یك در نظام فرهنگی ما مقام والائی دارند.

این ارزشهای معنوی هر یك باید در پیوند با موجودیت ملت و توانائی آن مورد شناسائی قرارگیرند.

۳ـ برخورد خلاق با دانشها و تکنولژی ـ درمرحله سازندگی بر بنیادهای فرهنگی استفاده از علوم و تکنولژی ابعاد تازهٔ پیدا میکند بدین معنی که استفاده از این وسائل دیگر عوارض ناخواسته را بدنبال نخواهد داشت. عوارض ناخواسته شیوه‌های نو هنگامی پدید می‌آید که جامعه در بهره‌گیری از این وسائل در مقام موجودی مسحور و مقهور عمل نماید ولی با شناخت و بازشناسی فرهنگی که سازندگی را بدنبال خواهد داشت جامعه ارزشهای مطلوب خود را جستجو میکند و از شیوه علمی و فنی در جهت تأمین مقاصد خود بهره میجوید. در آن شرایط آثاریکه در پی استفاده از شیوه‌های نو پدید آمدنی است مورد تجزیه و تحلیل قرار میگیرد و جامعه از مزایای علم بعنوان یك وسیله در راه هدفهای مطلوب خود که متضمن ارزشهای‌فرهنگی است سود می‌جوید.

٤ـ رشد معطوف به کیفیت ـ ضرورت دیگرآنست که در جریانهای اقتصادی تنها ضابطه رشد موردتوجه نباشد بلکه رشدی در عرصه اقتصاد مطلوب است که معطوف به کیفیت باشد و این کیفیت بر بنیاد ارزشهائی پایه‌ریزی میشود که ناظر بهدفهای عالی ملت و محتوی ویژگیهای فرهنگی آن باشد.

**جنبه اجتماعی**

جنبه‌ها و شئون موجودیت ملت که هر یك نظام یا نظامهائی را پدید می‌آورند از یکدیگر جدائی ندارند و تنها بخاطر آسان شدن شناختن و بررسی است که

موجودیت ملت را بطور انتزاعی به جنبه‌ها و شئون مختلف تجزیه می‌کنیم و گرنه هر ساخت اجتماعی که ویژگی اقتصادی دارد در همان حال واجد ویژگیهای فرهنگی نیز میباشد و در عین حال واجد خصوصیات دیگری نیز هست که باعتبار آن جزئی از شئون و جنبه‌های دیگر می‌باشد.

جنبه اجتماعی و اقتصادی موجودیت ملت نسبت بجنبه سیاسی و فرهنگی در حکم وسیله است بهدف و نیز، باعتباری، در حکم «ساخت» است به «کارکرد».

بدین معنی که یك ملت در مجموع نظام اجتماعی و اقتصادی خود «ساخت»هائی را پدید می‌آورد ولی باین ساخت‌ها ویژگیهائی را می‌بخشد که در نظم سیاسی و نظم فرهنگی بکار آیند. آنچه برای یك ملت سیاست کلی را تشکیل میدهد حفظ موجودیت و تأمین شرایط استمرار و پیشرفت است آنچنان پیشرفتی که با تجلی ویژگیهای فرهنگی و ایفای رسالتهای ملت در عرصه حیات بشری همراه باشد. اما این امر تحقق نخواهد یافت مگر آنکه در نظام اجتماعی و اقتصادی، ساخت‌ها و سازمانهائی وجود داشته باشد که بنیادهای نیرومند نظم سیاسی و فرهنگی بشمار آیند و از آن بالاتر در تاروپود این «ساخت»ها و سازمانها، انسانهای آگاه و باایمان و مصممی باشند که بخواهند و بتوانند به وظائف ویژه هر سازمان که در مجموع «توانائی ملت» را تجسم میدهند، تحقق بخشند و پرورش چنین انسانهائی خود به مجموعه ساخت‌هائی احتیاج دارد که نظام آموزشی یك ملت را پدید می‌آورند.

اکنون با توجه به رابطهٔ خاصی که جنبه اجتماعی و اقتصادی با جنبه سیاسی و فرهنگی* دارند بشرح ضرورتهای نظام اجتماعی می‌پردازیم:

۱ـ یکپارچگی یا ضرورت بمیدان آمدن همهٔ نیروهای

انسانی ـ تمدن مغرب زمین به عللی که در تاریخ آن باید جستجو کرد، بنای اجتماعی خود را بر پایه قدرت تولید استوار ساخت و این خصوصیت، استفاده ازهمهٔ جمعیت را بدنبال آورد و از این‌رو در عرصه روابـــط بین‌المللی تنها ملتهائی میتوانند دارای رابطه عادلانه با دیگر ملتها باشند که تمام نیروی انسانی آنها درمیدان کار و زنـدگی باشند. این خصوصیت ایجاب میکند که تمام روابط اجتماعی که بر پایه قدرت ناچیز تولید استوار بوده است و فقر و محرومیت واستعمار وگونه‌ـ گونگی اجتماعی را بدنبال داشته است از بین برود و جای خود را به آنگونه روابط اجتماعی بدهد که برپایه یکپارچگی و مودت اجتماعی، امکان‌فعال‌شدن ومشارکت تمام جمعیت را دربرداشته باشد.

در انقلاب ایران اصل اول که سبب محواستثمار در جامعه‌روستائی شددرحقیقت بخاطرآن بودکه‌تمام جمعیت درجامعه روستائی با اتکاء به‌شخصیت آزاده خود که دیگر در بند انقیاد دیگری نیست بمیدان فعالیـــت اجتماعی و اقتصادی فراخوانده شود. اصل چهارم و سیزدهم یك‌پارچگی گروههای کارگر را با دیگرگروههای اجتماعی هدف خود قرار داده است.

بموجب این دو اصل کارگر تنها از طریق‌دستمزد خود با سازمان تولید پیوند ندارد بلکه جنبه‌هائی از شخصیت مدیر و مالك بر وجود او افزوده شده است.

شرط یك‌پارچگی آنست که شخصیت فرد، به‌نقشی که در گوشه‌ای از سازمان تولید یا سازمان اجتماعـــی دارد، منحصر نشود و خود را نسبت بهر ماجرای‌دیگری در عرصه حیات ملت بیگانه احساس نکند بلکه‌شخصیت او بحکم مقررات و سنن‌جامعه، مجموعیت داشته باشد و در هر شغل و مقام، انسان کاملی باشد که پیوند خود را با جنبه‌های مختلف نظام هستی و موجودیت ملـــی

که بستر جامع در برگیرنده او در ارتباط با نظام‌هستی است، احساس کند.

۲ـ شکوفائی استعدادها ـ سرمایه حقیقی یك ملت و آنچه موجودیت فرهنگی و سیاسی یك ملت را تجسم میدهد، استعدادهائی است که در افراد نهفته است و به مدد پرورش‌شکوفان میشود و سپس براثـــر نقش فرماندهی امکان بهم‌آمیختن و تاثیر و تاثراین استعدادها بریکدیگر فراهم می‌آید و یك ملت آنچه دارد جزتجلی استعدادها وسپس حاصل بهم‌آمیختن‌هم‌آهنك استعدادها نیست. پس ملتی که در مسیر تجسم توانائی خود گام بمرحله رستاخیز میگذارد و با حرکت سریع و اعمال نقش رهبری به نهادسازی برای فردا برمی‌خیزد، بایـد همه امکانات اجتماعی را در جهت شکوفائی استعدادهـا بکار گیرد. اصول پنجم، هفتم، هشتم، دوازدهم، پانزدهم شانزدهم معطوف به تدبیرهائی در جهت شکوفـائی استعدادها در همه جمعیت است.

۳ـ عمومیت بخشیدن و رایگان کردن آموزش و پرورش تا مرحله‌ای که فرد برحسب استعداد خــود و نیازمندیهای اجتماع آماده کار شود گـام نخستین در زمینه شکوفائی استعدادها است. بدید آوردن موجبات کار مستمر که مستلزم استقرار مجموعه‌ای از نظامهای اجتماعی است که تامین اجتماعی را شکل میدهد، شرط لازم دیگر در این منظور است.

٤ـ فرصت متساوی برای همه‌فرزندان ایران زمین ـ بمنظور امکان شکوفائی استعدادها و استقرار عدالت اجتماعی که از ارزشهای فرهنگی ما می‌باشد ضرورت دارد که برای همهٔ فرزندان ایران فرصت مساوی و نقطه حرکت یکسان پدید آید. اصل پانزدهم، شانزدهم و هفدهم و نیز اصل پنجم و هفتم ناظر به تحقق ایـــن ضرورت است. در روند آینده انقلاب ایران» پدید آمدن

هرساخت» اجتماعی باید براین اصل استوار باشد که بهمه فرزندان ایران در مقاطع گوناگون زندگی، فرصت متساوی داده شود.

اصل دوازدهم با اشاره به انقلاب اداری بی‌شک ناظر به دادن فرصت متساوی در هنگام شروع بکار است و این اصل را بدنبال دارد که در هرمرحله باید برای کسانیکه احتمال توانائی یکسان دارند، فرصت یکسان پدید آورد.

۵ـ تامین خدمات لازم با شیوه‌های انقلابی ـ خدمات دفاعی از لحاظ تاریخی نخستین نوع خدمتی است که ضرورت مشارکت همگان در آن احساس شد و شیوه خدمت وظیفه پدید آمد. انقلاب شاه و ملت این مسئله را مطرح ساخت که گذشته از خدمات دفاعی انواع دیگری از خدمت نیز ممکن است دارای همان درجه از اهمیت و ضرورت باشد که ارائه آن را بشکل وظیفه یا شیوه‌های فراگیر و موثر دیگری ایجاب نماید. درحقیقت اعلام و اجرای اصل پنجم، هفتم و هشتم براین بنیاد فکری استوار است که به منظور نیرومندی یك ملت خدمات لازم را بهرشکل و بهرقیمت باید در اختیار جامعه گذاشت. استفاده از شیوه خدمت وظیفه یکی از راههائی است که می‌تواند به ارائه خدمت در سطح گسترده بیانجامد.

در این زمینه اصل نهم طبیعت دیگری دارد بموجب این اصل خدمات قضائی ارائه میشود که به‌تحکیم‌مبانی عدالت اجتماعی می‌انجامد ولی نحوه ارائه این خدمت از طریق پدید آوردن سازمانهای انتخابی و دموکراتیك میباشد.

٦ـ رفاه اجتماعی ـ استقرار سیاست رفاهی، به معنی کامل آن که شامل فعالیتهای حمایتی ـ بیمه‌های اجتماعی و سرانجام تامین اجتماعی باشد مهم‌ترین

ضرورت در استقراریك نظام اجتماعی است که بتواند جنبه شایسته‌ای در تحقق توانائی ملت باشد. با استقرار سیاست رفاهی کامل هرکودك ایرانی فرصت متساوی خواهد یافت که از مزایای زندگانی سالم و پرورش و آموزشی متناسب با استعداد خود برخوردار شود. با فرصت متساوی برای کار و خدمت به اجتماع بشتابد و با مشارکت خود موجبات رفاه را برای‌خانواده خود و نسلهای آینده فراهم آورد. اصول پانزدهم ـ شانزدهم، هفدهم، و هیجدهم ونیز اصول پنجم وهفتم ناظر به استقرار سیاست رفاهی است.

## جنبه اقتصادی

استقرار نظام اقتصادی یگانه‌ایکه هم‌آهنگ باجنبه‌های سیاسی و فرهنگی و اجتماعی توانائی ملت باشد خود از ضروری‌ترین نیازهای دوران رستاخیز یك ملت است. اینك به شمهٔ از ضرورت‌ها که برای استقرار چنین نظام اقتصادی مطرح میشود اشاره می‌نمائیم:

**۱ـ دگرگونی موضع اقتصاد از هدف به وسیله ـ**
نفوذ عوامل سودجوی وابسته به استعمار سیاسی و اقتصادی مغرب‌زمین، در میان جامعه‌هائی که برای‌مدتها مسحور ظواهر تمدنی آنان بودند به اقتصاد موضعی بخشید که هرگز استحقاق آن را نداشت و آن موضع «اقتصاد بمنزله هدف» بود. در هر جامعه که اقتصاد تنها هدف باشد و سود و دیگر ضوابط منتزع‌اقتصادی راهنمای تنظیم برنامه‌ها و تدبیرهای اجتماعی قرار گیرد جامعه مقهور عوامل موثر اقتصادی قرار خواهد گرفت و مجبور به تحمل عوارض ناخواسته تصمیم‌های پولساز اقتصادی خواهد شد. نخستین ضرورت در جامعه‌ایکه در بستر، یك رستاخیز ملی به اقدامات‌انقلابی دست میزند آنست که اقتصاد را، که علم بسیج نیروهای انسانی و طبیعی یك ملت در راه رفاه نسل کنونی

و تامین شرایط زندگی شایسته نسل‌های آینده میباشد، در موضع واقعی خود قرار دهد. این موضع از مجموعه «ساخت‌ها» و سازمانهای اقتصادی جامعه، نظامی پدید می‌آورد که‌خودبعنوان وسیله‌ای‌در راه‌تحقق‌جنبه‌های‌دیگر نظام موجودیت یك ملت بکار گرفته میشود.

**۲ـ بسیج منابع ملی ـ** ضرورت اساسی در استقرار یك نظام اقتصادی جامع آنست که امکان بسیج همه‌منابع ملی فراهم آید. این ضرورت گذشته از آنکه بفر فرماندهی یعنی وجود حالت آرمان‌خواهی و فعال بودن خاصه دنبال کردن رسالت‌های ملی و سیستم برنامه‌ریزی متناسب با آن نیاز دارد مستلزم فراهم آوردن امکان بهره‌گیری از کلیه منابع‌ملی میباشد.

منابع طبیعی یك ملت اعم‌از منابع غیر قابل تجدید مانند معدنها و یا منابع قابل تجدید مانند خاك، آب، جنگلها و مراتع ودیعه خدادادی است که بهمه نسلهای یك ملت تفویض شده است تا از بهره‌برداری از آن موجبات استمرار موجودیت خود را فرهم آورند. بنابر‌این بمنظور تامین بهترین شرایط پاسداری و حفاظت از این منابع و نیز بهترین شرایط برای بهره‌برداری از این منابع لازم است اینگونه منابع ملی شناخته شود یعنی وظیفه حفاظت و بهره‌برداری از آن به دولت سپرده شود تا این عمل بدور از مقاصد سودجویانه فردی و گروهی انجام گیرد و مصالح نسلهای آینده درنگهداری و بهره‌برداری از این منابع ملحوظ گردد.

در این زمینه دو نکته خاص اهمیت ملی شدن منابع طبیعی ملی را بیشتر آشکار میسازد. نخست آنکه استفاده از منابع ملی در ارتباط با یکدیگر بعضی از منابع را بصورت منابع‌محدود قلمداد مینماید و چنانکه در استفاده از آن منتهای دقت بعمل نیاید استفاده از منابع دیگر نیز امکان‌پذیر نخواهد بود. چنانکه در

اقتصاد ما آب از منابع محدود تلقی میشود و بهره‌برداری غیر صحیح از آن نه‌تنها ثمره بهره‌گیری ازآب را کاهش میدهد بلکه بهره‌گیری از منابع دیگر را نیز محدود مینماید.

نکته دیگر، در این مورد آنست که بهره‌گیری سودجویانه درآن‌چنان‌شرایطی که‌اقتصاد هدفی‌اساسی‌انگاشته شده بود، در بسیاری از مناطق جهان منابع طبیعی و محیط‌زیست را مورد تهدید عوارض ناخواسته‌اقدامات دیگر اجتماعی و اقتصادی قرارداد و از این نظر حفاظت و بهره‌برداری صحیح و انسانی از منابع طبیعی در جهان امروز موضع ویژه‌ای پیدا کرده است. اصل دوم و اصل دهم مستقیما ناظر بضرورت ملی شدن منابع طبیعی است و اصل یازدهم ناظر باستفاده صحیح و مطبوع از شرایط محیط‌زیست می‌باشد.

نیروی انسانی گرچه بسبب ویژگیهای فرهنگی خود و اصالت گوهر انسانی، باعتباری هدف نهائی هر گونه دگرگونی اندیشیده اجتماعی محسوب میشود ولی در مجموعه نظام اقتصادی بمثابه اصلی‌ترین و فیاض‌ترین منبع طبیعی قلمداد میشود و ضرورت صیانت از جمعیت و حفظ خصائص سودمند نیروی انسانی در پرتو بهداشت و درمان مناسب‌و پرورش و آموزش‌ملی، خود اصلی است در پیوند با اصل ضرورت حفظ و بهره‌گیری صحیح از منابع طبیعی.

**۳ـ ملی شدن صنایع مادر**ـ در جریان اقتصادی رشته‌هائی پدید می‌آید و یا قابل پدید آمدن است که یا گردش کار آن متکی بمنابع ملی است یاتاثیر آن بررشته های دیگر تولید، موجودیت کلی آن را بصورت منابع محدود ملی درمی‌آورد، اینگونه رشته که نمونه نخستین آن صنایع نفت میباشد که وابسته منبع ملی نفت قلمداد میشود و نمونه نوع دوم آن صنایع تولید فولاد می‌باشد که در مجموع بعنوان یك منبع محدود در مورد

صنایع دیگر اثر میگذارد، باید ملی باشد زیرا اختصاص اینگونه صنایع باشخاص و گروههای خصوصی می‌ـ تواند مسیر اقتصاد ملی را بسوی اقتصاد سودجویانه گروهی از تولیدکنندگان منحرف نماید.

**٤ـ تقویت خانواده‌ها به منزله یک نهاد اقتصادی**ـ اقتصاد ملی نه یک اقتصاد تمام دولتی است که مالکیت همه سازمانها را بدولت و اداره همه سازمانهای تولیدی را بسلیقه تنی چند از کارگزاران دولت واگذار نمایدو نه یك اقتصاد سرمایه‌ـ داری که اهم جریانهای اقتصادی را در جهت منافع گروهی از صاحبان سرمایه تنظیم کند. اقتصاد ملی همه منابع ملی را بسیج میکند و مورد بهره‌برداری قرار میدهد و موجبات انتقال مالکیت سازمانهای تولید را به تعداد هر چه بیشتری از خانواده‌ها فراهم میسازد و از این راه پیوند خانواده‌ها را با منابع ملی استوار میدارد.

اصل یکم انقلاب ایران با انتقال زمینهائیکه عملا در اختیار کشاورزان بود به خانواده آنها پیوند خاك و خون یعنی عنصر خانواده و منبع خداداد ثروت ملی را مورد توجه قرار داد.

همین منطق در اصل سیزدهم انقلاب شاه و ملت مورد توجه قرار گرفت و سبب گردید تا موجبات مشارکت کارگران و دیگر گروههای اجتماع در مالکیت سازمان‌ـ های تولید فراهم آید.

**۵ـ امکان تجمع سرمایه در سطحی هرچه گسترده‌ترـ** اصل سوم و اصل سیزدهم انقلاب شاه و ملت ناظر به ضرورت خاصی است که از عوامل اصلی یك نظام یکپارچه اقتصادی است. این ضرورت امکان دادن بحرکت پس‌ـ اندازهای کوچك خانواده‌ها در جهت تجمع سرمایه است. رشد و توسعه اقتصادی و تامین خدمات گسترده رفاهی بدون سرمایه‌گذاری‌های بزرگ امکان‌پذیر نیست ولی سرمایه‌گذاری بزرگ الزاما نیازی به سرمایه‌دار بزرگ

ندارد مشروط برآنکه یك سلسله نظامهای ویژه‌اجتماعی امکان تجمع سرمایه را از طریق جمع‌آوری و بهره‌گیری از پس‌اندازهای کوچك خانواده فراهم آورد.

**٦ـ سود در ارتباط با منافع مصرف‌کننده**ـ ضرورت دیگری که مطرح است تجزیه و تحلیل خاصی از مفهوم سود است. بدست آوردن سود در فعالیتهای اقتصادی انگیزه‌ایست که سبب رغبت به سرمایه‌گذاری میشود، این انگیزه باید محفوظ بماند ولی تحت ضابطه صحیح درآید. ضابطه تنظیم سود منافع و مصالح مشترك تولیدکننده و مصرف‌کننده است که در این رابطه منافع مصرف‌کننده از آن جهت که همگان را نیز دربرمیگیرد اولویت خواهد داشت از این جهت نظام تنظیم قیمتها که عمل نرخ‌گذاری تنها جزء کوچکی از آنست باید در جهت تامین منافع مصرف‌کننده که مالا به استمرار تامین سود عادلانه تولیدکننده می‌انجامد، صورت گیرد. تنظیم این مکانیسم سبب میگردد که سازمانهای توزیع‌کننده در موضع خود قرار گیرند و سود خود را متناسب با خدمتی که ارائه میدهند جستجو نمایند. (۱) اصل چهاردهم انقلاب شاه و ملت ناظر به تحقق این ضرورت است ولی منطق کلی که در آن وجود دارد، یعنی تطبیق دادن عمل هر سازمان با نقشی که‌در قبال نظام‌موجودیت ملت دارد اصل بسیار اساسی و مهمی است که انقلاب اداری نیز در پیوند با آن توجیه میشود زیرا منظور اصلی از انقلاب اداری آنست که هر سازمان در چنان شرایطی قرار گیرد که بتواند وظیفه خود را در مناسب‌ترین شرایط اقتصادی و اجتماعی ایفاء نماید و بدین

(۱): اصل هیجدهم انقلاب نیز بسهم خود یکی از جلوه‌های بسیار روشن از آن‌ضابطه‌های منطقی و عادلانه است که به‌عنصر «سود» و جریان‌سالم «دادوستد» در ارتباط با منافع همگان و روند اقتصاد کشور معنائی خاص می‌بخشند.

شرح میتوان اصل دیگری را به شرح زیر بر ضرورت‌های انقلاب در جنبه اقتصادی و اجتماعی افزود.

**۷ـ تطبیق عمل سازمانها با نقش ملی آنها ـ (انقلاب اداری)**

**اصول ایدئولژیك**

اگر این پرسش را مطرح کنیم که اصول نوزده‌گانه انقلاب شاه و ملت بر چه بنیادهای فکری قراردارد و از چه سیستم جامع فکری سرچشمه میگیرد میتوانیم بگوئیم که در صفحات پیش بدان پاسخ گفته‌ایم. اصل کلی که همه اصول اجرائی انقلاب شاه وملت از آن ناشی گشته است اصل استمرار هویت و شکوفائی موجودیت ملت است حرکت انقلابی ایران در بستر رستاخیز بمنظور تحقق نهادهای این اصل صورت گرفته است. برای درك رابطه هریك از اصول نوزده‌گانه ونیز اصول اجرائی دیگری که درآینده ضرورت اعلام آنها احساس گردد با اصل کلی استمرار هویت وشکوفائی موجودیت ملت به تجزیه وتحلیل ویژه‌ای نیاز داریم که این تحلیل برمبنای آشنائی با منطق دیالکتیك نظامها و در نتیجه تحلیل نظام موجودیت ملت ایران دربرخورد با عوامل برونی و درونی که بر اجزاء موجودیت ملت ما تاثیر میگذارد و عکس‌العملهای هم‌آهنگی که دربرابر آن ابراز میشود صورت گرفته و مجموعه‌ای ازضرورتها در جنبه‌ها و شئون مختلف موجودیت ملت مورد شناسائی واقع شده باشد.

نتیجه‌گیری و جمع‌بندی این ضرورت‌ها و نیازها اصول ایدئولژیك انقلاب ایران را تشکیل میدهد. اصول ایدئولژیك انقلاب شاه و ملت از سوئی نتیجه تجزیه و تحلیل دیالکتیکی اصل کلی استمرار هویت وشکوفائی موجودیت ملت است و از سوئی بنیادهای اندیشگی را تشکیل میدهد که اصول نوزده گانه کنونی و اصول

اجرائی ضروری آینده از آن سرچشمه میگیرد.
اینك اصول ایدئولژیك انقلاب شاه و ملت دربستر رستاخیز ملت ایران:

**اصل کلی- استمرار هویت و شکوفائی موجودیت ملت:**

**بنیاد یکم- ضرورت پاس درفش شاهنشاهی به نشان:**

- جایگاه استقرار فرماندهی نظام شاهنشاهی ایران زمین و
- پاس آئین شاهنشاهی که آئین تاریخی
- حفظ وحدت و موجودیت ملت ایران
- پاسداری فرهنگ ایران سرزمین
- پاسداری رسالتهای انسانی ملت ایران است

**بنیاد دوم- استقرار قدرت ملی از راه بهره‌گیری هم-آهنگ از منابع ملی**

- صیانت و پرورش نیروی انسانی:
- خدمات بهداشتی و درمانی برای همه
- پرورش سازمان یافته و معطوف به آرمانهای ملی و ارزشهای فرهنگی برای همه
- آموزش برحسب نیازهای جامعه و استعداد افراد برای همه
- تامین اجتماعی و کار برای همه
- پاس خانواده بمنزله واحد اساسی موجودیت ملت و جایگاه انتقال میراث اجتماعی و فرهنگی
- نگهداری و بهره‌برداری از منابع طبیعی بوسیله دولت و پاس منافع و حقوق نسلهای آینده در مورد منابع طبیعی
- امکان تجمع سرمایه از راه بسیج پس‌اندازهای کوچك وافزودن بر قدرت اقتصادی خانواده‌ها

**بنیاد سوم- استقرار عدالت بمنزله ترتیبی که تطبیق نهادها را در راه تحقق توانائی ملت میسر میسازد.**

- عدالت سیاسی (تامین موجبات مشارکت همگان) موجبات اجتماعی- عمومیت آموزش و پرورش

توسعه و تحکیم سازمانهای دموکراتیک

موجبات اقتصادی- آزادگی و امحاء هرگونه انقیاد و استثمار

موجبات سیاسی- وضع قوانین عادلانه و اجرای عادلانه قوانین

صیانت قانونی از حقوق انسان

- عدالت اقتصادی- دموکراسی اقتصادی- ایجاد موجبات توزیع عادلانه درآمد ملی

گسترش مالکیت سازمانهای تولید

- اقتصاد دموکراتیک- ایجاد موجبات مشارکت‌گروه‌های هرچه بیشتر در فعالیت اقتصادی

- عدالت اجتماعی -استفاده یکسان از امکانات‌رفاهی برای همه

- فرصت متساوی

- تامین اجتماعی

- یکسان در برابر قانون

**بنیاد چهارم- فرهنک**

- تجلی ارزشهای فرهنگی:

- ایمان- آزادگی- فضیلت کار- احساس‌مسئولیت

- سازندگی بر بنیاد فرهنک ایران‌زمین

**گفتگوی «اندیشه‌های رستاخیز» با دکتر پرویز ناتل خانلری در باره**

# فرهنگ ایرانی و ارزشهای آن

**استاد عزیز و بزرگوار دکتر پرویز ناتل خانلری به نمایندهٔ «اندیشه‌های رستاخیز» فرصتی داد تاساعتی کنارش بنشیند و از حرفهای جاندار و عبرت‌آموزش ارمغانی برای این شماره فراهم کند، از استاد بسی سپاسگزاریم که ندای‌مارا باصمیمیت پاسخ گفته و از گنجینه پربهای ضمیرش «اندیشه‌های رستاخیز» را یاری بخشیده است.**

**و اینك گفتگوی همکار ما «حسن نکویی» با استاد دکتر پرویز ناتل خانلری:**

در گوشه مبلی از چرم سیاه نشسته است و به من پاسخ می‌دهد. اولین بار است که با وی برخورد می‌کنم، اما چکیده‌هایی از اندیشه‌هایش را در باب فرهنگ ایرانی خوانده‌ام.

خانلری، از گذشته بیش از آینده سخن می‌گوید، و شاید همین شیوه است که به کلام و نوشته‌هایش آن لحن زیبا و استثنائی را بخشیده است: «من و افکارم، بازماندگان یك سلسله دگرگونی‌ها و زیر وزبر شدگی‌هاییم. من و افکارم، مو به مو، سیر تکامل و انحطاط فرهنگ ایرانی را دنبال کرده‌ایم و چه بسیار شگفت

زده شده‌ایم.»

فرهنگ ایرانی، یکی از قطب‌های اندیشه وی را تشکیل می‌دهد: «این فرهنگ، سرنوشتی غم‌انگیز را در بر دارد.»

خانلری، هربار که از فرهنگ کهن ایرانی سخن می‌گوید، چشمانش می‌درخشد. بی‌گمان، این‌از آن‌روست که وی مجذوب حجم فرهنگ کهن ایرانی در مکان و زمان است، و هربار که ازواپس ماندگی وشکست سخن به میان می‌آورد، خطوط سیمایش، اندکی تلخ و تیره می‌شود.

خانلری، آرام و منظم سخن می‌گوید، و وقتی موقعی تاریخی را توصیف می‌کند، انگار افکارش صلابت می‌گیرد، در عین آنکه والاو پرجذبه است، رنجاننده و سوزاننده می‌شود. او، در باب فرهنگ ایرانی، به سنگینی، ادای مقصود می‌کند، و هرآنچه را که باعث انحطاط و واپس ماندگی فرهنگ ایرانی شده است، در حصار اندیشه نیرومند مکاشفه خویش که کار قطب‌نما را برایش دارد، به‌بند می‌کشد. او به همانگونه بیان می‌کند که می‌نویسد. نه تنها پیوستگی اندیشه، بلکه همچنین وحدت کلام، خیال‌ها و اندیشه‌ها...

در این مدت، من کاری نکردم جز طرح تصادفی پرسش‌هایی پیرامون اندیشه‌هایش در باب فرهنگ ایرانی...

ـ «سیر در چشم‌اندازهای مهم تاریخ، ادبیات، هنر و اندیشه ملتی که سه‌هزار سال تاریخ را پشت سر دارد، کار دشواری است، و دشوارتر، سفر درگذرگاه زندگی ملتی است که در گذران این دوران پرفراز و نشیب، تاریخ اندیشه و هنرش، داستان تاثیرهای متقابل و داد وستد دائم‌بابسیاری‌ملت‌هاست؛ ازچین تا یونان.

چنین تقدیری نصیب ملت‌هایی است که در شاهراه‌های جهان مکان دارند، و ایران، در این میان، چهره‌یی خاص خود دارد.

دریای خزر و خلیج فارس، ایران را چون نگینی در میان دارند، و از دورترین ایام، از شمال با قبایل بیابانگرد آسیای مرکزی، در مشرق با هند و چین، در مغرب با تمدن‌های بحر روم همسایگی داشته است، و جلگه بلند ایران در حکم پلی است که آسیای مرکزی‌را به آسیای غربی پیوند می‌دهد. و جای شگفتی نیست که فرهنگ و هنرش، چنین عام و پرآوازه باشد، و دشوار است برای چنین ملتی، در روزگاری چنین دور وکهن، ارزش و اعتبار و غنای فرهنگ و هنر و تاریخ خود را از گزند بسی توفان‌ها در امان داشته باشد.»

**★ بی‌شك، برای رسیدن به دروازه‌های فرهنگ ایرانی، باید از گذرگاه های پرفراز و نشیب تاریخ گذر کرد، و به دورانی سفرکردکه ایرانیان از دشت‌های شمالی فرود آمدند و در کوهستان های این خطه مقام گزیدند...**

ـ «در چنین دورانی بود که قوم ایرانی، پس از استقرار، در مغرب این جلگه بلند با ملت‌هایی شهرنشین روبرو گشت که از تمدنی پیشرفته برخوردار بودند. چهار قرن سپری گشت تا قوم ایرانی، به ریشه تمدن و فرهنگ آن اقوام پی برد و در زمانی کوتاه، برآن دست یافت و راه استیلا و تسخیر آسیای آن روز را پیش گرفت، چنانکه در قرن نهم پیش از میلاد، نخستین بار، درنوشته‌های‌آسوری، نام‌طایفه‌های ایرانی«پرسوا»ها «پارس» و «امادئی»ها (ماد)ها دیده شد. طایفه ایرانی «ماد» در پایان قرن ششم (ق‌ـم)، دولت خود را بوجود آورد، اما تسخیر آسیای مرکزی و آسیای غربی که تاسیس شاهنشاهی بزرگ و واحد ایران را به همراه

داشت، بدست «پارس»ها انجام گرفت که موسس آن، کورش هخامنشی است. کورش چون برتخت نشست، در کوتاه زمانی، تمامی قدرت‌هایی را که فراراهش‌بود، درهم شکست، جنگاوران بیابانگرد را در شمال شرقی، در باختر، «کرسوس» فرمانروای «لیدیه» را در «سارد» (٥٤٦ قبل از میلاد) و «نابونید» پادشاه بابل را ازمیان برداشت و این، دوران انقراض بابل بود که از آن پس، همهٔ ملت‌های آسیای مرکزی و غربی، تا دو قرن، تحت فرمان یك شاه، شاه شاهان، شاه ایران در آمدند.

مصر بدست کمبوجیه گشوده شد و به‌قلمرو ایران پیوست و این، دوران نهایت وسعت سرزمین ایران‌بود. پاسارگاد در زمان کورش وارث اکبتانه و بابل و سارد بود، در دوران کمبوجیه (٥٢٢ـ٥٢٩) ایران در درهٔ نیل در مقر فرعونیان فرود آمد. روزگاری چند سپری گشت و در دوران حکومت داریوش، سرزمین ایران، از مشرق تا رود سند پیش رفت و در مغرب از دریا گذشت و بسوی یونان و اروپا حرکت کرد.»

**★ به اعتقاد من، نه تنها جنگ، بلکه پیروزی‌مایهٔ افتخار و سرافرازی ملت‌ها نیست.**

ـ «در تاریخ، ملت‌های‌دیگری زیسته‌اندکه سرزمین‌ـ هایی پروسعت را زیر فرمان گرفته‌اند، اما ایرانیان، در کشورگشایی‌ها و جنگها وستیزها، ازصفتی برخوردار بودند که در جهان آن روز، با تازگی و ارزش بسیار همراه بود و آن بشر دوستی و مدارا بود، و این صفت والا و همایونی از آن مقام سرچشمه می‌گرفت که بزرگان و شاهان شکست خورده جان به سلامت بردنــد، و فرمانروایان و سرآمدان یهود، هرچند که از استیلای «نینوا» با رنج و اندوه و نفرین یاد می‌کردند، ظهور کورش را درود می‌گفتند. به دیگر کلام، قوم یهود ازبند رها گشت و به اورشلیم بازگشت و معبد ویران شده

یهود را باز ساخت و ملت‌های دیگر از کشورگشایی‌ها و فتح و ظفرهای قوم ایرانی خرسند شدند و در زمان فرمانروایی کوروش هیچ قوم و ولایتی در دوران کشور- گشایی او، قیام نکرد و «فنیقیان» نیز از استیلای ایران خرسند شدند، زیرا که کوروش برقوم و ملت‌هایی چیره گشته بود که بدستشان «صور» و «صیدا» دو شهر بزرگ «فنیقی» یکسره منهدم گشته بود، واین خرسندی چنان بالا گرفت که از نخستین سنگ، در کار بنای کاخ شاهی شوش شرکت کردند.

در آن روزگار رسم چنین بود که کاخهای شاهی، بدست اسیرانی که زیر تازیانه جان می‌سپردند، بنا می‌شد. اما شاهان هخامنشی، نـــه تنها این رسم را برافکندند، نیز به کارگران مزد عادلانه می‌پرداختند. یکی دیگر از ویژگی‌های شاهنشاهی هخامنشی، سازمان بدیع آن بود. داریوش بزرگ، در ادارهٔ قلمروپهناورش، نظامی خاص پدید آورد که این نظام، قرن‌ها دوام یافت و مورد تقلید و اقتباس قرار گرفت، چنانکه تاریخ‌نگاران استیلای ایران را در دنیای آن روز «آسایش هخامنشی» نامیدند.

روزگاری چند سپری گشت و دولت عظیم هخامنشی پس از دو قرن دوام، به دست اسکندر، جنگاور یونانی در سال ۳۳۱ سرنگون شد. علت بروز این جنگ هرچه باشد، دست یافتن به نتیجه آن مهم‌تر است. سلوکی‌های یونانی، در زمانی کمتر ازیك قرن، برایران حکم راندند و نیز تاریخ‌نگاران غربی، از «یونانی شدن» ایرانی، بسیار سخن گفته‌اند.»

★ **اما تاریخ نشان می‌دهدکه «یونانی شدن» ایرانی، بسیار سطحی و کم‌دوام بوده است، اما گاه آن است که از «ایرانی شدن» یونانی سخن بمیان آید.**

- «اسکندر چون برتخت نشست، جامه ایرانـــی

پوشید و رسم و آیین ایرانی پذیرفت و خود را «شاه» خواند که این، در چشم او، لذتی ناب بود. زمانی چند سپری گشت، اسکندر جان سپرد و جانشینان‌اش، هشتاد سال، بر ایران حکومت کردند، و این طایفه، بدست «اشکانی» قومی ایرانی که از شمال شرقی برخاسته بود، سرنگون شد. تیره اشکانی، زمانی نزدیك به پنج قرن (تا سال ۲۲۷ بعد از میلاد مسیح) بر ایران فرمان راند. به کلامی، فرهنگ یونانی را پیرو و پشتیبانی سخت بودند، و این شیفتگی چنان بود که برسکه‌های یونانی، نام خود رامی‌نوشتند!»

★ **اما تاریخ حکم دیگری دارد؛ آورده‌اند که اثر و نفوذ فرهنگ یونانی، هرگز، در هیچ دوره‌یی از تاریخ، فراگیر، وسیع و عمیق و پرسیطره نبوده است.**

ـ «چنین پیداست و شواهد و قرائن چنین حکم‌می‌کند و درباره شیفتگی اشکانیان به یونان، بویژه‌فرهنگ یونانی، مبالغه بسیاراست درحالیکه آنها سعی بسیار کرده‌اندتا ازسیطره ونفوذ یونان دوستی بکاهند.اما روان ایرانی که پیوسته هوشیارتر می‌شد، شایدکوشش آنان را کافی نمی‌دانست و ازهمین رهگذر چون اردشیر ساسانی به حکومت اشکانی پایان داد، ایرانی وی را، همان پادشاه راستین خواندکه از دیرباز، چشم‌براهش بود. اردشیر که شش قرن پس‌از کوروش هخامنشی پدیدار گشته بود، خود را از اعقاب کوروش بزرگ می‌خواند که این در چشم ایرانیان لذتی ناب بود، اردشیر به ایرانیان شوکت بخشید و عظمت و قدرت گذشته را بازگرداند و دولتی شکوهمند و ملی بوجود آورد که برشالوده مذهب ملی و تمدن ایرانی استوار بود، و سپاهی‌گران، جنگی و جنگاور پدید آورد و روزگار چنان به مراد ایران شدکه دنیای آن روز، میان ایران و روم، تقسیم شد.

دولت ساسانی که ریشه‌اش از فرهنگ کهن و پربار ایرانی سیراب‌بود، پس از آنکه درجنگ وسیاست بر کوشانیان و رومیان چیره گشت، برتمدن وفرهنگ همسایگان راه گشود و تمدن ایرانی، از این رهگذر، بهره بسیار گرفت، نفوذ و سیطره هنر ایرانی از یکسو تا اقیانوس اطلس دامن کشید و ازسوی دیگر به‌گونه شیوهٔ نو ایرانی و بودایی، به‌چین رسید و ادیانی که در سرزمین ایران بوجود آمده بود، در اروپا و افریقا با ادیان بزرگ آن عصر به معارضه برخاست و در آسیای مرکزی گسترش یافت. تشکیلات سپاه ایران نماد و سرمشق آیین پهلوانی در اروپای قرون وسطی شد و نظم اداری کشور دربار شارلمانی را به پیروی واداشت.

تیره ساسانی، راهی را که تیره اشکانی تعقیب‌می‌کردند، راه خویش قرار دادند و این بار گران را بردوش گرفتند و تمدن کهن آسیای غربی را از گزند جنگجویان نیمه وحشی شمالی دور نگه داشتند. از سوی دیگر، دوستی‌شان با دولت «گوپتالی» هند، برقرار ماند واز این روابط دوستانه، در راه توسعهٔ فرهنگ خودبهره‌ها بردند.»

**★ آورده‌اند که دولت ساسانی، کم وبیش، سنت دیرین ملی را که سیاست مدارا بود، حفظ کرد، اما اینکه شاهان این دودمان گاه نسبت به پیروان ادیان دیگر رنج و سختگیری بکار می‌گرفتند، آیا از سیاست نبود؟**

ـ «غالبا چنین بود، اما در مقابل آیین مسیح، بکار آمدن رنج و سختگیری، دشوار می‌نمود. روم شرقی (بیزانس) دین مسیح را پذیرفت و دین زردشت در ایران برقرار ماند، به دیگر کلام، عیسویت در ایران راه گشود و رعایای مسیحی ایران به قوم هم‌کیش خود روم

علاقه نشان می‌دادند، و باینسان، این، برای روحانیان زردشتی بهانه خوبی بود که گاهی شاه را به شکنجه و عذاب مسیحیان وادارند، لیکن شاه ساسانی، غالبا، مقاومت می‌کرد.

آورده‌اند که موبدان یکی از شاهان ساسانی را برانگیختند که عیسویان را ریشه‌کن سازد، اما شاه ساسانی، مدارای خویش را چنین تعبیر کرد؛ دست‌خود را گشود و چنین گفت: «کف این دست دین پاک‌زردشت است، اما از کف بی‌انگشت چه‌کاری ساخته است؟ انگشتان دین‌های دیگر ایرانند.»

دوران سیاهی‌ها وسقوط دولت ساسانی، فرارسید. چهار قرن پیکار سخت و خونین با همسایگان نیروی دولت را به شکست برده بود و اوضاع خانگی نیز آنچنان نبودکه این جراحت‌ها را مرهمی باشد و این‌نظام گسیخته را نظم و تعادلی بخشد. روزگار، سخت و پر آشوب می‌گذشت. فرمانروایان محلی چشم براه فرصت بودند تا حق به چنگ نیامده را باز ستانند و امیران لشکر را نیز، تخت وتاج، به شورش برمی‌انگیخت. طغیان، استبداد درباریان، رقابت‌های شدید جانشین شاه که شتابناك نیرویش رو به زوال می‌رفت، اختلاف طبقاتی که به صورت جنبش مزدکی جلوه کرد و پایه‌های جامعه ایرانی را متزلزل ساخت و سرزمین ایران را به خاك وخون کشید، وسائل شکست و انهدام دولت ساسانی را، درست در همان زمان که جهانیان چشم به قدرت‌اش داشتند، فراهم آورد، و تیر خلاص به دست دشمنان ایران، آنان که‌طی قرن‌ها نیروی‌ایران را فرسوده بودند، رها شد. این ضربت بدست قوم نوخاسته عرب برپیکر دولت ساسانی فرود آمد، قومی که از صحرانشینی دور می‌شد. دولت ساسانی بدست قومی فرو ریخت که اسلام، دین تازه، ایمانی استوار و

خلل ناپذیر به‌وی می‌بخشید. درزمانی کوتاه، قوم مسلمان عرب، بر شاهنشاهی پهناور ساسانی چیره گشت، و از آن پس، هریك از ولایت‌هـــای ایـــران به دست والی اداره شد که برای بـــراه آوردن و منقـــاد ساختن قوم سرفراز و سرکش ایران، رنج و قساوتی بیمانند بکار می‌گرفتند. زبان عربی، یعنی زبان کتاب آسمانی اسلام، زبان رسمی و اداری بود، و ایرانیانی که به دین خود مانده بودند، اگر روزگارشان به‌شکنجه و مرگ نمی‌ـ گذشت، به‌سختی می‌گذشت، وصاحبان‌حکومت چنان‌پیش می‌تاختند که خود را نژاد برتر خواندند که این برخلاف دستور اسلام بود. روزگار برایرانیان سخت و دشوار میگذشت، اعراب ازاین نیز فراتر رفتند و ملت‌هـــای عجم و بویژه ایرانیان را سخت خوار و کوچك داشتند. روزگار، بدین‌سان می‌گذشت و جنبش‌ها و تلاش‌هـــای سرداران ایرانی برای باز پس گرفتن قدرت و استقلال دیرین، پایگاهی نیافت. اسلام‌که نارضایی مردم رنجدیده و تهی‌دست ایران به استیلا و سیطره‌اش کمك می‌کرد، سرزمین ایران را یکسره درنوردید و دورترین مرزهای شمالی و شرقی را در برگرفت.»

**★ در این دوران، راه ایرانیان به کدامین مـــرز رسید؟ آیا به این سرنوشت سازگار شدن کـــه تقدیر بسیاری از ملت‌های دیگر بود، تن‌سپاردند یاآنکه‌بجای حل و محو شدن در عنصر بیگانه، از خود پایداری نشان دادند؟**

ـ «ایرانیان همهٔ کوشش خود را در این راه به‌یاری گرفتند که فقط با این زندگی تازه آشنا شوند تااندك اندك از طریقی قطعی و مطمئن، مقدمات رستاخیزتازه‌یی را فراهم سازند. نخست بکار زبان عرب پرداختند که زبان دین و اداره بود و آن را زیرنگین آوردند و عربی، در کوتاه زمان، به یاری ایرانیـــان، زبـــان دانش و

فرهنگ شد، صرف و نحو لغت عــرب ، در همه دوران‌ها، در زمان و مکان، مدیون ایرانیان است. در اینجا، فرصت آن نیست که نام همهٔ بزرگان علم وادب را در این باب به زبان آوریم، اما از اشاره به نام بزرگانی چون «سیبویه»، «کسایی»، «فیروزآبــادی»، «ابوزکریای تبریزی»، «جرجانی» و «بدیع‌الزمان همدانی» که سرمشق و راه‌گشای نویسندگان عرب شدنـــد، و «شاربن‌برد»، «ابونواس» و «مهیار دیلمی» که‌در شعر ، نمایندگان برجسته ایرانیان بودند نمی‌توان، گذشت. موسیقی عربی حاصل ذوق و اندیشه و پرداخت «ابراهیم موصلی» و پسر نامدارش «اسحق» است‌که ایرانی‌اندو نسب‌شان به بزرگان فارس می‌رسد. و اگر امروز بـه مجموع اصطلاحات موسیقی عربی نگاه کنیم، درمی‌یابیم که نزدیك به دو ثلث از کلمات آن فارسی است و یا کلماتی که ترکیب شده از کلمات فارسی است. در فقه‌اسلامی نیز، ایرانیان، بالانشین و بلندپروازند؛ از «ابوحنیفه» نام می‌بریم، اما در هرعصری، صدها فقیـه ایرانی بسر برده‌اند و از این رهگذر اسلام بـــرصدر نشست چنان‌که اسلام، دین ایران شد.

به‌کلام دیگر، خاستگاه علم‌وفلسفه ایران بــود، ایرانیان نخست در ترجمه، قدرت واستادی‌خودرانشان دادند، و دانش هندی را در محافل علمی اسلامی راه‌گشا بودند، و به پشتوانه سوابق علمی ملت خــویش در رشته‌های مختلف، آثاری ابتکاری پدیــد آوردنـد و «الخوارزمی» که‌نام پرآوازه‌اش هنوزدرابداع‌استادانه‌اش (الکوریتم) باقی است، و ابوریحان بیرونی ریاضی‌دان و منجم نامی از آن جمله‌اند. در طب، ایران، به تمـدن اسلامی، بزرگانی چون رازی بخشیده است که وی را «جالینوس‌العرب» نامیده‌اند و این فهرست کوتاه را بی‌نام «اخوان‌الصفا» نمی‌توان به‌پایان برد. از گروهی که

در اسلام، سهمی گران بردوش علم و فلسفه دارند، تنی چند را می‌شناسیم که «بستی،» «ابوریحان»و «مهرجانی» ازآن جمله‌اند. دراینجا، به‌نام «فارابی» (معلم‌ثانی) مفسر نامی آثار ارسطو می‌رسیم که جانشین پرآوازه‌اش ابن‌سینای ایرانی است و سرانجام، از غزالی فیلسوف و عالم دین و عارف والامقام نیز نام می‌گوئیم. و اگرتاریخ تمدن اسلامی را بررسی کنیم در هرفصل ، با چند نام ایرانی برخورد خواهیم کرد.

حرکت و جنبش سیاسی ایرانی چندان در سکوت نماند. «بنی‌امیه» که سدی گران در راه نهضت ایران بودند، بدست‌سردارخراسان‌سرنگون‌شدند و«بنی‌عباس» به همت ایرانیان برتخت نشستند و راه پیشرفت و نفوذ ایران را هموار ساختند. خلفای عباسی دربسیاری از جنبه‌ها تعقیب‌کننده راه و روش شاهان ساسانی‌بودند که این همه، از برکت تلقین و تشویق وزیران ومشاوران ایرانی بود.»

ایرانیان، بدین بسنده نبودند و آهنگ آن داشتند که بغداد را زیرنگین آورند، خلیفه را به آداب و رسوم خود اسیر سازند و نیز این چنین شد، از پای نماندند و استقلال خود را به چنگ آوردند. زمانی چند سپری گشت تا آنکه در قرن سوم هجری نخستین امیران ایرانی، مستقل یا نیم مستقل، درخراسان‌پدیدار شدند و ملت ایران، از باده پیروزی که همان آزادی سیاسی بود، خرسند شد. دین اسلام برقرار ماند و ایرانیان به احیای زبان و ادبیات ملی‌خویش پرداختند. اکنون، در آستانه قرن چهارم هجری ایستاده‌ایم، و این عصر، عصر فردوسی و ظهور شاهنامه این شاعر ایرانی‌است، و عصری است که شاعران و دبیران در دربار شاهان بسیارند، و حکما و دانشمندان نامدار ایرانی ابوریحان، ابن‌سینا و غزالی اگرچه آثار فناناپذیر خود

را به عربی می‌نویسند، به زبان پارسی که زبان مادری است نیز آثاری تحریر کرده‌اند.

ایران، هنوز، پای‌بند رسم و آیین کهن خویشتن است، با آنکه دین اسلام را پذیرفته است، لیکن همچنان ایرانی مانده است. بسیاری از مراسم ملی ساسانی، همچنان برقراراست. اگرچه برخی‌ازشاعران‌درباری، شاید به تشویق و تحریك شیخان متعصب، امیر را به ترك و نسخ این مراسم تشویق می‌کنند و یکی‌از آنان درجشن سده در حضور امیر، این شعر را باز می‌خواند:

تو مرد دینی و این رسم، رسم گبران است
ترا به جشن سده تهنیت نگویم من

تیره‌ها و شعبه‌ها، بریکدیگر چیره می‌شوند، و امیران و شاهان، حتی آنانکه از نژاد بیگانه‌اند، خود را دوستدار و حامی و مروج فرهنگ ایرانی می‌خوانند و روزگاری نیز اقوام ایرانی بویه و ترکان ایرانی شده سلجوقی در بغداد فرمان می‌رانند و خلیفه عباسی، به همان نام و عنوان، دل سپرده است.

جنبش ملی ایران، اندك اندك، به اوج می‌رسد و ایران، سرزمینی دولتمند، برومند و پرآوازه است. شهرها، سرشار از شهروندان توانگر است و چنان روزگاری است که اندیشه ترقی و توسعهٔ دانش و فلسفه، درمغزها می‌جوشد. وزیر نامدار شاهان‌سلجوقی، دانشگاه‌ها بوجود می‌آورد که دانشگاه بغداد در شمار آن است. از دیگر سوی، بزرگان علم و ادب را فرا-می‌خواند تا در مدارس عالی که به‌نام خود وی «نظامیه» نام گرفته‌اند، تدریس کنند. آهنگ چرخهای پیشرفت و تکامل، پرشتاب است که ناگاه، بلایی گران چونان سیلی عظیم بسوی سرزمین ایران سرازیر می‌شود؛ این سیل خروشان، مغولانند که پای در رکاب مرگ می‌تازند و شهرها را در می‌نوردند، می‌سوزند، می‌کشند و

ویران می‌کنند و پیش می‌روند. روزگاری چند سپری می‌شود. پس از چنگیز، «نبیرهٔ» خونخوارش «هلاکو» از راه می‌رسد و رسم درنده‌خویی سلف خویش را زنده می‌سازد، آخرین خلیفه عباسی را می‌کشد و پایتخت دین اسلام، شهر هارون‌الرشید والف‌لیله را در آتش و مرگ می‌سوزد، و چه بسیار کتابهای پرارزش فارسی و عربی و چه بسیار نقاشی‌های ایرانی را در آتش می‌سوزد.»

**★ در واقع این میراث فرهنگی بشر بود که در آتش سوخت و خاکسترش برباد رفت. با این همه، آیاایرانی ارزش‌های درونی خود را از دست داد؟**

ــ «ارزش‌های درونی خود را از دست نداد وروانش زنده ماند و پس از دونسل، غازان‌خان، خان ایرانی مغول، برتخت نشست و دین ایرانی را ــ اسلام را ــ برصدر نشاند و به یاری وزیر عالیقدر ایرانی‌اش رشیدالدین فضل‌اله، در رگهای خشك این سرزمین حیات تازه دمید و **به عمارت و آبادانی زمین پرداخت،** و جانشینانش ، دیگر آن درنده‌خویان خونخوار نبودند که رای و مسلکشان تمدن‌زدایی بود. جانشینان غازان خان، به علم و ادب فارسی، عشق می‌ورزیدند و ازهمین رهگذر، روان ایرانی، دگربار، زنده شد.

روزگاری چند سپری گشت، و ایران در کار درمان دردهای خود بود که ناگاه، تیموریان پای در رکاب، مرگ و نیستی ببار آوردند و تازیانه وحشت و مرگ را برپیکر ایران چنان فرود آوردندکه خاك‌از زندگی تهی ماند، اما فرهنگ و تمدن ایران جانشینان تیمور را چنان شیفتهٔ خویش ساخت‌که دراین راه، ازچنگیزیان، گوی سبقت ربودند و کار این شیفتگی چنان بالا گرفت که به خدمت آن کمر بستند، و هرات و سمرقند، پایتخت شاهرخ و الغ‌بیك، مرکز و قلمرو نهضت‌های فرهنگی و

هنری تازه شد و همین نهضت، گام بلندی بود تا فرهنگ و هنر ایران در عصر صفوی، شکفته و بارور شود.

ادبیات فارسی که نماد، مظهر و مبلغ مردی و مروت و مداراست، آثاری پدید آورد و به جهان ارزانی داشت که تاج اندیشه‌های لطیف بشری است، و سعدی و حافظ، شاعران پرآوازه‌اش، نه تنها در دل ایرانی، نیز در قلمرو اسلام، و نیز فراتر از آن در آسیای ترك، هند و عرب، روح وجان ادب‌دوستان و صاحبدلان را به شور و جذبه‌یی عظیم کشیدند.

در اروپا نیز، از گوته آلمانی تا پارناسی‌های فرانسوی، تاثیر شاعران ایرانی روشن و آشکار است و هرکه را خواهان مظهر اندیشه و کمال ظرافت بیان است، خواهان شاعران ایرانی است.»

**★ راز این توفیق را چگونه می‌توان یافت؟**

ـ «راز این توفیق آنجاست که ایران شرق و غرب را چون شیر و شکر درآمیخته دارد. زبانش، که‌همچنان هندو اروپایی مانده است، همیشه اندیشهٔ اورا به ملت‌های اروپا نزدیك نگه می‌دارد و ضمنا در همهٔ خصائص و بدایع تمدن اسلامی، که خود در ایجاد و تکمیل آن سهمی بزرگ داشته است، شریك است. ایران نخستین ملت غیرعرب بود که به اسلام گروید، نخستین ملت شرقی بود که فلسفهٔ یونان را دریافت و از آن خود کرد و نخستین بار عارفان بزرگش با عرفان بودایی و برهمنی همسری کردند.

این ملت که توانست تمدن‌های بزرگ دشت بین‌النهرین را اخذ و اقتباس کند، هجوم مقدونی را تحمل کرد و اگر چه از تمدن یونان بهره برد، همچنان ایرانی ماند. ملتی که گرفتار استیلای عرب و ترك و مغول شد،

نه‌تنها بقاودوام خودرا تضمین‌کرد. بلکه‌توانست‌بیگانگان را رنگ ایرانی ببخشد. این ملت در طی تاریخ دراز خویش قدرتی عظیم و عجیب نشان داده است.

در این دو قرن اخیر که مغرب زمین در تمدن و فرهنگ از مشرق پیش افتاده است. ملت‌های آسیا همه گردن کشیده‌اند و چشم به اروپا و آمریکادوخته‌اند و دلبر مغربی چنان هوش ودل از آنها ربوده‌که خویشان و نزدیکان دیرین را ازیادشان برده است. ملت‌های آسیا پیش از این با هم آشنایی‌ها داشتند. در بسیاری از امور فرهنگی و ادبی وهنری با هم شریك بودند. زبان یکدیگر را می‌دانستند . هرشاعر ایرانی فارسی زبان کم وبیش اشعاری نیز به عربی می‌سرود و گاهی‌دیوانی جداگانه به این زبان داشت. شاعر ترك به فارسی‌شعر می‌گفت و سلطان عثمانی اگر چه با شاه ایران در جنگ بود فارسی می‌دانست و به فارسی می‌نوشت و آثارادبی این زبان را دوست می‌داشت. جلال‌الدین محمد با پدر خود از بلخ به قونیه می‌رفت و در آنجا هواخواه ومرید می‌یافت. سعدی در دیار عربی زبانان سیاحت می‌کرد و از محضر ادیبان و دانشمندان آن سرزمین بهره می‌برد یا آنان را بهره‌مند می‌کرد. اهل دانش و ادب در مصر و عراق و شام، هرکجا که پا می‌نهادند، وطنی می‌یافتند. مضمون‌های زیبای «متنبی» و «ابن‌الفارض» گاهی جامهٔ فارسی می‌پوشیدند و از دیوان سخنوران ایران سر در می‌آوردند. فارابی و رازی و ابن‌سینا و ابوریحان به عربی کتاب می‌نوشتند و تشنگان دانش را در ساحل بحر روم وکنار نیل نیز از زلال معرفت‌سیراب می‌کردند. میان ایران و افغانستان و آسیای مرکزی جدایی نبود. پیشه‌ور و هنرمند اصفهانی در غزنین و سمرقند کاخها می‌ساخت و نقاش تبریزی در هرات هنر می‌فروخت. هرادیب پرمایهٔ تبریز و کاشان و اصفهان شوق سفر

هند در سر داشت، زیرا که می‌دانست در آنجا عزیزش دارند و متاعش مشتری خواهد داشت.

اندك اندك دلبر طناز مغربی در جمع این دوستان راه یافت، خویشان و دوستان پیوند آشنایی از هم بریدند. و چنان چشم دل براو دوختند که دیگرپیرامون خویش را ندیدند. اکنون دیری است که این آشنایان قدیم یکدیگر را درست نمی‌شناسند. ما هرماهه چندین کتاب از ادبیات و علوم غربی به فارسی ترجمه می‌کنیم، نام دانشمندان و ادیبان اروپایی که سهل است، نام پدر و مادر بازیگران سینماهای امریکایی را به خاطر می‌سپاریم، اما کسی نیست که بداند، یا بخواهد بداند، که در این نزدیکی، شاعرانش چه می‌گویند، نویسندگانش چه می‌نویسند، مردمش چه می‌خوانند، نگارنده‌اش چه نقشی می‌کشد و نوازنده‌اش چه راهی می‌زند.

با کشورهای عربی هم ترك آشنایی کرده‌ایم، در مدرسه هنوز عربی می‌خوانیم، اما از ملت‌های زندهٔ عرب چیزی نمی‌دانیم. از اوضاع فرهنگی و اجتماعی‌شان بی‌خبریم. یك قطعه شعر عربی امروز را به فارسی ترجمه نکرده‌ایم. شاید می‌پنداریم که هنوز شاعر عرب در کرانه‌های زیبای بحر روم بر «ربع واطلال ودمن» می‌گرید و دلبر خود را به «تخم شترمرغ» تشبیه می‌کند. من هرگاه چهره نجیب و مهرانگیز یك افغانی را می‌بینم و آهنگ دلنشین فارسی اورا می‌شنوم، میل دارم که سر بزیر بیندازم. گویی در نگاه پر محبت‌اش گله‌یی هست و به زبان حال می‌گوید: «برادر عزیز، مراکم می‌شناسی و کم دوست داری».

**★ این ناآشنایی، غریبگی و فراموشی و قصور، خاص ما نیست، بلکه همسایگان ما نیز، با ما همداستان و همراهند، زیرا که آن‌ها هم، دیگر،مارا بدرستی نمی‌شناسند، و به دیگر کلام، ازیاد برده‌اند، واین بیگانگی**

چنان است که نه‌تنها از فرهنگ، هنر، ذوق و اندیشه گذشته ما غافل شده‌اند، با ذوق و اندیشه و فرهنگ امروز ما نیز، بیگانه‌اند.

– «آری ایشان هم کوششی چنانکه در خور است به کار نمی‌برند تا عهد قدیم را با ما نوکنند. شاید میان ملت‌های همسایه و نزدیک‌ماهم گاهی ساده‌لوحان و کم‌مایگانی باشند که در تاریخ گذشته بهانه‌ای برای نفاق و جدایی با ما جویند. اما خوشبختانه همه‌جا شمارهٔ ایشان اندك است. من هرگاه با چنین کسانی روبرو شده‌ام، از طبع لطیف سخن‌آفرین شیراز، حافظ، مدد خواسته و از زبان ملت ایران گفته‌ام که:

ما قصهٔ سکندر و دارا نخوانده‌ایم
از ما بجز حکایت مهر و وفا مپرس

ما در این گفتگو هیچ به سیاست نظر نداریم. آشنایی و دوستی میان ملت‌ها امری دیگر است و با وقایع روز که ناپایدار و گذران است ارتباط فراوان ندارد، اگرچه در آن ممکن است تاثیر بسیار داشته باشد. شاید کوته‌بینان چنین گمان ببرند که چون همسایگان ما امروز در تمدن و فرهنگ به مغرب زمین نمی‌رسند، اطلاع از دانش و هنر آن‌ها برای ما چندان سودی در بر نخواهد داشت.

این گمان، یکسر خطاست. ما قرن‌ها با هم رابطهٔ نزدیك و اغلب فرهنگ مشترك داشته‌ایم. اگر روزگاری طولانی مشعل ذوق و دانش در این قسمت آسیا می‌درخشید، از این جهت بود که همهٔ ما در افروختن آن شریك و همکار بودیم. هریك از ملت‌های مغرب آسیا در ایجاد آن فرهنگ عظیم که «فرهنگ اسلامی» خوانده می‌شود، سهمی داشت. از نادانی و بی‌خبری است اگر یکی از ما بخواهد همهٔ هنرها را به خود نسبت بدهدو با دیگران برسر این معنی معارضه و دشمنی

کند، اکنون هم از آشنایی و همکاری با هم سودها می‌توانیم برد.

امروز، در امور معنوی و فرهنگی همهٔ ملت‌ها با مسائل مشابهی روبرو هستند. همه تمدن و فرهنگی قدیم دارند و اکنون باید راهی بیابند تا فرهنگ دنیای جدید را بپذیرند، بی‌آنکه خصائص و مزایای فرهنگ کهن را از دست بدهند. در اقتباس و نقل و ترجمهٔ اصطلاحات علمی امروز، همهٔ این ملت‌ها به یك مشکل برمی‌خورند. همه باید در اندیشهٔ آن باشند که شیوه‌های نو را در فنون ذوقی و هنری چگونه بکار ببرندکه‌با خصوصیات ذوقی خود ایشان و با ادبیات و هنر عالی قدیمشان منافات و تنافر نداشته باشد.

در این امور هریك از این کشورها تجربه‌هایی اندوخته‌اند. برخی از این کارها ناسنجیده و نادرست بوده و نتیجهٔ مطلوب نداده است، بعضی دیگر درست و بجا بوده و حسن اثر بخشیده است. اکنون اگر باهم آشنایی بیشتر داشته باشیم می‌توانیم از حاصل تجربه‌های یکدیگر بهره‌ور شویم و هریك به تنهایی آزموده را نیازماییم و وقت و همت خود را در کاری صرف نکنیم که می‌دانیم از آن جز پشیمانی نخواهیم برد.

ایران کانون ملت‌های آسیایی است‌که از قرن‌ها در تمدن و فرهنگ با هم شرکت داشته‌اند و ایرانی با قریحه و ذوق خاص خویش همیشه واسطهٔ ارتباط معنوی و فرهنگی همسایگان خویش با یکدیگر بوده است. امروز نیز باید همان وظیفه کهن را برعهده‌بگیرد. همسایگان خود را خوب و درست بشناسد وخود را چنانکه هست به ایشان بشناساند و بار دیگر میان ذوق و اندیشهٔ این ملت‌ها پیوندی متین پدید آورد».

یکی از اموری که در آن کثرت شریکان مطلوب و مایهٔ رونق و اعتبار است، فرهنگ است. فرهنگ

هرقوم محصول اندیشه و ذوق و تجربه‌های عموم‌افراد آن درگذشته و حال است. از اینجاست که هرچه قلمرو فرهنگی وسیعتر باشد، گروهی بزرگتر در ایجاد و تکمیل آن می‌کوشند و ازکوشش ایشان نتیجه‌یی عظیم‌تر و کامل‌تر حاصل می‌شود البته در ترقی وتکامل فرهنگ اقوام، عوامل بسیار دیگر نیز در کارست.

ما وارث فرهنگی هستیم که از قدیمترین زمان‌های تاریخی در قسمتی بزرگ از آسیا انتشار داشته است. اقوام ایرانی که اکنون در چند کشور آسیایی پراکنده‌اند سازنده و مالك این فرهنگ‌اند. این اقوام به سبب کثرت عده و وسعت سرزمین در طی تاریخ اگرچه گاهی حکومت واحد یافته‌اند، بیشتر زیر فرمان حکومت‌های متعدد بسر می‌برده‌اند. اختلاف‌های جزیی در زبان و برخی از آداب نیز همیشه میان‌شان وجود داشته است. اما متفکران و دانشمندان این اقوام همیشه خود را به فرهنگ واحد ایرانی منسوب می‌داشته و در خدمت به آن می‌کوشیده‌اند.

شاعران و نویسندگانی که در دربار یکی از امیران محلی می‌زیستند، اگرچه آن امیر برقسمت کوچکی از این سرزمین پهناور حکومت داشته است، باز خود را ایرانی و امیر را پادشاه ایران شمرده واز مفاخر جامعهٔ بزرگی که خود را عضو آن می‌دانسته‌اند، سخن رانده‌اند.

رودکی بخارایی، ابوجعفر احمدبن محمد صفاری را «مه‌آزادگان و مفخر ایران» می‌خواند. فرخی سیستانی سلطان محمود غزنوی را که دامنهٔ حکومتش از خراسان تا ری و اصفهان بیشتر نکشید، همه‌جا «خسرو ایران و ملك ایران» خوانده و شاد است که «کشور ایران زمین» از او رونقی یافته است:

شیر نـر در کشور ایران زمین
از نهیبش کرد نتواند زیـــان

هیچ‌شه را درجهان‌آن زهره نیست
کاو سخن راند زایران بر زبان

خاقانی شروانی به ویرانه‌های مداین ندبه می‌کند زیرا که آن را یادگار نیاکان خود می‌شمارد و نزد او شروان و غزنین از این جهت که هردو وابسته به‌جامعهٔ فرهنگی ایرانی هستند، یکسان است:

من شکسته خاطر از شروانیان وزلفظ من
خاك شروان مومیایی بخش ایران آمده
گرچه‌شروان‌نیست‌چون غزنین‌منم غزنین‌فضل
ازچومن غزنین نگر غزنین به‌شروان آمده

جای آن نیست که به ذکر شواهد و اسناد برای اثبات این دعوی مسلم و آشکار سخن را دراز کنیم. اما نکتهٔ دیگری که باید گفت این است که بزرگان و نمایندگان فرهنگ ایرانی اگرچه از نواحی مختلف این سرزمین برخاسته و بیشترینشان به زبان محلی خود انس و الفت داشته‌اند اما همگی زبان مشترکی را که در این کشور پهناور رسمیت یافته بود، برای‌بیان اندیشه‌ها و عواطف خویش اختیار کرده‌اند.

دربارهٔ سخنوران بزرگ مشرق و شمال شرقی‌ایران ظن غالب این است که زبان محاورهٔ ایشان با زبانی که در آثارشان بکار رفته و به‌زبان دری معروف است‌فرقی فاحش نداشته، با این حال در همان نواحی نیز بی‌شك لهجه‌های محلی مختلفی بوده که جسته جسته نشانی از آن‌ها مانده است. مثلا در تاریخ بیهقی (تالیف در ٥٦٣) ذکری از محمدبن سعید بیهقی رفته است که مولف در بارهٔ آن می‌گوید: «او را شعری است به زبان بیهقی»، و از اینجا برمی‌آید که زبان محاورهٔ مردم بیهق با زبان ادبی فارسی فرقی داشته است.

اما سخنوران‌نواحی دیگر، ازسعدی و حافظ‌شیرازی و خواجوی کرمانی و اوحدی کرمانی یا اصفهانی وقطران

و همام تبریزی و نظامی و خاقانی که در گنجه و شروان می‌زیسته‌اند، و مولوی بلخی که در قونیه بسر می‌برد، همه به زبان ناحیه و ولایت خود متکلم بوده و زبان فارسی دری را برای تالیف‌و تدوین آثار ادبی بکار می‌برده‌اند.»

**★ یعنی زبانی که در قرن هفتم هجری مثلا در کوی و بازار شیراز میان عموم رواج داشته است‌همان نیست که سعدی در گلستان و بوستان و آن غزلهای شیرین بکار برده است...**

ـ «بله، ونمونهٔ آن‌زبان یالهجه‌بیتی است درگلستان و چند مصراع در یکی از ملمعات سعدی. حافظ، هزاردستان فارس هم در خانه و بازار با همشهریان خود به لهجه شیرازی گفتگو می‌کرده و حتی «گلبانگ پهلوی» را در شیرینی و زیبایی چون نغمهٔ بلبل می‌شنیده است. اما او خود در زبان ادبی استاد است و فخر می‌کند که از شعر دلکشش کسی آگاه می‌تواند شد که «سخن گفتن دری» بداند. او نیز یکجا در غزلی ملمع، یادگاری از این زبان بجا گذاشته است. .از زبان مردم تبریز در قرن هفتم و مردم اصفهان در قرن هشتم نیز در دیوان همام و اوحدی نمونه‌هایی است.»

**★ از چه روی، این شاعران در سروده‌های جاویدان خود، زبان عادی خود را به کار نبرده‌اند؟ آیا اجبار در کار بوده است؟**

ـ «می‌دانیم که چنین نیست. آیا برای خوش آمدن ممدوح بزبان او سخن میسروده‌اند؟ البته نه! زیراکه ممدوحان‌ایشان یااز امیران‌محلی‌بوده وبهمان زبان‌معمول آن ناحیه آشنایی داشته‌اند و یا، اغلب، فارسی زبان نبوده‌اند. علت این امر را جای دیگر باید جست.»

**★ آیا وجود لهجه‌های مختلف نزدیک به‌هم از یک زبان در میان اقوام هم‌نژاد امری است که اختصاص**

**به یك قوم ندارد و درهمه‌جای دنیا نمونهٔ آن را می‌توان یافت؟**

ـ «در کشور فرانسه، از روزگار قدیم، دو لهجهٔ اصلی متداول بوده است که یکی از آن‌ها ازقرن یازدهم تفوق یافته و زبان رسمی کشور قرار گرفته است وآن دیگری به صورت لهجهٔ محلی هنوز باقی است، واگرچه آثار ادبی دارد، در مقابل زبان رسمی فرانسه به حساب نمی‌آید. در انگلستان نیز تفاوت لهجه‌های شمالی و جنوبی محتاج ذکر نیست، اما ادبیات و آثار فکری و ذوقی مردم آن کشور به‌یك زبان رسمی مشترك که زبان انگلیسی است، نوشته می‌شود.

غرض از ذکر این مثالها این است که بدانیم این حال تنها در کشور ما رخ نداده است. اقوامی که‌قرابت نژادی و زبانی با هم دارند، برای تفهیم و تفاهم محتاج وسیلهٔ مشترکی‌هستند وبه‌این سبب‌اگر لهجه‌های‌ایشان با هم نزدیك و از یك اصل باشد، بالطبع یکی از آن لهجه‌ها را به علت سیاسی یا اقتصادی و یا به‌سبب استعداد خاصی که در اصل داشته رجحان می‌نهند و به عنوان زبان مشترك برمی‌گزینند. به تدریج این‌لهجه به علت همین تفوقی که یافته و وسیلهٔ ارتباط اقوام هم‌نژاد شده است، وسعت وقوت می‌یابد، از لهجه‌های دیگر الفاظ و تعبیرات لازم و مناسب را به عاریت می‌گیرد، نویسندگان و متفکران به تدریج ذوق و اندیشهٔ خود را در تکمیل و تزیین آن صرف می‌کنند و آنگاه از آن لهجه، که در آغاز برلهجه‌های نزدیك خود چندان برتری نداشته، زبانی وسیع و فصیح و کامل ایجاد می‌شود.

این زبان البته در اصل به یکی از نواحی آن‌سرزمین اختصاص داشته است، اما پس از آنکه به این طریق توسعه و کمال یافت، دیگر به ناحیه خاصی تعلق ندارد

بلکه زبان مشترك همهٔ مردمان آن سرزمین محسوب می‌شود. چنانکه زبان فارسی دری ظاهرا در آغاز، زبان محاورهٔ قسمتی از خراسان بوده است اما پس از آنکه به این طریق وسعت و رسمیت یافته و تا این حدنسبت به لهجه‌های دیگر ایرانی ترقی کرده است، دیگر آن را به هیچ ناحیهٔ خاصی از این سرزمین پهناور که مسکن اقوام ایرانی نژاد است متعلق نمی‌توان دانست، بلکه زبان مشترك همهٔ این اقوام است.»

★ **پس، حافظ و سعدی که به زبان فارسی دری، شعر گفته‌اند ، در زبان شعری‌شان گمان و اگراه واجبار را راهی نیست، زیرا که آنان، مانند هم‌نژادان خود که در بخش‌های دیگر این خاك روزگار بسر می‌آوردند، از دو زبان برخوردار بوده‌اند. نخست زبان محلی که زبان محاوره بود و با زبان محاوره دیگر نقاط اندکی اختلاف داشت و دیگر، زبان شیرین و فصیح‌ادبی بودکه تمامی قشرهای این سرزمین وسیع را در بر می‌گرفت.**

ــ «بدیهی است که در نوشتن همواره این زبان دوم را بکار می‌برده‌اند، زیرا که می‌خواسته‌اند آثارشان از حدود کوچك ولایت بیرون برود و در عرصهٔ پهن‌تری رواج و انتشار بیابد.»

★ **و تا هنگامی که محرك مردم این سرزمین اندیشه و عقل‌شان بوده است، حال چنین بوده است.**

ــ «اما سیاست‌های خارجی که از چندی پیش در کشور ما را نفوذ یافت، یکی از وسایل پیشرفت و غلبهٔ خود را ایجاد تفرقه و نفاق میان اقوام ایرانی دیدو در این راه کوشش‌های بسیار کرد. یکجا استقلال زبان را وسیلهٔ ایجاد یا تحکیم استقلال سیاسی نشان داد و جای دیگر مردم ساده‌لوح را برانگیخت تامیان‌خود وبرادران‌خویش اختلافات‌جزیی

و نادرست بیابند و خودرا به‌سبب آنکه‌لهجهٔ محلی‌ایشان عینا همان زبان رسمی کشور نیست، مظلوم بپندارند و دندان کینه برهم بفشارند ولی راست اینست که همه اقوام ایرانی در تشکیل و تکمیل زبان فارسی سهیم بوده‌اند ومشکل می‌توان گفت که سهم کدام ناحیه بزرگتر بوده است، اکنون اگر یکی ازاقوام ایرانی بخواهد از این زبان، که گنجینهٔ فرهنك عظیم ودرخشان اوست، چشم بپوشد و لهجهٔ محلی خودرا بجای آن بنشاند، هم به جامعه‌ای که عضو آن است زیان رسانیده و هم‌به‌خود خیانت کرده است، زیرا که اگر آن لهجه به اندازهٔ زبان رسمی وادبی استعداد ترقی داشته باشد (واین امردرهمه‌مواردمسلم نیست)قرنها کوشش و همت لازم است تا به این حد از وسعت و کمال برسد و چون این کوشش بیهوده انجام یافت، تازه زبانی خواهد شد که دامنهٔ انتشار و شمارهٔ متکلمان آن بسیار محدودتر از زبان فارسی است.

می‌دانید هنگامی که همه ملت‌های جهان می‌کوشند تا بروسعت میدان انتشار زبان و فرهنك خود بیفزایند، ما چرا باید بعمد از یکدیگر جدا شویم و از زبان و فرهنگ وسیع و درخشان خود به بهانه‌های نادرست و ناروا دست‌برداریم؟

این نکته‌ای است که مردم دانا و بینا، اگر از شائبهٔ غرض و تعصب‌بری باشند، همه در آن متفقند. درکتابی به نام «افکار شاعر» از آثار یکی ازدانشمندان افغانستان «صلاح‌الدین» که همین معنی را جسته‌جسته در صفحات آن دیدم، آمده است:

ممالکی که به این زبان (یعنی زبان فارسی یادری) تکلم می‌کنند، ممالك جداگانه‌اند که یکی از مابه‌الاشتراكهایی‌که دارند شعر و ادب است و نباید ما آن را نیز در فرهنگ اختلافاتشان بیفزائیم،

اگر هند و افغانستان و فارس تفاوتی دارند، آن تفاوت و اختلاف را نباید دراشعارسراغ نمود چه،اشعار تنها وسیله‌یی است که به آن اشتراك دارند. اگراختلافی را می‌خواهند که بین آنها بجویند، هزاران منشاء دیگر موجود است که به عقیدهٔ من باید این اختلافات را به واسطهٔ زبان و شعر و ادب دست‌کم تخفیف نمود.»

نکته‌یی که در اینجا به تصریح باید گفت، این‌است که اشتراك در فرهنگ مستلزم وحدت حکومت نیست، و نباید گمان برد که در این گفتگو غرض سیاسی نهفته است. گفتیم که این سرزمین وسیع اغلب در طی‌تاریخ زیر فرمان حکومت‌های متعدد بوده، اما همیشه وحدت فرهنگی خود را حفظ کرده است. مثال فرهنگ مشترك و حکومت مختلف را امروز نیز در انگلستان و امریکا و فرانسه و بلژیك و سویس می‌توان یافت. گذشته از آنکه فکر جهانگشایی در دنیای امروز کهنه و باطل است، کشورهایی که فرهنگ مشترك ایرانی دارند، هیچیك در وضعی نیستند که از یکی برای‌دیگری خطر استیلا یا تجاوزی در میان باشد.

و اگر چنین امکانی در پیش‌بود، باز برای متجاوز نفعی‌حاصل نمی‌شد. گنجایش خاك‌اکثر این‌کشورهابسیار بیش از نفوس آنهاست و منابع طبیعی نیز در آنجا بیش از احتیاج مردمان وجود دارد. هیچیك از آنها هنوزکار خودراخوب‌نساخته استتابه‌اصلاح‌کار دیگران بپردازد بنابراین فکر تجاوز و تسلط اگر در دماغ یکی از این اقوام پیدا شود نیز کودکانه و حتی‌ابلهانه است. پس در تقویت بنیان این فرهنگ واحد مشترك، که‌روزگاری دراز جهانی را خیره کرده است، احتمال زیان هیچ نیست و به فایدهٔ عظیم آن یقین هست.

نکته دیگر آنکه لازمهٔ داشتن فرهنگ مشترك آن نیست که اقوام و طوایف مختلف را از تکلم به لهجهٔ

مادری خود منع کنیم یا آن‌لهجه‌ها را خوار بشماریم و ترقی و توسعهٔ آنها را مانع شویم. این لهجه‌ها یازبان‌های‌فرعی همیشه وجودداشته‌است وخواهدداشت‌تاآنکه بتدریج بر اثر رواج زبان مشترك وفصیح، که آن خود نتیجه تعمیم آموزش و پرورش است. به‌هم‌نزدیك‌بشود یعنی اختلافات جزیی آن‌ها از میان برود.

باید دانست که وجود لهجه‌های مختلف در کشور واحد، وضعی نیست که خاص ما باشد. درفرانسه و انگلستان و بلژیك و آلمان و برخی از ممالك دیگر، لهجه‌های متعدد هست که گاهی از زبان رسمی کشور بسیار دور است. اما برای هیچیك از آن ممالك این وضع مشکلی ایجاد نمی‌کند، زیرا زبان رسمی آن‌ها به حدی توسعه یافته و نمو کرده که ناحیهٔ برتانی در فرانسه حتی با زبان رسمی آن کشور هم ریشه هم نیست و با این حال کوشش آلمان‌ها در مدت تصرف فرانسه برای آنکه این ناحیه را استقلال دهند و میان آن با نواحی دیگر فرانسه جدایی افکنند، به جایی نرسید. علت آن بود که زبان فرانسوی وسیعتر و کاملتر از آن است که در ترك آن و قبول لهجهٔ محلی ناقصی به عنوان زبان رسمی نفعی برای مردم آن ناحیه متصور باشد.»

★ **حالا جای آنست که بار دیگر به‌نیروی پایداری و نفوذ فرهنك ایرانی بپردازیم ـ آیا می‌توان باپرهیزاز مبالغه‌ادعاکردکه‌فرهنك درخشان‌ایرانی، تاآنجاکه‌به‌آداب‌و سنن، خلق و خوی، افکار و عقاید، افسانه‌ها و ترانه‌ها و سوابق مشترك تاریخی وابسته است، در قلمروایران امروز، ونیزبیرون‌از مرزهای‌ایران، غلبه واستیلا دارد؟**

ـ «این وضع طبیعی و نتیجهٔ هوش و استعداد و کوشش پدران و گذشتگان نام‌آور ماست که در جریان بلاها و حوادث عظیم قرن‌ها توانسته‌اند رنگ خاص ملی

خود را حفظ کنند.

بعضی از نویسندگان اروپایی قرن اخیر که در تاریخ دیرین کشور و ملت ما تأملی کرده‌اند، از نیروی فرهنگ ایران بشگفت آمده و به اعجاب و تحسین گفته‌اند که این ملت، در طی زندگانی دراز خود، آنهمه هجوم و استیلای بیگانگان را، از یونانی و تازی و ترك و تاتار و مغول، تحمل کرد و از همهٔ شکستها پیروز برآمد، یعنی نه همان رنگ و فرهنگ خاص خود را نگه داشت و ایرانی ماند، بلکه بسیاری از آن گردنکشان را به‌رنگ خویش درآورد و ایرانی کرد.

اما سخن اینست که ما این نکته را شنیدیم و از آنجا که غرور آدمی است، آن را باب طبع خود یافتیم و نزد خویش و بیگانه مکرر کردیم و سخت به خود بالیدیم که: ما آن پهلوان شکست ناپذیریم که هرگز دست روزگار پشت ما را به خاك نیاورده است.

راستی هم، این سخن گرچه از مبالغه خالی نیست، در آن حقیقتی هست. روزگاری بود که ما بر اقوامی که با ما سروکار داشتند، برتریهائی داشتیم. هرگاه که در پیکار دست و بازوی ما از کار می‌ماند، اندیشه و ذوق و هنر ما به میدان می‌آمد. مثل آن مار افسای بود که اگر نمی‌تواند با مار درآویزد، باری می‌تواند او را به نوای نی مسحور کند و به رقص درآورد.

در آن روزگاران، برای زندگی اجتماعی، آدابی داشتیم. در نشست و برخاست و خورد و خواب و رابطهٔ با کسان و خویشان و امور اخلاقی رسم و آیینی میان ما روان بود که به آن خو کرده بودیم و دیگران اغلب رسم ما را می‌پسندیدند و می‌پذیرفتند. خلاصه آنکه «ایرانی» بودیم به این صفت می‌بالیدیم یا، باری، به آن خرسند بودیم.

یونانیان که آنهمه به ادب و دانش خود می‌نازیدند

چون به ایران آمدند، خوی و آیین ما را آموختند. در خلافت اسلامی، با آن همه رونق و شکوه که داشت، تشکیلات دولتی و آداب اجتماعی همه از ایرانیان تقلید و اقتباس شده بود. نام ایران چنان دارای شأن و اعتبار بود که برای جاری ساختن رسمی یا برقرار کردن آئینی به این نام متوسل می‌شدند و می‌گفتند که این رسم ایرانیان است و ایشان چنین می‌کرده‌اند.»

**★ در مدت شش قرن بعداز اسلام، ایرانیان اگرچه دین نوی پذیرفته بودند، آداب اجتماعی خود را همچنان نگه داشتند و بعضی از آن را به دیگران نیز آموختند هجوم مغول اگرچه ایران را زیروزبر کرد، بسیاری از رسوم را برانداخت، باز نتوانست درخت تناور ملیت ما را ریشه‌کن کند.**

ـ «آری، این چنین است. در طی این دوران متمادی تاریخ، ما در دانش و فرهنگ، اگر از دیگران پیش نبودیم، چندان هم خود را واپس نمی‌دیدیم. آنچه را که دیگران بهتر و بیشتر از ماداشتند، بشوق تمام می‌آموختیم و براندوختهٔ فرهنگ و آداب خود می‌افزودیم. هنر دیگران را می‌گرفتیم و از آن خود می‌کردیم، بی‌آنکه خود را در این کار زبون‌و بی‌مایه حس کنیم. آموختن هنر و دانش استعداد و قابلیت می‌خواهد و به این سبب، نه همان مایهٔ سرافکندگی نیست، بلکه همیشه موجب افتخار است.»

**★ ما از دیگران چه می‌آموختیم؟ در فلسفه و طب از یونانیان و در دین از تازیان و در عرفان و اخلاق از هندیان و در هنر از چینی‌یان بهره بردیم، با این‌بهره‌مندی‌ها فرهنك ایرانی را رونق وجلوهٔ بیشتربخشیدیم.**

ـ «اینگونه اقتباس‌ها همیشه سبب سرافرازی ماست، خاصه آنکه در همه حال ایرانی‌ماندیم و بر هر چه از دیگران گرفته بودیم، مهر مالکیت زدیم.

سرانجام نیروی ما سستی گرفت. چندی سر در پوستین کشیدیم و از تماشای جهان غافل شدیم. اتفاق چنان بود که درست در همین دوران سیر جهان به سوی دانش و تمدن بسیار تندتر شده بود.

**★ شاید آنچه ما را از جنبش و کوشش بازداشت، فقر و ناتوانی مادی بود!**

ــ «بهرحال، روزگاری، مانند مردم بهت زده، پیشرفت دیگران را به چشم بی‌اعتنایی نگریستیم بی آنکه از خود، برای رسیدن به ایشان شوقی نشان‌بدهیم. برای کارهای خود نیز گاهی بهانه‌های شرم‌آور تراشیدیم. گفتیم که بگذار دیگران از نعمت دنیا بهره‌مند شوند. ایشان کافرند و به آتش دوزخ خواهند سوخت. چه غم که در این جهان ما از آسایش و سعادت نصیبی نداریم؟ ما مومنیم و درهای بهشت به روی ما گشوده است و از هم اکنون صحن آن را برای قدوم مبارك ما آب و جارو کرده‌اند.

چندی در این بهت و بی‌غمی بسر بردیم. ناگهان چشم گشودیم و دیدیم که روزبرآمده و کاروان دورست. سراسیمه و وحشت‌زده سردر پی همراهان دوشین گذاشتیم. اما این بار، بجای آنکه با تأمل و اندیشه راه را بشناسیم و با قدم استوار پیش برویم، مانند مستان و پری‌زدگان دست و پا زدیم و به چپ و راست تاختیم. آنچه را که خار راه رهروان است، راهنما پنداشتیم و چنان خود را باختیم که‌همهٔ تکاپوی ما نومیدی‌ببار آورد.»

**★ حاصل این گمراهی و نومیدی چه شد؟ گمان بردیم که هر چه ما داشته‌ایم و داریم، ناپسند است و موجب واپس‌ماندگی است وداشتهٔ دیگران یکباره حسن‌و کمال است، و خواستیم همه چیز خود را نو کنیم.**

ــ «بعضی از متفکران ما، که با تمدن و فرهنگ کشورهای اروپا اندکی آشنایی یافته بودند، در شور و

شتابی که داشتند، مجال تأمل نیافتند تا راه رابشناسند و هموطنان خود را درست رهبری کنند. گفتند که باید یکباره فرنگی شد و همه چیز را از فرنگیان آموخت. از میان این همه چیز، آموختن علم و صنعت که بنیاد همهٔ ترقیات دیگران بود، مدت و فرصت و همت می‌خواست. ما شتابزده بودیم و همت ما پستی گرفته بود. ناچاراز کارهای آسانتر آغاز کردیم. نخست جامهٔ پدری رااز تن بیرون کردیم، رخت فرنگی پوشیدیم و نفسی براحت کشیدیم که خدا راشکر ازآنچه مانع پیشرفت مابود، آسوده شده‌ایم. هیچ ندیدیم که ملت‌های دیگر، مانند ژاپونی‌ها، با همان جامه‌های کهن خویش درراه تمدن چه‌چالاك پیش‌می‌روند!»

**★ اندکی گذشت و کاری از پیش نرفت. باز به اطراف خود نگریستیم تا ببینیم دیگر چه داریم که ما را چنین در رنج و بدبختی نگه می‌دارد.**

ـ «آری، یکی که خود را سخت خردمند می‌دید و وظیفهٔ رهبری قوم را برگردن خود می‌پنداشت، کشفی کرد. قلم برداشت و نوشت که اگر ما هواپیما نساخته‌ایم سببی جز این ندارد که پدران‌ما شعر خوب می‌سروده‌اند، پس باید دفتر و دیوان ایشان را بسوزانیم تا آسوده شویم. جشنی گرفت و کتابهای بسیار را در آتش سوخت. شراری جست؛ اما باز هم خانهٔ بخت ما از آن روشن نشد.

هوشمندی دیگر برخاست و به گمان خود دریافت که اگر دانش ما رونق و جلوه‌ای ندارد به آن سبب است که در زبان فارسی لغتهای بیگانه هست. همه گناه بر گردن این لغتهاست. باید آنها را از دروازهٔ زبان بیرون ریخت. هیچ نیندیشید که در دنیای امروز رایج‌ترین زبان که انگلیسی است، آمیخته‌ترین زبان است، و این

همه لغت بیگانه که در آن هست، هیچ مانع رواج و انتشارش نشده است و کسانی که به آن‌زبان‌سخن‌می‌گویند، از کسب دانش و پیشرفت‌در تمدن بازنمانده‌اند. تنور لغت سازی ولغت بازی چندی‌گرم شد اماکسی نان دانش و فرهنگ در آن نپخت.

دیگری گفت جوانان ما در مدرسه درس بسیار می‌خوانند واز کار و کوشش اجتماعی باز می‌مانند. این همه درس تاریخ و زبان به چه کار می‌آید؟ باید علم و عمل توام باشد. سخنی فریبنده بود. برای کم‌کردن مواد درس و اصلاح فرهنگ مسابقه آغاز شد. خواستند میان علم و عمل موازنه‌یی به وجود بیاورند.»

● مثل آن بوزینه را شنیده‌اید که قاضی شد تا پنیری را به عدالت میان دو گربه تقسیم کند؟ آن را دو پاره کرد و در دو کفهٔ ترازو گذاشت، یکی سنگین‌تر شد. بوزینه در ایجاد موازنه گاهی از این و گاهی ازآن خورد تا از پنیر چیزی نماند.

ـ «مصلحان فرهنك ماهم با برنامهٔ مدرسه‌ها چنین کردند.»

● چون پاره‌ای ازباصطلاح پیشوایان‌فکری‌چنین گفتند مردم‌هم، به‌آرزوی ترقی و تمدن، در فرنگی‌مآبی برهم پیشی گرفتند. هرعادتی که‌خود داشتند نشانهٔ وحشی‌گری و مایهٔ شرمساری پنداشتند و هر رسمی را که به فرنگیان منسوب بود، اگرچه برآیین ایرانی‌هیچ رجحانی نداشت، یاگاهی سراسر ناپسند بود، آن‌را علامت تمدن فرض کردند. از آداب سلام گفتن و تشکر کردن و نشست و برخاست تا شیوهٔ غذاخوردن و مهمان پذیرفتن و معاملات با دیگران. در همه جا و همه چیز، ادای فرنگی درآوردند.

ـ «هر چه ایرانی بود، «عامیانه» قلمداد شد و مایهٔ خجلت، وهر چه نسبتی به فرنگ وفرنگی داشت دلیل

تجدد و تربیت. ظرف‌های غذا را، بجای آنکه یکباره بر سفره بچینند به دست «سکینه باجی» یا «مشهدی علی» دادند تا «سرو» کند. فسنجان را «سوس» خواندند تا شأنش بالا برود. بجای آنکه «وعدهٔ‌دیدار» به هم بدهند «راندوو» گذاشتند برای پرهیز از فال بد، گفتن عبارت‌هایی مانند «رویم به دیوار» و «هفت قرآن در میان» را ننگ‌آور و علامت «املی» دانستند امادست به چوب‌زدن را بسیار «شیك» و دلیل تجدد و ترقی گرفتند.

هر کودك از مکتب گریخته‌یی که چند کلمه از یك زبان اروپایی آموخته بود، زبان مادری خود را، که نمی‌دانست پست وناقص شمرد و در بارهٔ نارسایی آن داد سخن داد. بکار بردن کلمات خارجی در گفته و نوشته برهانِ فضل و دانش شد. کار به جایی رسید که برای دانستن قدر و ارزش آنچه خود داشتیم، چشم به دهان بیگانگان دوختیم، هر شاعر فارسی زبان را که شعرش به یکی از زبان‌های فرنگی ترجمه شد، به مقام اعلی ترقی دادیم و آن‌ها را که چنین طالعی نداشتند فرو گذاشتیم. برای اثبات عظمت تخت‌جمشید و زیبایی مسجدهای اصفهان کتابهای سیاحان بیگانه را ورق زدیم. حتی برخی از آخوندهای ما برای آنکه حنای خود رانزد «فکلی‌ها» رنگی‌بدهند، ازقول‌یك‌فرنگی‌بی‌مایه بر حقانیت اسلام دلیل آوردند.

در این هنگامه صفاتی را که از داشتن آن‌ها همیشه به خود بالیده بودیم، بسستی کشیدیم جوانمردی و گذشت و بلندنظری را به دون همتی وتنگ چشمی و بخل بدل کردیم. وسعت مشرب که از خصوصیات فکری و ملی ما بود، به تعصب مبدل شد. «فرزندان‌پیرمغان که جام می به کف کافر و مسلمان می‌داد» به تعلیم بیگانه آموختند که بر سر یك مسلك بی پر و پای سیاسی پدر را به کشتن بدهند واز برادرسخن‌چینی کنند. دلبرمغربی چنان ما را مفتون و مسحور کرد که از انتساب به هر

خویش و آشنا شرمگین شدیم وکوشیدیم که برهر چه داریم لگد و پشت‌پا بزنیم. اکنون می‌بینیم که از این همه تکاپو و لگدپرانی جز خستگی و ناتوانی بهره‌یی نبرده‌ایم.

آری ، عجب آن است که هنوز این عبارت را طوطی‌وار تکرار می‌کنیم که فرهنگ ایران نیرومندست و عوامل بیگانه را در خود حل می‌کند. با این خیال، آسوده نشسته و خاطرجمع کرده‌ایم و می‌پنداریم که از دیوان قضا خط‌امانی به ما رسیده است. راستی اگر خدای ناکرده، روزی پای آزمایش بمیان آید چه‌داریم که پیش‌سیل حادثه پایداری کند و هستی ما را در مقابل استیلای بیگانه نگه دارد؟ آیا جای آن نیست که در این باب دمی اندیشه کنیم؟»

★ ★ ★

**او خاموش می‌ماند. به صندلی تکیه می‌دهد، و پرسشی بر زبان می‌آورم که سالهاست در ضمیرم رفت‌و آمد می‌کند:**

**شاید یکی از نقطه‌ضعف‌های بارز فرهنگ امروز ما این باشد که دانشمند و نابغه نمی‌پرورانیم.**

ـ «این ایرادی است که به فرهنگ امروز ما وارد می‌کنند. در گذشته، دردورانی که از این‌همه مدرسه و دانشکده، هنرسرا و هنرستان اثری نبود، در همان مدرسه‌های قدیم که امروز منسوخ و مردودشان می‌ـشماریم، بزرگانی مانند خوارزمی، ابوریحان، و ابوعلی سینا، محمدزگریا وخواجه نصیر پرورش می‌یافتند که در دنیای زمان خود بیمانند بودند و به پیشرفت‌دانش بشری خدمت کردند و نامشان همیشه در تاریخ علم بجا خواهد ماند. اما امروز با همهٔ کوششی که در این راه بکار می‌بریم و روش‌های تازه و بدیعی که مدعی به کار بستن آنهاهستیم و مالی که در این امر صرف می‌ـ

کنیم یك تن نتوانسته‌ایم پرورش دهیم که‌در دنیای علم امروز مقامی بیابد و آبرویی بـــرای خود و کشورش بدست آورد.

امابعضی‌هم ازسوی‌دیگر تندمیرانند، پرورش‌یافتگان مدرسه‌های امروز را مطلقا «بی‌سواد»می‌دانند و دلیل‌شان اینست‌که فلان مهندس مثلا املای کلمه «مشعوذ» را نمی‌داند یا فلان طبیب از شعر «فرزدق» چیـزی را از بر ندارد.

دراینکه‌تعلیم‌وتربیت ماعیب ونقص‌بسیار داردو با تغییر «برنامه» و کم و زیاد کردن بعضی از درس‌هـا سرو صورتی نخواهد گرفت، جای بحث نیست.»

**★ اما روش معمول امروز را یکـباره نـادرست دانستن و حسرت اسلوب قدیم راخوردن، به‌نظر شما، خطا نیست؟**

— «این خطا از آنجا ناشی شده که ما هدف وغرض تعلیم و تربیت امروز را خوب درنیافته‌ایم و فـــرق آن را با منظور تعلیمات قدیم نمی‌دانیم.

در جامعهٔ قدیم که زندگی روشی طبیعی‌تر داشت و روابط میان اجتماعات بسیار کمتر از این بود، آگاهی از مقدمات علوم و فنون برای زندگی روزانه ضرورت نداشت، یعنی بجای آنکه کسی زندگی کند لازم نبود که به قدر لازم از مقدمات علوم مطلع باشد.

گروهی از برگزیدگان قوم که مایه و استعداد دانش پژوهی را در خویش می‌دیدند، به کسب علم می‌پرداختند و دیگران به امور معاش، از زراعت و تجارت وپیشه‌ـ وری،مشغول می‌شدند.

پرداختن به علم در جامعهٔ قدیم خودکاری جداگانه بود و وسیلهٔ کسب معاش به شمار نمی‌آمد. کسی که دنبال این کار می‌رفت، ناچار زندگانی خویش را نیز به تناسب آن ترتیب می‌داد. از جستجوی مال و تحصیل‌جاه

چشم می‌پوشید، به معاشی مختصر قناعت می‌ورزید و جز با طبقهٔ خود معاشرت نمی‌کرد. تشکیلات جامعهٔ آنروز نیز به طریقی که مناسب می‌نمود امور زندگی او را مهیا می‌کرد. دربار او را می‌نواخت و گاهگاهی به‌صله و خلعت یا جیره و مواجبی دلگرم می‌کرد. مسجد و مدرسه نیز او را پناه می‌داد و از مال‌های وقف به او سهمی می‌بخشید تا فارغ بال به کسب دانش بپردازد. عالم سرپیش می‌انداخت و به کار خود می‌پرداخت.

طبیعی است که شمارهٔ دانشمندان به نسبت افراد جامعه بسیار کم بود. روش تعلیم قدیم به منظور آن ایجاد نشده بود که همهٔ افراد یا بیشتر مردم را داناکند، علم خاص خواص بود و عوام سرگرم کار خود بودند و از جهان دانش خبری نداشتند.

از وقتی که پیشرفت علم در زندگانی افراد اثر بخشید و روابط جوامع روز به روز فزونی گرفت، لازم شد که همهٔ افراد کم یا بیش از مقدمات علوم آگاه‌شوند و به احوال جوامع دیگر وقوف بیابند. تعلیم و تربیت جدید ناچار همت به این کار گماشت، یعنی در پی آن برآمد که عموم افراد بشر را به آنچه‌برای‌معاش روزانهٔ ایشان سودمند و لازم شمرده می‌شد، آگاه کند. مدرسهٔ امروز با مدرسهٔ قدیم، نه همان از جهت روش تدریس و مواد درسی، بلکه خاصه از حیث منظور و مقصود تفاوت دارد.

**★ آنچه امروز در مدارس متوسطه به جوانان آموخته میشود، جز مقدمات ضروری نیست. اما این مقدمات امروز بسیار مفصل‌تر و متعددتر از زمان قدیم است.**

ـ «جوان امروزی اگر از اصول علمی برق و امواج صوت و کلیات، مربوط به تجزیه و ترکیب اجسام مطلع نباشد درزندگی روزانهٔ‌خودکه‌باوسائل برقی‌و نظایر

آن‌ها سروکار دارد، دچار مشکل‌هایی‌میشود و خود را نادان‌می‌شمارد. اطلاع‌از جغرافیاو تاریخ وبسیاری از علوم اجتماعی نیز امروز از احتیاجات عادی زندگی روزانه است و حال آنکه پیش از این شاید هرفرد می‌توانست در دهکده خود به آسودگی و خوشی بسر ببرد و هرگز نداند که در چند فرسنگ دورتر از او چه دهکده‌یی‌ست و مردم آن چگونه کسانی هستند و چگونه زندگی‌می‌کنند.»

**★ اما مدرسه امروز هیچ داعیهٔ آن ندارد که «دانشمند» تربیت کند، مدرسه‌می‌خواهد «آدم» بار بیاورد، یعنی کسی که به اندازهٔ احتیاج زندگی از دنیا وآنچه پیرامون اوست و بااوسرو کار دارد، مطلع‌باشد.**

ـ «این هدف تعلیمات دبیرستانی است. دردانشکده یا مدرسه‌های عالی دیگر هدف تغییر می‌کند. در آنجاـ ها می‌خواهند جوان را به یکی از رشته‌های علوم یا ادبیات که مورد احتیاج جامعهٔ امروزی است، و فرد میتواند با تحصیل آن معاش خود را در زندگی بدست بیاورد، آشنا کنند.»

**★ اینجا هم غرض پرورانیدن دانشمند بطور مطلق نیست، بلکه منظور، آموختن دانشی است که ازآن در زندگی سودی حاصل شود.**

ـ «با توجه به این نکته‌ها می‌توان برنامه و روش تدریس را در مدرسه‌های متوسطه و عالی مورد بحث و انتقاد قرارداد. یعنی می‌توان دید که روشی که ما داریم و موادی که تدریس می‌کنیم، برای آنکه به چنین نتیجه‌یی برسیم، خوب و درست هست یا نیست؛ و این معانی را باید همیشه پیش از آنکه درصدد تغییر روش و مواد تدریس برآییم، در نظر داشته‌باشیم.»

**★ می‌دانیم و می‌بینیم که آنچه در قدیم ما داشتیم، امروز دیگران دارند. پیش از این،در جهان دانش، ما رهبری و پیشوایی می‌کردیم. امروز دیگران می‌کنند.**

**پیش ازاین دانشمندان مااستاد وآموزندهٔ بشر بودند، اکنون دیگران چنینند. چه روی داده که کار وارونه شده است و چه باید کرد تا این نقیصه جبران شود؟ آیا گناه به گردن‌مدارس جدید است؟ اگر چنین باشد، در همه جای دنیا همین‌گونه مدرسه‌ها هست و ما در اصول تعلیم و تشکیل مدارس جدید از دیگران تقلید و پیروی کرده‌ایم. پس بایداین عیب و نقص‌در آن‌کشورها که مورد تقلید ما بوده نیز محسوس و آشکار باشد...**

– «چنین نیست به دلیل آنکه ایشان در راه علم پیش می‌روند و هر روز کشفی بر کشف‌های پیشین می‌افزایند و ما همچنان به حسرت‌و تعجب‌درایشان‌نگرانیم.»

**★ پس باید علت این واپس ماندگی را جای دیگر جست.**

– «می‌دانید، بسیاری از اصول نادرست هست که چون در ذهن‌ها جایگیر شد، هر قدر نقص و عیب آن آشکار باشد و هر چه از آن زیان برخیزد، به آسانی نمی‌توان جامعه را از پیروی آن بازداشت. گویی عادتی می‌شود که ترك آن موجب مرض است.

نمونه بارز این امر در کشور ما روشی است که در آموزش و پرورش پیش گرفته‌ایم. دبستان و دبیرستان و دانشگاه میسازیم‌بی‌آنکه بدانیم غرض‌ازاین موسسات چیست و کدام احتیاج کشور را برمی‌آورد.

هر سال با سرافرازی می‌گویند و گزارش می‌دهند که بر شمارهٔ فارغ‌التحصیلان دبیرستان‌ها افزوده‌اند. اما هیچ نمی‌اندیشند و نمی‌گویند که حاصل این‌پیشرفتی که مدعی آن هستند، چیست.

ما بارها معایب این روش تربیتی را گوشزد کرده‌ایم که فرهنگ ما محصولی تولید می‌کند که خود نمی‌داند چه فایده دارد وبه چه‌کار می‌آید.

روزگاری در این کشور هنوز آن قدر افرادی که

سواد مختصری داشته باشند و چهار عمل اصلی حساب را بدانند تا بتوانند خدمت‌های عادی اداری را انجــام بدهند وجود نداشت. دولت برای آنکه بتواند به اندازهٔ احتیاج خود کارمندان تحصیل کرده داشته‌باشد، جایزه و مزدی برای تحصیل معین کرد. گفتند شرط ورود به خدمت دولت داشتن گواهی‌نامهٔ تحصیل از فلان کلاس است.

سپس خواستند برای احتیاجات دیگــــر اداری و فرهنگی گروهی را به کسب معلومات بیشتری وادارند. قانونی گذراندند که‌هر کس سه سال در دانشگاه‌تحصیل کندو دانشنامه‌بگیرد باپایه‌ی‌سه‌بخدمت‌پذیرفته خواهد شد. علت این امر آن بود که اگر کسی پس‌از پــایان تحصیل متوسطه به خدمت درمی‌آمد در طی مدت سه‌سال مراحل اداری را طی می‌کرد و رفیقش که وقت خود را به کسب دانش مصروف داشته بود پس از پایان تحصیل خود را از همسالان و هم ردیفان خود عقب مانده می‌دید. در واقع پایهٔ بالاتری که به دارندگان تحصیل عالی می‌دادند، برای جبران عقب‌ماندگی ایشان ازدرجات‌اداری بود که طبعا بر اثر صرف وقت در دانشگاه‌حاصل‌می‌شد.

اما این نکات کم‌کم فراموش شد و عبارت «مزایای قانونی» که روی دانشنامه‌ها می‌نوشتند، امر را برهمه کس مشتبه کرد. پنداشتند که داشتن ورقه‌ای که حاکی از تحصیل در رشته‌ای باشد، حقی برای صاحب آن‌ایجاد می‌کند، حق آن که از کیسهٔ ملت بخورد و بر سر اومنت بگذارد که درس خوانده‌است. تاچه‌اندازه درخدمت به ملت و کشور به کار خواهد آمد، یا چگونه ثابت می‌شود که چنین شخصی برای خدمت مفیدتر خواهد بود، هرگز مطرح نشد همه باور کردند و یقین‌شان شد که ارزش وجودی‌یك‌آقای «لیسانسیه» بیشترازآقای دیگری است که این شان را نیافته است. پس صاحب ایــن

شان باید بیشتر پول بگیرد و بهتر زندگی کند و به درجات و مقامات بالاتری نائل شود.

این نکته آن‌قدر در نظر همه مسلم بود که هیچکس در پی آن برنیامد که در این باب شك کند و دلیلی برای اثبات آن بخواهد. کسی که «لیسانسیه» باشد، از ملت طلبکار است. شغل و کار و خدمت امر دیگری است که بعد باید مطرح شود. در درجهٔ اول حق مسلم این آقای لیسانسیه» را باید پرداخت... بس نیست که در آغاز ورود به خدمت پایهٔ سه یا چهار به او بدهند. بس نیست که او را به شغل‌های مهمتر بگمارند. باید چیزی هم بر این مزید کرد تا «آقای لیسانسیه» راضی بشود. بسیار خوب چاره آنست که «باجی» به او بدهند، این «باج» با عنوان مضحك و عجیب «حق لیسانس» به او عطا شد.»

**★ همهٔ این حقوق و مزایا ازآن ورقه ناشی می‌شد که این اشخاص در دست داشتند. دیگر کسی ازایشان امتحانی نمی‌کرد تا معلوم شودکه راستی چیزی آموخته‌اند یا نه...**

ــ «گفتگو از آن‌نبودکه آنچه آموخته‌اند برای‌خدمتی که انجام می‌دهند، سودمند هست یا نه؟ دستگاه اداری ما هرگز در پی آن نبود که ببینند این جوانان هر یك در کدام رشته تحصیل کرده‌اند و چه خوانده‌اند و برحسب اطلاعاتی که بدست آورده‌اند، برای انجام دادن چه شغلی صلاحیت دارند.

این روش دوفسادبزرك دراجتماع ما به‌بار آورد: یکی فساد فرهنگی و دیگری فساد اداری.

فساد فرهنگی آن بود که همه پنداشتند و یقین کردند که مقصد و غرض از تحصیل، گرفتن دانشنامه است و دانشنامه آن چنان چیزی است که به موجب آن می‌توان و باید از صندوق دولت پول گرفت. پس بهترین وسیلهٔ کسب معاش همین است. هر پدر و مادری که

فرزند خود را به‌دبستان می‌سپارد، هدفی جز آن ندارد که سرانجام نورچشم خود را از دانشگاه با یك‌دانشنامه بیرون بیاورد و به سر وقت صندوق دولت بفرستد که: یاالله! زودباش حق مرا بده! اما اینکه این فرزند عزیز چیزی بیاموزد یا نه، اصلا مطرح نیست. درس خواندن و دانش‌آموختن خود هیچ به کاری نمی‌آید. این‌ها تنها مقدمهٔ گرفتن آن دانشنامهٔ کذایی است که برات مواجب ماهانه است.

پس برای گرفتن «دیپلم» و «دانشنامه» وسایل آسان‌تر و عملی‌تر به‌کار آمد. تقلب در امتحان و رشوه دادن به معلم و تهدید او؛ جعل اسناد و خریدن اوراق تحصیلی همه وسایلی است که برای کسب آن ورقهٔ مبارکه به کار می‌آید. اما درس خواندن البته کار دشواری است و باید از آن چشم پوشید.

معلم در نظر جامعه کسی است که واسطهٔ رساندن این «خیر» است. نمره می‌دهد و حاصل نمرهٔ اودانشنامه و حقوق و پایهٔ اداری است. پس اگر از این مختصر کمك خودداری کند البته «بدجنس» و «خبیث» است، با آیندهٔ جوانان بازی می‌کند، خیر و صلاح شاگردان خود را در نظر نمی‌گیرد. باید او را به خطای خود آگاه کرد. چاره، تطمیع یا تهدید است و اگر باز هم به خرجش نرفت، باید آن بدجنس لعین را از پا درآورد.

پدر و مادر هم البته حق دارند که صلاح و توفیق فرزند خود را بخواهند، اینکه فرزندشان چه استعدادی دارد مورد بحث نیست، موضوع مهم این است که باچه وسیله آسانتر خواهد توانست زندگی کند. اکنون که «دانشنامه» مفیدترین وسیلهٔ کسب معاش است، بایدآن را برای نورچشم، به هر وسیله که ممکن باشد،تدارك دید. اگر در ایران دشواری‌هایی هست، اگر امتحانات ورودی دانشگاه با همهٔ آسانی راه ادامه تحصیل را بر بعضی از آن‌ها می‌بندد، چاره آنست که او را به «خارجه»

بفرستند. آنجا آموزشگاههایی هست که‌این قدر بی‌رحم‌و سختگیر نیستند. چندی در اروپا یا امریکا می‌ماند، هم گردش و تفریح می‌کند و هم وقتی که برگشت «تحصیل کردهٔ خارجه» خواهد بود و از صندوق ملت بیشتر طلبکار خواهد شد.

به این طریق، معدودی ازجوانان «بی دست و پـا» ممکن است واقعا درس بخوانند. آن‌ها هم پس از پایان تحصیل، همینکه دیدند چیزی بیشتر از همدرسان درس نخواندهٔ خود نیافته‌اند، بر عمر تلف کرده دریغ خواهند خورد.»

● اما فسادی که دردستگاه اداری مااز این سیاست فرهنگی به‌بار آمده این است که برای پیشرفت و ترقی، کوشش و حسن‌خـدمت شرط نیست. اگـر کسی «لیسانسیه» باشد، اگرچه موضوع ظاهری تحصیل او هیچ ربطی به نوع خدمتش نداشته باشد، راه تـرقی بیش‌اش باز است، و مبلغی هم «باج لیسانس» می‌گیرد آن دیگری که از این عنوان محروم مانده است، با هیچ کوشش و جدیتی نمی‌تواند این عقب‌ماندگی را جبران کند. پس کار کردن و خوب کار کردن شرط نیست.»

ـ «لیاقت به کاری نمی‌آید. عنوان لازم است والبته تدابیر و وسایل دیگر باید بر آن مزید شود.

سال‌هاست که ما با این سیاست فرهنگی و این سیاست اداری، هم فرهنگـ وهم ادارهٔ کشـور راضایع و فاسد کرده‌ایم. عیب و نقص این روش را هم بسیار کسان دریافته و گفته‌اند، و شاید اکنون دیگر از بس این معـانی تکـرار شده است، ذکر آن موجب مـلال بعضی از خوانندگان باشد. اما هنوز کسانی که مسئول کارها هستند گوش‌شان به این گفته‌ها بدهکار نیست. یـا نشنیده و یا نفهمیده‌اند. هنوز دنبـال همـان روش را میگیرند.

دکتر ناصر رحیمی

بحثی پیرامون :

# «اقتصاد آموزش» و برنامه «ریزی نیروی انسانی»

در فرایند تولید، با کمیت و کیفیتهای گوناگون و مختلف، نیروی انسانی یا «کار» عامل اساسی و تعیین‌کننده به حساب می‌آید. دخالت نیروی انسانی در امر تولید معمولا یا به صورت اعمال نتیجهٔ تفکر انسانها است و یا اشتراك مستقیم آنان و به هر حال قبل از دست زدن به هر نوع فعالیت تولیدی، اعم از کار یا خدمات و در هر مقیاس اعم از واحدهای کوچك تولیدی یا تولید در سطح شهر، منطقه و یا کشور نیروی‌انسانی رکن اصلی در امور مربوط به تمهید مقدمات تولیدتلقی می‌گردد. توسعهٔ اقتصادی و اجتماعی یك کشور درواقع نتیجهٔ کوششی است مستمر و همه جانبه در جهت‌ارتقاء سطح تولید از طریق به کار گرفتن کامل تمامی عوامل تولید از جمله نیروی کار. از سوی دیگر سرمایه های انسانی، به خاطر نقش ارزنده‌ای که دارند در هرنوع رشد، جزئی مهم از ثروت یك ملت و یا یك منطقه در هر وسعت و حجم به حساب‌می‌آیند و فرا ایستادگی اجتماعی و پیشرفت اقتصادی را به طریقی انکارناپذیر تابع قدرت و حدود آراسته بودن این نیروها به انواع شناختهای علمی و تکنولوژیك می‌کند. گام نهادن به سوی آینده‌ای که محتوای آن هدفهای توسعه باشد،لزوم

توجه به تقویت منابع انسانی را یادآوری می کند و ازآنجا که نایل آمدن به هدفهای رشد و توسعه چه در زمینهٔ اجتماعی و چه اقتصادی به وسیلهٔ انسانها و به معیت دیگر عوامل مورد نیاز امکان پذیر می‌گردد. طرح‌ریزان توسعه قبل از دست زدن به هر نوع اقدام به حجم موجود نیروی انسانی توجه می‌کنند و متعاقباً در پی محاسبهٔ نیروهای مورد لزوم برای طرحهای تولیدی و اقتصادی خود برمی‌آیند.

مسئله برآورد نیازهای نیروی‌انسانی در طی سالهای آتی به خاطر اهمیتی که دارا است در اغلب کشورها، اعم از توسعه یافته یا در حال‌توسعه، مورد توجه زیاد قرار گرفته است. علت اصلی این توجه را می‌باید بیشتر در امر وجود ارتباط مستقیم بین نیازهای نیروی‌انسانی از یك سو و برنامه‌ریزی آموزشی از سوی دیگر جستجو نمود. برنامه‌ریزی نیروی انسانی از جانب دیگر چگونگی بازار عرضه و تقاضای نیروی کار را تحت تأثیر قرار می‌دهد و بدین طریق با مطالعهٔ خطوط اصلی گرایشها در بخشهای مختلف اقتصادی، کیفیت اقداماتی که می‌باید مآلا به برقراری موازنه بین نیازها و عرضهٔ نیروی انسانی منجر شود، بررسی می‌کند. برنامه‌ریزی نیروی انسانی در واقع یکی از جنبه‌های‌مربوط به پیش‌بینی در زمینهٔ بررسی‌های اقتصادی و یکی از ارکان برنامه‌ریزی توسعهٔ اقتصادی به‌شمار می‌آید و طبیعی است که صحتو دقت پیش‌بینیها در حیطهٔ‌علوم اجتماعی و اقتصادی منوط به این است که داده‌های آماری و اطلاعاتی که زیربنای این نوع محاسبات و بررسیها را تشکیل می‌دهد تاحد امکان از کمال و سلامت برخوردار باشد.

برنامه‌ریزی نیروی انسانی به عنوان یکی از ارکان مهم برنامه‌ریزی توسعهٔ اقتصادی و اجتماعی معمولا در

سطح ملی انجام می‌پذیرد، بدین معنی که برنامه‌ریزان توسعهٔ اقتصادی با توجه به ضوابط و اطلاعات معین، چون وضع موجود نیروی انسانی در بازار کار، ترکیب تحصیلی سنی، جنسی این نیرو، توزیع جغرافیایی و توزیع برحسب بخشهای اقتصادی، ضریب پیش‌بینی‌شدهٔ توسعهٔ اقتصادی، میزان حجم سرمایه‌گذاری در هر بخش اقتصادی کشور اعم از کشاورزی، خدمات و یا صنعت متأثر از اولویتهای معین شده، تقسیم میزان سرمایه‌گذاری بین بخشهای عمومی و خصوصی، کمبود یا زیاد-بودهای نیروی کار در سطوح و زمینه‌های مختلف، میزان اشتراك زنان در بازار کار، ضریب ازدیاد جمعیت، نوع بهره بخشی کار در بخشهای سه گانه، ضرایب باز-نشستگی و خارج شدن از بازار کار و داده‌های دیگر، به پیش‌بینی کمیت و کیفیت نیروی انسانی درطی برنامهٔ عمرانی آتی مبادرت می‌کنند و از این رهگذر به انجام دادن محاسبات مربوط به رشتهٔ شغلی، زمینه تجربی، جنس، سطوح تحصیلی نیروی انسانی موفق می‌شوند. قابل یادآوری است که طبیعت برنامه‌ریزی نیروی‌انسانی می‌باید بلند مدت باشد. علت‌آن است که قسمت اعظم از نیازهای برآورد شده به نیروهای کار در طی‌سالهای آتی احتیاج به آموزش دارد و در مواردی این آموزش متجاوز از ۱۰ تا ۱۵ سال به طول می‌انجامد، بنابراین به‌موازات‌برنامه‌ریزی نیازهای‌نیروی‌انسانی‌درطرف‌تقاضا، باید به امر محاسبات در طرف عرضه نیز دست زد و دستور عملهای لازم را جهت ساختن و تربیت نیروهای مورد نیاز در رشته‌ها و سطوح مختلف به برنامه‌ریزان آموزشی ارائه نمود.

موازنهٔ عرضه و تقاضای نیروی انسانی و امکان‌پذیر ساختن جذب فرآورده‌های موسسات آموزشی در سطوح مختلف به وسیلهٔ بازار کار فقط در گرو وقوف بر کمیت

و کیفیت نیروی کار است.

برنامه‌ریزی نیروی انسانی در زمانی طویل مشخص‌کنندهٔ جهتهای توسعهٔ آموزش و پرورش در نظام‌آموزشی کشور در تمامی سطوح است و از آنجا که در امر محاسبات نیازهای آتی کشور، به عوامل متعدد موثر بر چگونگی تحولات اقتصادی و اجتماعی جامعه، توجه دقیق می‌شود، توسعه‌های آموزشی در مسیرهای منطقی و منطبق بر احتیاجات آتی انجام می‌پذیرد.

از سوی دیگر، در سطح ملی، نیازهای نیروی‌انسانی راه را بر رویشهای بی‌ثمر و قارچ‌گونهٔ موسسات‌آموزشی در بعضی از زمینه‌های غیرضروری سد می‌کند و برعکس توصیه‌های لازم را درجهت گسترش این‌موسسات در رشته‌ها و زمینه‌های دیگر صادر می‌نماید.

توجه به‌مطالب فوق روشن می‌دارد که برنامه‌ریزی نیروی انسانی با در نظر گرفتن انواع پایه‌های اطلاعاتی متنوع مورد نیاز امری است بسیار پیچیده ومشکل، معذلك اقتصاددانان با کمك انواع مدلهای ریاضی و کاربرد ابعاد تفکرات نو به انجام دادن این مهم و اذعان روزافزون به فایدتی که بر آن مترتب است، همت گمارده‌اند و امروز خطوط اصلی برنامه‌ریزی آموزشی و برنامه‌ریزی بازار اشتغال تابع برنامه‌ریزی‌نیروی انسانی شده است.

نیازهائی که از طریق برنامه‌ریزی نیروی انسانی به رده‌های مختلف نیروی کار در آینده اقتصاد یك‌کشور برآورد میشود، تعیین کننده خطوط اصلی برنامه‌ریزی آموزشی و مشخص کننده نحوه حرکت و آهنگ گسترش نظام آموزشی کشور از نقطه نظر کمی و محتوی این گسترش از نظر کیفی است. طبیعی است که کندروی نظام آموزشی در پاسخگوئی به نیازهای برآورد شده نیروی انسانی، کمبود نیروها را موجب میشود و متعاقباً

عدم توجه برنامه‌ریزان آموزشی به حدود و ثغور کمیتها و کیفیت‌های نیروی انسانی مورد نیاز، موجبات تولید مازاد بر احتیاج را فراهم میکند و در نتیجه مسائلی چون بیکاری، کم‌کاری، بیکاری پنهان جایدهی و جایگیری‌غلط و یا در آخر با اندکی مسامحه «فرار مغزها» را پدید می‌آورد و از آنجا که برهر نوع کوشش آموزشی در چارچوب اقتصاد ملی سرمایه‌گذاریهای گزاف مترتب است، عدم استفاده موثر از فرآورده‌های موسسات آموزشی نوعی اتلاف سرمایه و یا تقلیل میزان بهره‌گیری فرد و اجتماع به‌حساب می‌آید.

لازم به یادآوری است که‌بحث مفصل در زمینه‌اهمیت رده‌ها و سطوح مختلف نیروی انسانی مورد نیاز یك کشور که فرآورده‌های موسسات آموزشی و تربیتی هستند از حوصله این مختصر خارج است. معهذا توجه به این نکته ضروری است که آموزش و پرورش در ارتباط با نیازهای نیروی انسانی در چارچوب برنامه‌ریزی همه‌جانبه توسعه اقتصادی ـ اجتماعی حجمی‌نسبتاً عظیم از منابع مالی را به خود اختصاص میدهد. کافی است در مورد کشور خود ما، ایران، اشاره‌شود که‌میزان سرمایه‌گذاری در آموزش و پرورش از طرف دولت (یا سهم‌گیری آموزش وپرورش از بودجه کل کشور) پس از بودجه دفاعی بزرگترین نسبت را تشکیل میدهد وبه همین طریق درصدی نسبتا قابل توجه از درآمد ناخالص ملی ایران صرف تعلیم و تربیت می‌شود. توجیه چنین سرمایه‌گذاری و یا اینگونه بذل توجه دولت به امرآموزش و پرورش بعنوان فعالیتی انسان‌پرور، به خاطر روشن بودن اهمیت موضوع لزومی نمی‌یابد ولی قدر مسلم

آنست که حرکت چرخهای مملکت در هر زمینه بدست انسانهای توانا و آراسته به دانش و بینش زمان و واقف و آگاه به رسالت‌های ملی و فرهنگی امکان‌پذیر خواهد بود. آموزش و پرورش در ماموریت ویژه انسان سازی خود، آنچنان واجد ارج و اهمیت است که هر اندازه سرمایه‌های مادی و معنوی نیاز داشته باشد در پرداختن به آن و تامین منابع مورد احتیاجش تردیدی نمیتوان روا داشت. معهذا هر اندازه از منابع ملی که صرف آموزش و پرورش نیروی انسانی میشود، چون بهر صورت در خدمت پویایی اقتصادی جامعه قرار میگیرد شایسته است و خود از اصول و مبانی «اقتصادی» نیز مایه و پایه می‌گیرد. شاید بجا باشد که بدون غفلت از برشمردن اهمیت رعایت موازین اقتصادی در سرمایه‌گذاریهای مربوط به تعلیم و تربیت در سطوح ابتدائی، متوسطه فنی و حرفه‌ای و یا هرنوع‌دیگر فعالیت‌آموزشی، به‌سرمایه‌گذاری در آموزش و پرورش دانشگاهی که تحقیق و تتبع را نیز در بطن خود دارد و بالاتر از همه ماموریت تربیت نخبگان جامعه و رده‌های عالی نیروی انسانی را هدف غائی خود قرار می‌دهد از توجه خاصی برخوردار گردد. بهمین علت در این زمینه بحثی نسبتاً حساس مطمح نظر صاحبنظران آموزش و پرورش قرار می‌گیرد که ما از آن بعنوان «اقتصاد آموزش» بطور اعم و «اقتصاد دانشگاهی» بطور اخص نام می‌بریم. دراین مختصر شاید اشاره‌ای به یك بررسی‌مهم‌که بوسیله دو تن از اقتصاددانان برجسته امریکا بنامهای «هاربیسن» و «مایر» که حدود سال ۱۹۵۰انجام پذیرفت بی‌جانباشد. این دو محقق با بررسیهای علمی و مقایسه‌ای دربسیاری از کشورهای جهان در پی اثبات فرضیه‌ای بودند که بر

طبق آن بین غنای منابع انسانی یك جامعه (یعنی حـدود آراسته بودن افراد جامعه بـه زیورهای دانش و بینش و مهارت خاص) از یکسوی و حـدود و آهنگ تـوسعه اقتصادی و اجتماعی آن جامعه از سوی دیگـر ضریب همبستگی مثبت موجود است. چنین فرضیه‌ای پس از انجام یك سلسله بررسیهای مقایسه‌ای در بیش از ٦٥ کشور جهان مورد اثبات‌قرار گرفت. پیشرفت‌های تکنو-لوژیك که حاصل نوآوریهای علمی و فنی است انجام یك سلسله بررسیها و تحقیقات علمی را لازم مـی‌کند. این بـــررسی‌ها و تحقیقات علمی کـه نتـایـج آن در خدمت پیشرفت جامعه ملی و مآلا جامعه جهانی قـرار می‌گیرد بوسیله کسانی انجام می‌پذیرد که مهارتهای لازم را برای پرداختن به این مهم از نظام آموزش و پرورش حاکم دریافت نموده‌اند. بیهوده نیست که از مجموع مخارج تحقیقاتی دنیا، ۷۳ درصد به مصرف بررسیهائی می‌رسد که در ایالات متحده امـریکا، اتحاد جماهیـــر شوروی، فرانسه، آلمان غربی و ژاپن انجام میشود و ۸۱ درصد محققان جهان در آن شش کشور به امور تحقیقاتی اشتغال دارند.

در سال ۱۹٦۲ در دو کشور پیشرفته جهان یعنی امریکا و شوروی ٤ر۱۰ درصد نیروی انسانی شاغل، به کارهای تحقیقاتی اشتغال داشته‌اند و $\frac{2}{3}$ مردم نخبه و محقق جهان در سال‌مزبور در این‌کشورها فعال‌بوده‌اند. اهمیت این نسبت زمانی بیشتر میشود که گفته شود این دو کشور کمتر از ۱٤ درصد جمعیت کـره زمین را در خود دارند. کشورهای پیشرفته دیگر هم به‌تناسب، دارای نیروی فعال انسانی‌در زمینه‌تفحصات و پژوهش-های علمی هستند، در این زمینـه برآورد می‌شود کـه انگلستان دارای ۷۵۰۰۰ و آلمان غربی ٦۰۰۰۰ نفر محقق باشند. این ارقام رابطه مستقیم بین قدرت تحقیقاتـی و

قدرت سیاسی و اقتصادی کشور را بیان میدارد. کمیت و کیفیت این نیروی انسانی شاغل در نظام تحقیقاتی کشورهای صنعتی بسرعت در حال گسترش است به طوریکه در دهه ۷۰ـ۱۹٦۰ تعداد متخصصان کشور های توسعه یافته تا ۳ برابر فزونی یافته است. برای مثال فرانسه در سال ۱۹٦۰ حدود ۳۲۰۰۰ نفر محقق داشته است که این رقم در اوایل دهه ۷۰ به ۸۵۰۰۰ تن افزایش یافته است.

ارقام فوق همگی بیانگررابطه موجود بین غنای‌منابع انسانی کشورها و حدود پیشرفت اقتصادی و اجتماعی و سیاسی آنها است. از سوی دیگر میتوان بیان‌داشت که هر نوع حرکت بسوی قدرت بخشیدن به آن منابع، آهنگ پیشرفت و توسعه اقتصادیـ اجتماعی راتسریع خواهد نمود، بدیهی است که در امر انسان‌سازی بمعنی غنا بخشیدن به‌منابع انسانی زبده ونخبه، دانشگاهها و موسسات عالی آموزشی بزرگترین نقش را بعهده دارند. ایران در این میان به این مهم آگاهانه ارج بسیار نهاده، ارقام موجود در زمینه نظام آموزش عالی ایران در طی کمتر از ۲۰ سال به ۱۵ برابر رسیده است. طبیعی است که چنین جهشی، منابع مالی عظیمی را نیز بخود اختصاص داده است که بحث در باره کمیت و کیفیت آن در این مختصر نخواهد گنجید، معهذا، اصولی است که‌برنحوه‌این‌سرمایه‌گذاری، همانندهرنوع‌سرمایه‌ـ گذاری اقتصادی دیگر منطق و نظام خاص حاکم باشد تا امکان سوددهی معنوی و مادی را به جامعه بهتر فراهم سازد. در بحث از بهره‌بخشی سرمایه‌گذاری در آموزش عالی به سود جامعه و عامل تقویت‌کننده منابع انسانی عنوان اقتصاد دانشگاهی مطرح میشود.

بررسی متون رساله‌های کنفرانس‌های ارزیابی انقلاب آموزشی آشکارا نشان می‌دهد که موضوع ارتباط

آموزش و پرورش و اقتصاد ملی مورد توجه خاص است همچنین کرارا مسئله اقتصاد دانشگاهی با این مفهوم مطرح شده است که از منابع مالی و انسانی به کار رفته حداکثر بهره‌برداری به عمل آید. گرچه اشاراتی که به این مطالب شده است بیشتر در قالب اموری چـــون چگونگی توزیع اعتبارات و نحوهٔ‌تخصیص بودجه، محدود کردن سازمان اداری با استفادهٔ صحیح و همه‌جانبه از تجهیزات و بناهای دانشگاهی است. با وجود این چنین اشاراتی را می‌توان عوامل یادآوراین جنبهٔ مهم ازآموزش و پرورش به حساب آورد و توجه به آن رانشانهٔ اهمیتی دانست که مسئولان امر آموزش و پرورش در تمامـی سطوح آموزشی به مسئله ارتباط موجود میان اقتصاد و تعلیم و تربیت قائل شده‌اند. از مجموعه روابط‌موجود میان اقتصاد و آموزش و پرورش آنچه بیش از هرعامل دیگر اعتبار دارد، امر تربیت نیروی انسانی آزمـوده و مسئله برآورد نیازهای آتی کشور به افرادی است که باید بتوانند جوابگوی احتیاجات از طریق تـــوسعـــهٔ اقتصادی و اجتماعی سالهای آینده باشند. با این‌حساب کنفرانسهای ارزشیابی انقلاب آموزشی، امـــر اقتصاد آموزش را از دو دیدگاه متفاوت مورد مداقه قرار داده است که از آن میتوان تحت عنوان «اقتصاد درونـــی واحدهای آموزشی» و «آموزش و پرورش در ارتباط با اقتصاد ملی» نام برد.

در چارچوب اقتصاد درونی دانشگاهی بیشتر به‌آن دسته از مسائل پرداخته شده که توجه به آنها منجر به ارتقای سطح بازدهی کمی و کیفی واحدهای آمـوزشی می‌شود و در نتیجه امکان بهره‌گیری هر چه بیشتر از سرمایه‌گذاریهای انسانی و مالی را بـــه سود اقتصاد کشور فراهم می‌آورد.

عناوین اصلی طرح شده در متون کنـــفرانسهای

انقلاب آموزشی گذشته از این نظر عبارتنداز: توزیع اعتبارات و چگونگی آن، استفاده از وسایل سمعی و بصری و تجهیزات ضروری دیگر جهت صرفه‌جویی در منابع انسانی و مالی، جلوگیری از تورم موجود کادر اداری، استقرار روشهای مالی و حسابرسی صحیح و روشهای جدید مدیریت. در ضمن جهت ایجاد شرایطی که از یك طرف نظم منطقی اقتصادی رادر واحد آموزشی به وجود آورد و از طرف دیگر میان برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی کشور کیفیت و سرعت رشد واحد آموزشی رابطه به وجود آورد، مسئله تشکیل دفترها یا واحدهای طرح و برنامه‌ریزی مورد توجه خاص قرار گرفته و پیشنهادهای مربوط به ایجاد مقدمات‌تشکیل این دفترها چه از نظر اداری و مالی‌یا تربیت نیروهای مورد لزوم آن به کرات مطرح شده‌اند. در بارهٔ آنچه به‌دیدگاه دوم اقتصاد و آموزش و یا مفهوم وسیع رابطهٔ اقتصاد با آموزش و پرورش مربوط می‌شود کنفرانسهای‌ارزشیابی انقلاب آموزشی، همان گونه که قبلا بدانها اشاره شد، در ضمن تائید رابطهٔ مستقیم میان توسعهٔ اقتصادی و توسعهٔ آموزش وپرورش به‌مسئله تربیت نیروی انسانی و پیش‌بینی میزان تقاضای آن طی برنامه‌های عمرانی کشور اشاره کرده و جهات اصلی توسعهٔ موسسات آموزشی را به خصوص در سطح عالی موثر و متاثر از نیازهایی دانسته که می‌بایست با همکاری دستگاههای مسئول برنامه‌ریزی برای سالهای آتی برآورد شود. ضمنا مسئله تعیین سهم اعتباری و مالی آموزش و پرورش از درآمد ملی، اشتراك مساعی بخش خصوصی در امر سرمایه‌گذاری آموزش و پرورش، توصیه جهت ازدیاد سهم اعتباری تعلیم و تربیت و ارائه اولویت به این امر مورد اشاره قرار گرفته و تاییدات لازم را به‌خود اختصاص داده است.

در واقع در مقیاسی وسیع پرداختن به اقتصاد درونی دانشگاهی توجه به عوامل و اصولی را لازم می‌سازد که اهم آن ذیلا ارائه می‌شود:

۱ـ مدیریت دانشگاهها و موسسات آموزش عالی، به این معنی که با ادارهٔ صحیح واحد آموزشی امکانات بهره‌برداری از منابع مالی و انسانی صرف شده به طریقی منطقی فراهم آید و با صرفه‌جویی در مخارج غیر ضروری پرسنل و محدود کردن کادرهای اداری امر اختصاصی بودجه‌های مصوب را به امور مختلف در حد مطلوب تسهیل کند.

۲ـ با اعمال دقت و مراقبت در امر اختصاص اعتبارات تعلق گرفته به واحد آموزشی، پیاده کردن اصول مدیریت اداری و مالی، مددگیری از وسایل فنی، امکان بهره‌برداری از تجهیزات ساختمان و بناهای موجود در واحد آموزشی به‌طریقی صحیح فراهم می‌آید و از این‌رهگذر واحدآموزشی قدرت جذب‌دانشجویان بیشتر را به دست می‌آورد و بالنتیجه به ارتقای سطح بازدهی کمی و کیفی خود موفق می‌شود.

۳ـ توجه به ضوابط مقبول و معقول چون نسبت استاد به دانشجو، نسبت فضا به دانشجو، نسبت آزمایشگاه و کارگاه به دانشجو، نسبت کتاب و فضای کتابخانه به دانشجو، امکانات بهبود کیفیت آموزش را که می‌بایست تواما با تحول برنامه‌های درسی پیش نظر باشد فراهم می‌آورد.

٤ـ اقدامات مربوط به امور رفاه دانشجویان، ورزش، خوابگاه، بورس و وام و فعالیتهای مشابه، محیطی مناسب را جهت رشد فکری و روحی دانشجو در درون واحد آموزشی فراهم می‌آورند و ادامهٔ‌تحصیل را با نتیجه‌ای رضایت‌بخش ممکن می‌سازند.

۵ـ تجدید نظر و بهسازی مستمر برنامه‌های

درسی، برخورداری از نظام آموزشی منطقی و کارآمد و ضوابط آموزش و پرورش مورد قبول، و اعمال‌مدیریت مالی و اداری صحیح، افت تحصیلی را در داخل واحد آموزشی به حداقل ممکن تقلیل می‌دهند.

٦ـ بذل توجه به اقدامات فوق ورعایت آنها منجر به پایین آمدن قیمت تمام شده یا هزینه سرانه سالانه و فارغ‌التحصیلی واحد آموزش عالی می‌شود و از این طریق در عین حفظ موازین آموزش و پرورش موردنظر، موسسهٔ آموزش عالی به هدف اقتصاد درونی خود که غایت مطلوب هر نوع بهره‌برداری از سرمایه به کاررفته است‌نایل می‌آید.

نکات فوق روشن‌می‌کند که‌مفهوم اقتصاد دانشگاهی که مورد توجه قرار گرفته است، بیشتر تابع عنوان «اقتصاد درونی دانشگاهی» است که قبلا بدان اشاره شد. حال اگر هدفهای مربوط به برخورداری از اقتصاد بارور دانشگاهی در موسسات آموزشی کشوررا مشخص شده انگاریم و در پی ارزیابی‌چگونگی رعایت اصول آن و تقویم نتایج حاصل از پیاده شدن آن اصول برآییم اجرای طرحهای پژوهشی چندی را لازم می‌دارد که اعمال کامل آن می‌بایست بر عهدهٔ آینده نهاده شود.

در بررسی مسائل مربوط به رابطهٔ اقتصاد ملی با آموزش و پرورش مواضیع بیشماری مورد نظر قرار می‌گیرند که ازمهمترین آنهامی‌توان مسئله تامین نیروی انسانی مورد نیاز کشور، میزان بازدهی اقتصادی سرمایه‌گذاری در آموزش، چگونگی تعیین سهم آموزش و پرورش از بودجه یا درآمد ملی و مسائل دیگر را نام برد. در امر محاسبات مربوط به هزینه‌های سرانه و فارغ‌التحصیلی آموزش در سطوح مختلف به طور اعم و سطح عالی به طور اخص و تعیین میزان بازدهی‌اقتصادی سرمایه‌گذاری در این راه به بررسی چگونگی افت‌التفاتی

بسزا می‌شود. افت چنانچه در طی دوران تحصیل مورد نظر باشد، افت درونی نامیده می‌شود که مراد از آن تکرار سالهای تحصیلی، تغییر رشتهٔ تحصیلی، مرگ و میر در حین تحصیل یا ترك تحصیل است و چنانچه پس از تحصیلات مطرح باشد، افت اجتماعی نام می‌گیرد. منظور از افت اجتماعی در این بحث عدم اشتغال فارغ‌التحصیلان رشته‌های دانشگاهی به مشاغل و تخصصهایی است که برای آن تعلیم دیده‌اند (جایدهی و جایگیری غلط) جذب نشدن در بازار کار (چون اشتغال زنانِ دانشگاه دیده) و سرانجام مهاجرت شایستگیها یا فرار مغزها.

در زمینهٔ عدم اشتغال فارغ‌التحصیلان دانشگاهی به مشاغل و تخصصهایی که برای آن تعلیم دیده‌اند، پژوهشهای پراگنده و ضمنی چندی انجام یافته است. با وجود این به علت محدود بودن دامنهٔ تحقیق، ارقام مسجلی را نمی‌توان ارائه داد. آنچه در این باره می‌توان ذکر کرد، این است که جایدهی و جایگیری غلط با این مفهوم بیشتر مبتلابه فارغ‌التحصیلان رشته‌های ادبیات، علوم انسانی، علوم اجتماعی، حقوق، کشاورزی و دام‌پزشکی است، و در این میان فارغ‌التحصیلان رشته‌های زبان خارجی، حقوق و ادبیات بیشتر از رشته‌های مشابه معمولا جذب مشاغلی می‌شوند که مستقیما با آموخته‌های تخصصی و دانشگاهی آنان مرتبط نیست. از طرف دیگر تمایلی که فارغ‌التحصیلان دانشگاهی در روی آوری به بخش دولتی و مشاغل اداری دارا هستند آنان را در عین برخورداری از تخصص و مهارتهای فنی و علمی، که لازمه‌اش کار در کارخانه، مزارع یا آزمایشگاه است، به پشت میزهای اداری می‌کشانند و از این طریق میزان افت اجتماعی را فزونی می‌بخشند. در هر حال این دو نوع افت که مورد بحث قرار گرفت از نظر اقتصادی زیانشان

به مراتب کمتر از افتی است که شاید تمامی مردم جهان آن را به نام «فرارمغزها» می‌شناسند. این مفهوم دیر آشنا، که حتی سازمانهای بین‌المللی را هم به طور جدی به خود مشغول داشته است، از دیدگاه اقتصاد آموزش مبین زیانی است که به یك کشور ازطریق از دست دادن فارغ‌التحصیلان نخبهٔ دانشگاهی خود وارد می‌شود و نشان‌دهندهٔ منفعتی است که به کشورهای جاذب این افراد ارزانی می‌شود.

محدود کردن دامنهٔ اهمیت مسئله فرارمغزها به آن دسته از دانشمندان، پزشکان و مهندسان که پس از خروج از کشور و اقامت در یك کشور دیگربه مملکت خویش باز نمی‌گردند روشن می‌کند که‌می‌توان بااستفاده از محاسبات ریاضی و با در دست داشتن رقم افرادی که هر سال به قصد اقامت در کشوری دیگر جلای وطن می‌کنند زیان اقتصادی مستقیمی را که متوجه آن کشور می‌شود، محاسبه کرد. در بارهٔ علل فرارمغزها با وجود پژوهشهای متعددی که در مقیاسهای ملی، منطقه‌ای و بین‌المللی به عمل آمده هنوز نتایج قاطع به دست داده نشده است. قدر مسلم این است که فرارمغزها تابع مجموعه‌ای از عوامل است که در راس آنها انگیزه‌های مالی، اجتماعی و سیاسی قرار دارد. علت دیگری که در مورد فرارمغزها از کشورهای در حال توسعه بیشتر صادق است و هنوز در قبول‌و یا ردآن میان صاحبنظران اتفاق رای نیست، مسئله «سرریزشدن مغزها» است. برطبق این نظریه هرگاه دانشگاهها زاید بر احتیاجات نیروی انسانی کشور توسعه یابند و اقتصاد کشور قدرت کارآفرینی و بازار اشتغال قدرت جذب فارغ‌التحصیلان را نداشته باشد آنان به طور طبیعی جذب بازارهایی می‌شوند که خریدار تخصص و مهارتهای اندوخته شدهٔ آنها است. کشورهای از دست دهنده یا

دافع مغزها از طریق از دست دادن صلاحیتهای خود دچار زیان مستقیم و غیر مستقیم اقتصادی می‌شوند، زیان غیر مستقیم به این معنی که قدرت علمی، فنی و تولیدی خود را از طریق از دست دادن نیروی انسانی آزموده تضعیف می‌کنند و زیان‌مستقیم اقتصادی به‌این معنی است که خروج هر مغز نخبه از مرز به منزلهٔ خروج حجمی از ثروت موجود در آن کشور به شمار می‌آید. میزان این زیان در بعضی مواقع آن قدر زیاد است که معادل چندین برابر کمکهای بلاعوضی‌می‌شود که کشورـ های در حال توسعه از کشورهای توسعه‌یافته جاذب مغزها دریافت می‌کنند. اگر در تعیین ارزش فارغ‌ـ التحصیلان دانشگاههای ایران از نظر صرف اقتصادی‌از نتایج مطالعه‌ای که در واحد اقتصاد آموزش و بررسی‌ـ های نیروی انسانی موسسهٔ تحقیقات و برنامه‌ریزی علمی و آموزشی انجام یافته استفاده شود معلوم می‌ـ گردد که برطبق این محاسبه قیمت تمام شده یك پزشك برای دولت به‌طور متوسط ۱۱۲۵۰۰۰ ریال (فقط شامل مخارج جاری دانشکدهٔ پزشکی و بدون محاسبه مخارجی که از طریق ارائهٔ خدمات درمانی و بهداشتی به مردم شهر داده می‌شود و مخارج سرمایه‌ای شامل تجهیزات آزمایشگاهها و ساختمان) و مخارج شخصی معادل ۱۲۷۵۰۰ ریال وعدم‌النفع معادل ۶۶۰۰۰۰ ریال‌و درآمد ازدست رفته آتی‌معادل ۲٫۱۰۰٫۰۰۰ ریال‌شده‌است‌ودر مجموع، از دست دادن یك طبیب ایرانی به سود کشورـ های جاذب مغزها حدود ۵۳٫۰۰۰ دلار (معادل چهار میلیون و دویست و هفتاد هزار ریال) کشور را دچار زیان خواهد ساخت. روش محاسبهٔ فوق‌الذکر در مورد محاسبه ارزش اقتصادی مهندسان با در نظر گرفتن‌چهار جزء تشکیل دهندهٔ ارزش رقم ۳۶٫۵۰۰ دلار (معادل سه میلیون ریال) را به دست خواهد داد.

مهاجران دانشمند و مهندس و پزشک ایرانی در طی سالهای گذشته هنوز بر کارشناسان پوشیده است نمی‌توان به طور قطعی میزان خسرانی که از این راه‌به اقتصاد فعلی و آتی کشور تحمیل می‌شود محاسبه کرد و به‌هر تقدیر بنابرآمار وارقامی که فقط درموردیکسال ۱۹۶۸ و تنها در مورد یکی از چند کشور جاذب مغزها یعنی ایالات متحده امریکا در دست داریم، گفته شده است که در این سال میزان زیان ما بدین لحاظ از ۲۰ میلیون دلار متجاوز است.

و اما گفتنی است که پدیده فرار مغزها، خاصه در یکی دو سال اخیر درکشور ما روبه‌افول داشته وحتی معکوس شده است، تا جائیکه گروهها گروه از دانش‌آموختگان ایرانی مقیم خارج روی به وطن نهادند و بدیهی است این‌نکته خودبه پژوهش‌هائی که براین زمینه صورت می‌گیرد، بعد تازه‌ای می‌بخشد ومسئولان امر را در مقابل این پژوهش قرار میدهد تا بتوانند بیش از پیش درجذب مغزهای ایرانی به داخل کشور اقدام نمایند و از این باب کمک شایسته‌ای به تجهیز نیروی انسانی لازم در راه توسعه ملی بشود.

م. فرخ

# ویژگیهای اجتماعی، اقتصادی جمعیت زنان کشور

## خصوصیات دموکرافیك زنان کشور

مقایسه روند داده‌های آماری سال ۲٤۱۵ تا۲۵۳۰ این واقعیت را روشن میسازد که جمعیت زنان از رشد قابل ملاحظه‌ای برخوردار است و تعداد آنـان از ۳ر۹ میلیون نفر در سال ۲۵۱۵ به ٤ر۱۲ میلیون نفر درسال ۲۵۲۵ بالغ گردیده است. بموجب نتایج آمارگیری نیروی انسانی سال ۲۵۳۱ جمعیت کل کشور بالغ بر ۲٦ر۲۹ هزار نفر بوده است که از این تعداد ۲ر۱٤ میلیون نفر زن و ۳ر۱۵ میلیون نفر مرد بوده‌اند. بعبارت دیگـر اینکه ٤۸٪ از جمعیت کل کشور را زنان تشکیل می‌دهند. از کل زنان کشور ٤۳٪ در مناطق شهـری و ۵۷٪ در مناطـق روستائی ساکنند. به بیان عددی ۱٤٤ر٦ هزار نفر در شهرها و ۰٦ر۸ میلیون نفـر در روستاها بسر میبرند.

درآمارگیری نمونه‌ای نفوس‌درسال ۲۵۲۷ پیش‌بینی گردیده است که تا پایان برنامه پنجم عمرانی تعـداد جمعیت زنان به ۸ر۱۳ میلیون نفر بالغ خـواهـد شد جدول شماره ۱ جمعیت گروههای مختلف سنی زنـان را در سالهای ۲۵۱۵ تا ۲۵۳۰ نشان میدهد.

جدول شماره ۱ — جمعیت برحسب جنس ـ سن و منطقه — واحد به هزار

| گروههای سنی | مرد و زن | مرد: کل جمعیت | مرد: شهری | مرد: روستائی | زن: کل جمعیت | زن: شهری | زن: روستائی |
|---|---|---|---|---|---|---|---|
| کلیه سنین | ۲۹۵۲۶ | ۱۵۳۲۰ | ٦٤۸۳ | ۸۸۳۷ | ۱٤۲۰٦ | ٦۱٤٤ | ۸۰٦۲ |
| ۰ـ ٤ ساله | ٤٦۷۹ | ۲۳۵۸ | ۸۹۵ | ۱٤٦۳ | ۲۳۲۱ | ۸٦۱ | ۱٤٦۰ |
| ۵ـ۹ ساله | ٤۷۲۲ | ۲۵۱۰ | ۹۳۳ | ۱۵۷۷ | ۲۲۱۲ | ۸۸٦ | ۱۳۲٦ |
| ۱۰ـ ۱٤ ساله | ٤۰٦۷ | ۲۲۲۰ | ۹۷۱ | ۱۲٤۹ | ۱۸٤۷ | ۸۹۷ | ۹۵۰ |
| ۱۵ـ ۱۹ ساله | ۳۰۵٤ | ۱۵۸۰ | ۷٦۱ | ۸۱۹ | ۱٤۷٤ | ۷۳۱ | ۷٤۳ |
| ۲۰ـ۲٤ ساله | ۲۱٦۱ | ۱۰۱۳ | ٤۷۹ | ۵۳٤ | ۱۱٤۹ | ۵٤۳ | ٦۰٦ |
| ۲۵ـ۲۹ ساله | ۱۸۸۰ | ۸۸۰ | ٤۱۷ | ٤٦۳ | ۱۰۰۰ | ٤۰۱ | ۵۹۹ |
| ۳۰ـ۳٤ ساله | ۱٦۳۸ | ۷۸٤ | ۳۵۹ | ٤۲۵ | ۸۵٤ | ۳۵۳ | ۵۰۱ |
| ۳۵ـ۳۹ ساله | ۱۱۷۲ | ۸٤۱ | ۳٦۱ | ٤۸۰ | ۸۳۱ | ۳٦۱ | ٤۷۰ |
| ٤۰ـ٤٤ ساله | ۱۳۸۲ | ۷٤٤ | ۳۲٤ | ٤۲۱ | ٦۳۸ | ۲۷۹ | ۳۵۹ |
| ٤۵ـ ٤۹ ساله | ۱۱٦۲ | ٦٤۸ | ۲٦۸ | ۳۸۰ | ۵۱٤ | ۲۳۰ | ۲۸٤ |
| ۵۰ـ ۵٤ ساله | ۹۵۲ | ۵۲۹ | ۲۲٦ | ۳۰۳ | ٤۲۳ | ۱۸٤ | ۲۳۹ |
| ۵۵ـ۵۹ ساله | ۵٤٦ | ۲۸۹ | ۱۲۸ | ۱٦۱ | ۲۵٦ | ۱۲۲ | ۱۳۵ |
| ٦۰ـ ٦٤ ساله | ٦٤٤ | ۳٦٤ | ۱۳۲ | ۲۳۲ | ۲۸۰ | ۱۱۸ | ۱٦۳ |
| ٦۵ ساله و بیشتر | ۹٦۷ | ۵٦۰ | ۲۲۹ | ۳۳۱ | ٤۰۷ | ۱۷۹ | ۳۲۸ |

## ۱ـ ترکیب سنی زنان

گروه سنی زنان ۰ـ۱٤ ساله در فاصله سالهای ۲۵۱۵ـ۲۵۲۵ از ۱ر٤۲ درصد حدود ۷ر٤۵٪ از کل جمعیت زنان را بخود اختصاص داده است این رقم نمایانگر هر چه جوانتر شدن جمعیت زنان است. آمارـگیری نیروی انسانی در سال ۲۵۳۱ میگوید ٤۵٪ زنان در گروه سنی ۰ـ۱٤ ساله ـ ۵۲٪ در گروه ۱۵ـ٦٤ ساله و ۳٪ در سنین ٦۵ ساله ببالا قرار دارند. (جدول شماره ۲)

با افزایش مراقبتهای بهداشتی و کم شدن میزان مرگ و میر. نرخ طبیعی جمعیت زنان بالا رفته ومیانگین سنی آنان پائین آمده است.

در سال ۲۵۲۵ میانگین سنی‌زنان شهرنشین۳ر۲۲٪ و زنان روستانشین ۹ر۲۱٪ بوده است و این نیز دلیلی دیگر بر جوانی جمعیت زنان کشور است نتیجه بحث تا اینجا اینست که تامین امکانات بهداشتی، آموزشی و اشتغال از ضروریات برنامه‌ریزی است.

در فاصله سالهای ۲۵۱۵ـ ۲۵۲۵ نسبت جنسی جمعیت بسود زنان تغییر کرده است در سال ۲۵۲۵ در برابر هر ۱۰۰ نفر زن ٤ر۱۰۷٪ مرد بوده، حال آنکه در سال ۲۵۳۰ در برابر هر ۱۰۰ نفر زن ٦ر۱۰٤ نفر مرد قرار داشته‌اند.

## ۲ـ میزان شهرنشینی زنان

تعداد زنان شهرنشین کشور از ۹ر۲ میلیون نفر در سال ۲۵۱۵ به ۷ر٤ میلیون نفر در سال ۲۵۲۵ و ۳ر۵ میلیون نفر در سال ۲۵۲۷ و بالمآل ۸ر۵ میلیون نفر در سال ۲۵۳۰ افزایش یافته است. براساس محاسبات مرکز آمار ایران تا پایان امسال جمعیت زنان

جدول شماره ۲
جمعیت زنان مناطق شهری برحسب گروههای سنی در سالهای مختلف

| گروه سنی | سرشماری ۲۵۱۵ | سرشماری ۲۵۲۵ | نمونه‌گیری ۲۵۲۷ | نمونه‌گیری ۲۵۳۰ |
|---|---|---|---|---|
| کلیه سنین | ۲۸۸۳ | ٤٦٩٨ | ٥٢٧٦ | ٥٨٠٦ |
| ۰ـ٤ ساله | ٤٥٤ | ۷٥۸ | ۸۰۲ | ۸۹۱ |
| ٥ـ۹ ساله | ٤۱٥ | ۷۳۰ | ۷۹۷ | ۸۷٦ |
| ۱۰ـ۱٤ ساله | ۲۹۷ | ٦۰٤ | ۷۱۲ | ۸۱۸ |
| ۱٥ـ۱۹ ساله | ۲٥٥ | ٤٥۸ | ٥٥۹ | ٦٤۹ |
| ۲۰ـ۲٤ ساله | ۲٦۷ | ۳٦۸ | ٤۳۳ | ٤۷٦ |
| ۲٥ـ۳٤ ساله | ٤۳٥ | ٦۲۷ | ٦۷۰ | ۷۳۸ |
| ۳٥ـ٤٤ ساله | ۲۷٦ | ٤۷۹ | ٥٦٥ | ٦۱٤ |
| ٤٥ـ ٥٤ ساله | ۲۳٤ | ۳۰۱ | ۳٤۳ | ۳٦۹ |
| ٥٥ـ٦٤ ساله | ۱٤٤ | ۲۰۹ | ۳۲۱ | ۲۰۱ |
| ٦٥ ساله و بالاتر | ۱۰٦ | ۱٦٤ | ۱۷٤ | ۱۷٤ |

در مناطق شهرنشین به ۷ میلیون نفر خواهد رسید.

درفاصله‌سالهای ۲۰۱۵ـ۲۰۲۵ رشدمتوسط جمعیت زنان‌به‌میزان ۹ر۲٪ بوده‌است درمناطق شهری متوسط رشد سالانه آن ۵٪ و در مناطق روستائی ۸ر۱٪ بوده است. افزایش نسبی جمعیت زنان در مناطق شهری ۹ر۶۲٪ و در مناطق روستائی ۳ر۲۰٪ بوده است.

نسبت شهرنشینی زنان از ۳۱٪ در سا ل۲۰۰۵ به ۳۸٪ در سال ۲۰۲۵ و ۴۲٪ د رسال ۲۰۳۰ افـــزایش یافته است از جمله دلایل بارزافزایش میزان شهرنشینی زنان توسعه کمی و کیفی مناطق شهری و مهاجـــرت روستائیان به شهرها است.

داده‌های آمارگیری نمونه‌ای سال ۲۰۲۳ میگویـــد ٤ر٦٤٪ زنان به تبع خانواده و ۳۳٪ مهاجران اصلی بوده‌اند.

## ۳ـ وضع سواد در جامعه زنان

در سال ۲۰۲۷ بالغ بر ۱ر۲۲٪ از زنان کل کشور با سواد بوده‌اند نسبت با سوادی در سال ۲۰۳۰ بـــه ۳ر۲٦٪ رسیده و پیش‌بینی میشود که تا پایان امسال به ۹ر۳۲٪ برسد. میزان باسوادی زنان جامعه شهری در ۲۰۳۰، ٤ر٤۹٪ بوده و برآورد شده است‌تاپایان‌سال جاری به ٤ر٦٤٪ افزایش یابد. در جامعه روستائی ۹٪ در سال ۲۰۳۰ با سواد بوده‌اند. در سال ۲۰۳۰ توزیع زنان با سواد ۷ر۸۱٪ در جامعه شهری و ۳ر۱۸٪ در جامعه روستائی بوده است.

رشد متوسط سالانه سواد زنان شهری ۲٪ وزنان روستائی ٤٪ بوده است وبرآورد شده‌است‌که تاپایان برنامه پنجم عمرانی کشور (پایان سال جاری) میزان با سوادی زنان در گروه سنی ۷ـ۹ ساله به ۱ر۵۷٪ و

جدول شماره ۳

مقایسه درصدافزایش‌جمعیت زنان با درصد افزایش میزان با سوادی در مناطق شهری

| گروه سنی | جمعیت | باسواد | جمعیت | باسواد |
|---|---|---|---|---|
| | درصد افزایش در سال ۲۰۲۵ نسبت بسال ۲۰۱۵ | | درصدافزایش در سال ۲۰۲۷ نسبت بسال ۲۰۱۵ | |
| جمع ۷ ساله و بالاتر | ۶۱ر۰ | ۱۷۴ر۵ | ۸۳ر۸ | ۲۷۱ر۳ |
| ۷ــ۹ ساله | ۷۴ر۷ | ۲۰۷ر۴ | ۹۴ر۳ | ۲۳۹ر۳ |
| ۱۰ــ۱۴ ساله | ۱۰۳ر۲ | ۱۹۹ر۵ | ۱۳۹ر۷ | ۳۰۴ر۰ |
| ۱۵ــ۱۹ ساله | ۷۹ر۲ | ۲۱۸ر۸ | ۱۱۸ر۹ | ۳۳۳ر۰ |
| ۲۰ــ۲۴ ساله | ۳۷ر۸ | ۱۷۶ر۸ | ۶۱ر۹ | ۲۷۵ر۵ |
| ۲۵ــ۳۴ ساله | ۴۴ر۳ | ۱۰۷ر۹ | ۵۴ر۲ | ۱۷۹ر۸ |
| ۳۵ــ۴۴ ساله | ۷۳ر۲ | ۱۹۴ر۹ | ۱۰۴ر۴ | ۳۰۸ر۲ |
| ۴۵ــ۵۴ ساله | ۲۸ر۸ | ۱۷۶ر۷ | ۴۶ر۶ | ۲۸۷ر۲ |
| ۵۵ــ ۶۴ ساله | ۴۵ر۳ | ۱۰۸ر۷ | ۵۴ر۲ | ۱۷۱ر۶ |
| ۶۵ ساله و بالاتر | ۵۴ر۳ | ۷۴ر۵ | ۶۴ر۱ | ۱۲۴ر۲ |

در مردان همین گروه سنی به ۱ر۹۰٪ بالغ گردد.
جدول شماره ۳ نشان میدهد که میزان سواد زنان گروههای مختلف شهرنشین روبه‌افزایش است.
در یکی از نشریات مرکز آمار ایران بنام دگرگونی‌های اقتصادی، اجتماعی زنان ایران در شناخت رابطه میان سواد و جمعیت در گروه زنان ذکر شده است که افزایش میزان باسوادان سریع‌تر از افزایش جمعیت زنان بوده است با عنایت باین نکته که میزان بیسوادی جامعه زنان از ۹۲٪ در سال ۲۵۱۵ به ۷۴٪ در سال ۲۵۳۰ کاهش یافته و پذیرش این اصل که سواد زیربنای آموزش فنی و حرفه‌ای و لازمه ارتقاء میزان مشارکت زنان در فعالیتهای اقتصادی است دومین نتیجه بحث مزبوراینکه برنامه‌سوادآموزی‌زنان بایدبااقدامات بنیادی و اصولی‌تری دنبال شود. کمبود مدارس محلی، فقر مالی، عدم علاقه و میل کافی و پاره‌ای سنتهای اجتماعی از دلایل اصلی و برتر بیسوادی‌زنان است.
رشدباسوادی میان‌زن ومردچندان تفاوتی‌ندارد ولی جدول شماره ۵ نشان میدهد که فاصله نسبت باسوادی بین آنها باقیست.
در سال ۲۵۳۰ از مجموع زنان دهساله ببالا تعداد ۱۳۱ر۲ هزار نفر دارای تحصیلات‌رسمی و ۱۳۵هزارنفر بدون تحصیلات رسمی بوده‌اند ونسبت زنان دارای تحصیلات رسمی در همین سال ۵ر۹٤٪ و در سال ۲۵۲۵، ۷ر۹٤٪ برآورد شده است.
نسبت زنان دارای تحصیلات رسمی به کل زنان با سواد دهساله ببالا در سال ۲۵۲۵، ۳٤٪ و برای مردان ٦ر۵۳٪ بوده است.
با وجودیکه این نسبت درجامعه زنان کمتر ازنسبت مشابه در گروه مردان است ولی آهنگ پیشرفت نسبت

جدول شماره ٤
میانه سنی زنان بر حسب منطقه

| مناطق | سال ۲۰۱۵ | ۲۰۲۵ |
|---|---|---|
| کل کشور | ۲۰ر۲ | ۱۷ر۱ |
| مناطق شهری | ۲۰ر٤ | ۱۷ر۷ |
| مناطق روستائی | ۲۰ر۱ | ۱٦ر۸ |

جدول شماره۵
نسبت سواد زن و مرد در سالهای ۲۰۲۵ و ۲۰۳۱

| سال | کل جمعیت | نسبت باسوادان | مرد جمعیت ٦ ساله و بیشتر | زن |
|---|---|---|---|---|
| ۲۰۲۵ | ۱۰۰ | ۲۹ر۷ | ٤۰ | ۱۸ |
| ۲۰۳۱ | ۱۰۰ | ۳۷ر۷ | ٤۸ر٤ | ۲٦ |

جدول شماره ٦ـ درصد افزایش دارندگان تحصیلات رسمی در سالهای ۲۰۱۵ و ۲۰۲۵

| مناطق | گروه‌سنی ۱۰ـ ۲٤ ساله | گروه‌سنی ۲۵ ساله‌وبیشتر |
|---|---|---|
| کل کشور | ۲۲۹ | ۱٤۹ |
| مناطق شهری | ۲۱۲ | ۲۵۳ |
| مناطق روستائی | ۳۸۲ | ۸٦ |

مذکور در جامعه زنان بیشتر است. رشد متوسط سالانه تحصیلات رسمی درکل جامعه زنان ۸ر۲۰٪ است و در مقایسه گروههای سنی مختلف این نتیجه عاید میشود که اغلب زنان تحصیلکرده در گروه سنی ۱۰ـ ۲٤ ساله قرار دارند.

جدول شماره ۷ نشان میدهد که توزیع جنسی محصلان در رشته‌های تحصیلی به گونه‌ایست که مشاغل به تقاضای بازار کار خاص پسران است.

آمار موسسات تکنولوژی نیز خاطرنشان میسازد که ۳ر۹۰٪ دانشجویان را پسران تشکیل داده‌اند. توزیع جنسی در سایر رشته‌های فنی نیز مشابه همین وضع است نتیجه اینکه در گزینش رشته‌های تحصیلی عالی هم قطب‌گرایی جنسی نمایان است در حالیکه با توجه به آمار سالهای اخیر در باره افزایش نرخ مشارکت دختران در آموزش رسمی و فنی و حرفه‌ای نسبت دختران دانش‌آموز از ۹ر۹٪ در سال تحصیلی ۲۵۲۰ـ ۲۵۲۱ به ۷ر۱۸٪ درسال تحصیلی ۲۵۳۰ـ۲۵۳۱افزایش یافته است.

## ٤ـ زنان در فعالیتهای اقتصادی

استنتاج از بحثهای قبلی این‌است که‌شمار بسیارزیادی اززنان‌دارای‌سوادو‌مهارت کافی نیستندوفعالیتشان‌درامور اقتصادی‌محدود است. سرشماری سال ۲۵۱۵ حکم‌می‌ـ نمایدکه تعداد ۵۷٦هزار نفر زن یابعبارت‌دیگرفقط۲ر۹٪ ازمجموع زنان‌دهسال‌ببالا ازنظراقتصادی‌فعالند. بموجب سرشماری سال ۲۵۲۵بالغ بر یك میلیون نفر زن و یا ۵ر۱۲٪ در فعالیتهای اقتصادی شریك بودند. آمارـ گیری نمونه سال ۲۵۲۷نشان‌میدهدکه۱ر۱میلیون‌نفربا نرخ ۱۲درصد فعال بوده‌اند، در سال ۲۵۳۰ میزان فعالیت جمعیت زنان ده ساله ببالای کشور به ۱ر۱۲٪

**جدول شماره ۷ـ نسبت جنسی دانش‌آموزان رشته های مختلف**

| سال تحصیلی | طبیعی | | ریاضی | | ادبی | | فنی | | جمع | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| | نسبت پسران | نسبت دختران | نسبت پسران | نسبت دختران | نسبت پسران | نسبت دختران | نسبت پسران | نسبت دختران | نسبت پسران | نسبت دختران |
| ۲۰۲۰ـ ۲۰۲۱ | ۷۶ | ۲۴ | ۹۸ر۵ | ۱ر۵ | ۷۱ر۸ | ۲۸ر۲ | — | ۱۰۰ | ۸۰ر۲ | ۱۹ر۸ |
| ۲۰۲۸ـ۲۰۲۹ | ۶۴ر۵ | ۳۵ر۵ | ۹۸ر۸ | ۱۰ر۲ | ۳۷ر۵ | ۳۷ر۵ | — | ۱۰۰ | ۲۹ر۹ | ۷۰ر۱ |

**جدول شماره ۸ـ شاخص جمعیت و اشتغال زنان در سال ۲۰۲۵**

| مناطق | شاخص جمعیت شاغل | شاخص(۱) جمعیت | درصد افزایش شاغلان (رشد خالص) |
|---|---|---|---|
| کل کشور | ۱۵۸ر۷ | ۱۳۷ر۰ | ۲۱ر۷ |
| مناطق شهری | ۱۶۵ر۲ | ۱۳۷ر۰ | ۲۸ر۲ |
| مناطق روستائی | ۱۵۵ر۶ | ۱۳۷ر۰ | ۱۸ر۶ |

۱ـ سال ۲۰۱۵ در این محاسبه ۱۰۰ فرض شده است.

رسید از مقایسه این ارقام نتیجه میگیریم کـــه در فاصله دهسال سرشماری حدود ۷ر۷۳درصد برمیزان فعالیتهای زنان کشور افزوده گردیده است.

در سال ۲۵۱۵ نرخ فعالیت زنان شهرنشین ۳ر۹٪ و زنان روستانشین ۲ر۹درصد بـــوده است در سال ۲۵۲۵ میزان مشارکت زنان شهرنشین در فعالیتـــهای اقتصادی تغییر زیادی نکرده ولی میزان فعالیت زنـــان روستانشین به ۲ر۱۴درصد افزایش یافته است. آمارـ گیری نمونه‌ای سال ۲۵۳۰ میگوید نرخ فعالیت زنان روستائی به ۷ر۱۵ درصد رسیده است لازم به توضیح است که نرخ فعالیت اقتصادی زنان روستائی بیش‌از این رقم است و در این مورد کم شماری هم شده‌است.

در آغاز برنامه عمرانی پنجم از جمعیت زنان‌دهساله ببالا حدود ۸ر۱۳درصد فعال بوده‌اند. پیش‌بینـــی شده است‌که تاپایان‌برنامه یعنی پایان سال‌جاری این‌رقم به ۲ر۱۵درصد افزایش یابد. جدول شماره ۱۰ نمـــودار تغییرات فعالیت زنان در سالهای اجرای برنامه عمرانی پنجم است.

نرخ فعالیت گروه سنی ۱۵ـ۱۹ ساله از ۱ر۱۲٪ در سال ۲۵۱۵ به ۵ر۱۵ درصد در ۲۵۲۵ رسیده است و در هر دو سرشماری میزان فعالیت افراد این گـــروه نسبت به سایرگروههای سنی زنان بالا بوده ولی بـــا گرایش بیشتر زنان به جذب در نظام آموزشی در سال ۲۵۳۰ بالاترین نرخ فعالیت اقتصادی زنان در گـــروه سنی ۲۰ـ۲۴ ساله متمرکز شده است. جدول شماره۱۲ سیر فعالیت زنان کشور را در سالهای مختلف نشان میدهد. تمرکز فعالیت در گروههای سنی در مناطـــق شهری و روستائی متفاوت است در سال ۲۵۲۵ گروه سنی ۲۰ـ۲۴ ساله بیشترین میزان فعالیت زنان را با نرخ ۱ر۱۲درصد در مناطق شهری بخود اختصاص‌داده

جدول شماره ۹ـ توزیع میزان اشتغال زنان کشور بر حسب گروههای سنی در سال مختلف

| گروه سنی | ۲۵۱۵ | ۲۵۲۵ | ۲۵۲۷ | ۲۵۳۰ |
|---|---|---|---|---|
| جمع ده ساله و بالاتر | ۱۰۰ر۰ | ۱۰۰ر۰ | ۱۰۰ر۰ | ۱۰۰ر۰ |
| ۱۰ـ۱۴ ساله | ۱۲ر۱ | ۱۹ر۶ | ۲۰ر۹ | ۱۹ر۷ |
| ۱۵ـ۱۹ ساله | ۱۴ر۹ | ۱۶ر۴ | ۱۷ر۹ | ۱۷ر۹ |
| ۲۰ـ۲۴ ساله | ۱۲ر۸ | ۱۲ر۶ | ۱۲ر۳ | ۱۴ر۴ |
| ۲۵ـ۳۴ ساله | ۲۲ر۰ | ۲۰ر۸ | ۱۹ر۱ | ۱۹ر۹ |
| ۳۵ـ۴۴ ساله | ۱۵ر۰ | ۱۵ر۵ | ۱۵ر۷ | ۱۴ر۶ |
| ۴۵ـ۵۴ ساله | ۱۲ر۴ | ۸ر۶ | ۸ر۴ | ۸ر۲ |
| ۵۵ـ۶۴ ساله | ۷ر۱ | ۴ر۳ | ۳ر۸ | ۳ر۱ |
| ۶۵ ساله و بالاتر | ۳ر۷ | ۲ر۱ | ۱ر۹ | ۲ر۲ |

است. جدول شماره ۱۳ میزان فعالیت اقتصادی زنان شهرنشین را در سالهای مختلف مشخص میسازد.

در فاصله دو سرشماری نیز با گرایش دختران به تحصیل در مدرسه، میزان فعالیت زنان روستانشین‌در گروههای سنی تغییراتی نموده است بطوریکه میـــزان فعالیت گروه سنی ۱۰ـ۱۴ ساله از ۴ر۸ درصد در سال ۲۵۱۵ به ۱ر۱۸ درصد در سال ۲۵۲۵ رسید ولـی در سال ۲۵۳۰ به ۹ر۱۶ درصد کاهش یافته است ولـي میزان فعالیت گروه سنی ۱۵ـ۱۹ ساله از ۳ر۱۳درصد در سال ۲۵۱۵ بـــه ۸ر۱۹ درصد در سال ۲۵۲۵ و ۸ر۲۰درصد در سال ۲۵۲۷ و ۲۲درصد در سال ۲۵۳۰ رسید.

### ۱ـ توزیع زنان در فعالیتهای اقتصادی

آمارها نشان میدهند که اکثریت زنان شاغـل در بخش صنعت متمرکزند بخش‌کشاورزی درمرحله‌دوم‌و رشته خدمات سومین‌بخش تمرکز خدمات زنان است.

آمارهای سازمان برنامه و بودجه نشان میدهند که در سال ۲۵۲۴، ۲۲ درصد از کل شاغلین زن در بخش کشاورزی، ۵۵درصد در بخش صنعت و ۱۸درصد در خدمات بکار مشغول بودند، در سال ۲۵۳۰ نزدیك به ۱۱درصد در بخش کشاورزی و ٦٤درصد در صنعت و ۲۲درصد در بخش خدمات کار میکردند رقم کل شاغلین زن از ۵۷۳۰۰۰ در سال ۲۵۱۳ به ۹۰۹۰۰۰ نفـر در سال ۲۵۲۳ و ۱۴۰۰۰۰۰ نفردرسال ۲۵۲۹ افزایش‌یافته است که طبق پیش‌بینی‌های انجام شده تا پایان برنامه پنجم عمرانی این رقم بالغ بر ۱۸۰۰۰۰۰ نفر خواهدشد.

در بررسی چگونگی جذب آنان بـه فعالیتهـــای گوناگون اقتصادی متذکر میشویم که برطبق بـــرآورد سازمان برنامه و بودجه از جمعیت ۱۲ سال ببــالای

جدول شماره ۱۰ــ زنان فعال طی برنامه پنجم

واحد به هزار

| جمعیت | سال ۲۵۳۱ | سال ۲۵۳۶ | تغییرات طی برنامه |
|---|---|---|---|
| جمعیت ده ساله و بالاتر | ۱۰۱۸۰ | ۱۱۹۶۲ | ۱۷۸۲ |
| جمعیت فعال | ۱۴۰۸ | ۱۸۱۷ | ۴۰۹ |
| نسبت فعالیت بکل جمعیت | ۱۳٫۸ | ۱۵٫۲ | ۱٫۴ |

شاغلان زن، ۰۰۰ر۵۰۰ نفر در بخش صنعت، ۰۰۰ر۸۵ نفر در کشاورزی و ۰۰۰ر۵۰ نفر در خدمات اداری و منشی‌گری و ۰۰۰ر۵۰ نفر در فروشندگی، تهیه‌پوشاك، آرایشگری، هتلداری و خدمات داخلی، حدود ۰۰۰ر۵۵ نفر در شغل آموزگاری جذب شده‌اند و فقط ۳۰۰ نفر از آنان در مشاغل مدیریت کار میکنند.

تراکم زنان در بخش صنعت بدین‌سان است: رشته‌های نساجی، صنایع الکترونیك، مواد غذائی، بسته‌بندی وتهیه پوشاك. (باتوجه به‌نقش آداب و رسوم وسنتها به عنوان یك عامل موثر در انتخاب و تعیین شغل) از جاذبه بیشتری برخوردارند، باید اضافه‌نمود که چرخ صنایع روستائی مانند قالیبافی وصنایع دستی غالبا توسط زنان بحرکت در می‌آید، ولی با مهاجرت روستائیان به شهرها هر چند که زنان عامل تبعی در مهاجرت هستند ولی پس از اسکان در شهرهابیشتربه جذب در صنایع گرایش میبابند.

دومین بخشی که بالاترین رقم زنان شاغل را بخود اختصاص داده است بخش خدمات است: مشاغل منشیگری، امور دفتری، فروشندگی در مغازه‌های بزرك غالبا ویژه زنان است.

سومین بخش، مشاغل آموزشی است. درسال ۲۵۳۳ ۱۲درصد از تعداد کل دانش‌آموزان تربیت معلم، زن بوده‌اند، در حالیکه اکنون در حدود ۵۰درصد از معلمین این قبیل مدارس را زنان تشکیل میدهند، بیش از ۵۰٪ آموزگاران مدارس ابتدائی و یك سوم آموزگاران دوره‌های راهنمائی و متوسطه را زنان تشکیل میدهند.

در تفسیر گزینش شغلی زنان باید یادآور شد که ماهیت بعضی‌از مهارتها نیز قابلیت جذب بیشتری را برای نیروی کار زن فراهم میکند، مانند پرستاری و کادر کمك پزشکی، در این چند سال با توسعه فعالیت

**جدول شماره ۱۱ـ مقایسه میزان فعالیت زنان ایران باکشورهای صنعتی و غیر صنعتی بر حسب گروههای سنی**

| گروه سنی | ایران در سال ۲۰۱۰ | ایران درسال ۲۰۲۵ | کشورهای صنعتی | کشورهای غیرصنعتی (کشاورزی) |
|---|---|---|---|---|
| ۱۰ـ۱۴ ساله | ۸ر۲ | ۱٤ر۲ | ٤ر۲ | ۱۰ر۲ |
| ۱۵ـ۱۹ ساله | ۱۲ر۱ | ۱۵ر۵ | ۵۳ر٦ | ۳۰ر۹ |
| ۲۰ـ۲٤ ساله | ۹ر۳ | ۱٤ر۲ | ۵۱ر۹ | ۳۱ر۵ |
| ۲۵ـ۳٤ ساله | ۸ر٦ | ۱۲ر٤ | ۳۰ر۳ | ۲۹ر۹ |
| ۳۵ـ٤٤ ساله | ۹ر۷ | ۱۲ر٤ | ۲۸ر۳ | ۳۰ر٦ |
| ٤۵ـ۵٤ ساله | ۱۰ر۱ | ۱۱ر٤ | ۲۸ر۱ | ۲۸ر۹ |
| ۵۵ـ٦٤ ساله | ۸ر۷ | ۸ر۲ | ۲۰ر۸ | ۲۳ر۷ |
| ٦۵ ساله و بالاتر | ۵ر۸ | ٤ر۵ | ۷ر۱ | ۱٤ر۳ |

رشته‌های هنری مانند تآتر، سینما، تلویزیون و خبرنگاری علیرغم سنتها تعداد قابل توجهی از زنان سرگرم فعالیت در این رشته‌ها نیز شده‌اند.

نحوه توزیع زنان در بخشهای مختلف از فعالیتهای اقتصادی برحسب منطقه متفاوت است بطوریکه در مناطق شهری اکثریت زنان در بخش خدمات شاغلند. این میزان در سال ۲۵۱۵ بالغ بر ۵ر۵۲ درصد ودرسال ۲۵۲۵ به ٦ر٤٥درصد و در سال ۲۵۲۷ به ۹ر٤٦ درصد و درسال ۲۵۳۰ به ۵۳درصد رسیده است. بخش صنعت و خدمات به ترتیب درجات دوم و سوم اهمیت را دارند.

برخلاف مناطق شهری در مناطق روستائی اکثریت نیروی شاغل زنان در بخش صنعت متمرکز است (البته در صنایع دستی روستائی مانند نساجی و قالیبافی) میزان اشتغال زنان روستائی از ۷ر۵۲درصد در سال ۲۵۱۵ به ۸ر۵۵درصد در سال ۲۵۳۰ بالغ گردیده‌است. کشاورزی و خدمات بخش‌های دوم و سوم تمرکز نیروی انسانی زنان روستائی محسوب میشوند.

پاره‌ای از نوسانهای آماری خاطرنشان میسازد که کاهشی در عرضه خدمات زنان در بخشهای مختلف فعالیتهای اقتصادی نمایان شده است تنزل نسبی ابتدا در خدمات و سپس در کشاورزی مشخص است ولی خدمات زنان در بخش صنعت بطور قابل ملاحظه‌ای افزایش مییابد.

گروههای سنی ۱۰ـ۲٤ ساله و ۱۵ـ۱۹ ساله به ترتیب با میزان ۳ر۲۲ و ۳ر۱۸درصد کل شاغلان را در بخش صنعت بخود اختصاص داده‌اند. با مقایسه فعالیت سایر گروههای سنی در بخش صنعت به این نتیجه میرسیم که حدود ۲ر٤۱ درصد از زنان شاغل در گروه سنی ۱۰ـ۱۹ ساله هستند.

در مناطق روستائی عمده‌ترین مشاغلی که جاذب

جدول شماره۱۲ـ زنان‌فعال و غیر فعال ۱۰ ساله وبالاتر کل کشوردر سالهای‌مختلف

واحد به هزار

| سال | جمعیت ده ساله و بالاتر | | فعال از نظر اقتصادی | | غیر فعال از نظر اقتصادی | |
|---|---|---|---|---|---|---|
| | تعداد | درصد | تعداد | درصد | تعداد | درصد |
| سرشماری سال ۲۵۱۵ | ٦۲٤۲ | ۱۰۰ | ۵۷٦ | ۹ر۲ | ۵٦٦٦ | ۹۰ر۸ |
| سرشماری سال ۲۵۲۵ | ۷۹۹۰ | ۱۰۰ | ۱۰۰۰ | ۱۲ر۵ | ٦۹۹۰ | ۸۷ر۵ |
| آمارگیری نمونه‌ای ۲۵۲۷ | ۸۹۱۱ | ۱۰۰ | ۱۰٦۱ | ۱۲ر۰ | ۷۸۵۰ | ۸۸ر۰ |
| آمارگیری نمونه‌ای ۲۵۳۰ | ۹۲۳۹ | ۱۰۰ | ۱۱۲۱ | ۱۲ر۱ | ۸۱۱۸ | ۸۷ر۹ |

جدول شماره ۱۳ـ زنان فعال و غیرفعال ۱۰ ساله و بالاتر مناطق شهری در سالهای مختلف

| سال | جمعیت ده ساله و بالاتر | | فعال | | غیرفعال | |
|---|---|---|---|---|---|---|
| | تعداد | درصد | تعداد | درصد | تعداد | درصد |
| ۲۵۱۵ | ۲۰۱٤ | ۱۰۰ | ۱۸۷ | ۹ر۳ | ۱۸۲۷ | ۹۰ر۷ |
| ۲۵۲۵ | ۳۲۰۹ | ۱۰۰ | ۳۱۹ | ۹ر۹ | ۲۸۹۰ | ۹۰ر۱ |
| ۲۵۲۷ | ۳٦۷۷ | ۱۰۰ | ۲۸٤ | ۷ر۷ | ۳۳۹٤ | ۹۲ر۳ |
| [illegible] | [illegible] | ۱۰۰ | ۳۰۲ | ۷ر۵ | ۳۷۳۷ | ۹۲ر۵ |

جدول شماره ۱۴ـ مشاغل عمده زنان در سال ۲۵۲۵ بترتیب تعداد شاغل در هر مورد ذکر میشود

| نوع مشاغل | تعداد (۱۰۰۰ نفر) |
|---|---|
| ۱ـ قالی‌بافی | ۳۴۲ |
| ۲ـ کشاورزی و دامداری | ۲۰۱ |
| ۳ـ ریسندگی. بافندگی. پوشاك و گیوه‌بافی | ۹۶ |
| ۴ـ خانه‌داری و کارهای وابسته به آن | ۸۵ |
| ۵ـ معلمان | ۳۸ |
| ۶ـ دوزندگی و کارهای مربوط به رویه مبل‌دوزی | ۲۶ |
| ۷ـ تهیه مواد غذائی و نوشابه | ۱۷ |
| ۸ـ کارگران تولیدی که در قسمتهای دیگر طبقه‌بندی نشده‌اند | ۱۶ |
| ۹ـ امور بهداشتی | ۱۱ |

نیروی کار زن روستائی بوده است به ترتیب اولـویت عبارتنداز: قالیبافی، گلیم‌بافی، ریسندگی، تهیه الیاف، نخریسی، پنبه‌پاک‌کنی، دوزندگی، گیوه‌بافی، چایکاری، برنجکاری، دامداری، تهیه مواد غذائی، حصیربافی و سبدبافی. (جدول شماره ١٤)

در مناطق شهری صرفنظـــر از زنانیکـــه دارای تحصیلات عالی دانشگاهی هستند و در مشاغل سیاسی، اداری، بهداشتی و آموزشی جذب شده‌اند بقیه درخدمات خانگی بکار اشتغال دارند.

فراوانی بیشتر مشاغل‌زنان درمناطق‌شهری درسال ٢٥٢٥ به ترتیب در مشاغل پـــرستاری (٧ر٦٤درصد) منشیگری (١ر٥٠ درصد) معلمی (٩ر٣٣ درصد)پزشکی (١١درصد) تلفنچی (٧درصد) مهـندسی (٣ر٣ درصد) بوده است.

## ٢ـ موقع شغلی زنان

بررسی سمت زنان در سالهای مختلف نشان می‌دهد که در هردوسرشماری ٢٥١٥ و ٢٥٢٥ دو گروه مزد و حقوق‌بگیر و کارکنان مستقل، اکثریت‌زنان شاغل را در بر می‌گرفته است. در سال ٢٥٢٧ حدود ٧ر٥٦٪ و درسال ٢٥٣٠، ١ر٥٩ درصد زنان شاغل بدون مزد بوده‌اند.

درصد گروه مستخدمین بخش دولتی از ٤ر٥ درصد در سال ٢٥١٥ به ٢ر٩ درصد در سال ٢٥٣٠ بـــالغ گردیده است.

نسبت کارکنان مستقل در فاصلـه دو سرشماری کاهش مختصری داشته است و در سال ٢٥٣٠ بـــه ٧درصد تقلیل داده شده است.

نسبت زنان کارفرما در فاصله دو سرشمـــاری تغییری نکرده و ثابت مانده است. در سال ٢٥١٥حدود

جدول شماره ۱۵ـ سمت در شغل زنان کل کشور در سالهای مختلف

| سمت در شغل | ۲۰۱۵ | ۲۰۲۵ | ۲۰۲۷ | ۲۰۳۰ |
|---|---|---|---|---|
| جمع شاغلان | ۱۰۰ر۰ | ۱۰۰ر۰ | ۱۰۰ر۰ | ۱۰۰ر۰ |
| کارفرمایان | ۶ر۰ | ۶ر۰ | ۳ر۰ | ۷ر۰ |
| کارکن مستقل | ۲۲ر۸ | ۲۲ر۰ | ۸ر۳ | ۷ر۰ |
| مستخدمین دولت | ۵ر۴ | ۶ر۳ | ۶ر۴ | ۹ر۲ |
| مزد و حقوق بگیران | ۵۳ر۴ | ۴۷ر۷ | ۲۷ر۷ | ۲۴ر۰ |
| کارکنان بدون مزد | ۱۷ر۸ | ۲۳ر۴ | ۵۶ر۷ | ۵۹ر۱ |

جدول شماره ۱۶ـ سمت در شغل زنان مناطق شهری در سالهای مختلف

| سمت در شغل | ۲۰۱۵ | ۲۰۲۵ | ۲۰۲۷ | ۲۰۳۰ |
|---|---|---|---|---|
| جمع شاغلان | ۱۰۰ر۰ | ۱۰۰ر۰ | ۱۰۰ر۰ | ۱۰۰ر۰ |
| کارفرمایان | ۸ر۰ | ۱ر۰ | ۶ر۰ | ۹ر۰ |
| کارکنان مستقل | ۱۰ر۹ | ۱۲ر۹ | ۹ر۳ | ۱۰ر۰ |
| مستخدمین دولت | ۱۳ر۵ | ۱۷ر۸ | ۲۲ر۳ | ۲۹ر۸ |
| مزد و حقوق‌بگیران | ۷۲ر۶ | ۶۰ر۲ | ۴۵ر۹ | ۴۶ر۰ |
| کارکنان بدون مزد | ۲ر۲ | ۸ر۱ | [illegible] | [illegible] |

٦ درصد و درسال ۲۵۳۰ به ۷ درصد رسیده است.

جدول شماره ۱۵ تغییرات سمت زنان کل کشور را در سالهای مختلف نشان میدهد.

کارفرمایان زن در مناطق شهـــری در سال ۲۵۳۰ تقریبا ۹ درصد بوده‌است نسبت زنانی که در بخش دولتی کار میکردند در سال۲۵۳۰، ۸ر۲۹درصد بـوده است میزان زنان شاغل فامیلی بدون مزد در مناطـق شهری افزایش داشته و در سال ۲۵۳۰ به ۳ر۱۳ درصد رسیده است.

جدول شماره ۱٦ نیز روند تغییرات سمت زنان مناطق شهری را در سالهای گوناگون نشان میدهد.

کارکنان زن بخش دولتی در سال ۲۵٦۵ حـدود ۷ر۴۲ درصد ودرسال ۲۵۲۵ به ۷۵درصد رسیه‌استو میانگین سنی آنان ۲ر۳۰ سال بوده است.

کارکنان مستقل در سال ۲۵۱۵، ۷ر۷۰درصد ودر سال ۲۵۲۵ به حدود ۸ر۷۳ درصد رسیـده است و میانگین سنی آنان ۹ر۳۰ سال بوده است.

جدول شماره ۱۷ میانگین سنی زنان و مردان‌شاغل را برحسب سمت و به تفکیك منطقه نشان میدهد.

## روشهای قانونی برقراری تساوی امکانات و رفـــتار برای زنان

برابر مقررات و قوانین استخدامی کشور، بمنظور حمایت از نیروی کار کشور، زن و مرد در برابر کار مساوی از حقوق ومزایای مساوی برخوردارند. ماده ۲۳ قانون کار تصریح مینماید که مزد کارگر زن و کارگر مرد برای کار مساوی یکسان است.

فصل چهارم (ق. ك.) به‌شرایط‌کار زنانو کودکان اختصاص یافته است. بموجب ماده ۱۷ همین قانون، کار

شب بین ساعت بیست و دو وشش بامداد برای زنان ممنوع است وجوه استثنای آن مشاغل پرستاری و دیگر مشاغلی است که بنابرتشخیص وزارت کار تعیین می‌گردد. ماده ۱۸ ق. ك کار کردن زن باردار را از شش هفته قبل از زایمان تا چهار هفته بعد از زایمان ممنوع شناخته و برای حفظ اشتغال زن کارگر و برقراری‌امکان برگشت مجدد وی به‌کار حق اخراج‌را از کارفرما دراین مدت نیز سلب نموده است.

ماده ۱۹ میگوید کارفرما بایستی پس‌ازهرسه‌ساعت کار نیمساعت فرجه برای شیر دادن طفل بـه مادران شیرده بدهد و چنانچه تعداد اطفال در یك کارگاه از ده نفر تجاوز نماید کارفرما مکلف به دایر نمودن محـلی برای نگاهداری اطفال است.

قانون کار بـرای برقراری یك نظـم منطقـی و حمایت از نیروی کار زنان در مقررات مربوط به کار زنان تجدید نظرهائی به شرح ذیل نموده است.

کارکردن زنان‌باردار از شش هفته قبل از زایمان تا شش هفته بعد از زایمان ممنوع است ارجاع کارهائیکه نیازمند صرف انرژی و نیروی بدنی است به زنان در مدت بارداری ممنوع است. حتی سایر کارهائیکه برطبق آزمایش‌ها و تجارب علمی انجام آن زیانهائی به‌باردار شدن زنان میرساند نیز ممنوع شمرده شده است.

بمناسبت سال جهانی زن هفتمین کنفرانس ملی‌کار (تهران سال ۲۵۱٤ شاهنشاهی) موضوع اشتغـــال و آمـــوزش زنان را مـــورد مطالعه و تدقیق قرار داد و براساس تصمیمات ایـــن کنفرانس به منظـور بهبود شرایط کار زنان شاغل و به خاطر حیات کودکـان از سوی دولت اقداماتی بعمل خواهد آمد. و تـــاسیسات رفاهی مانند موسسات نگاهداری کودکان با سرمایه‌گذاری و با مشارکت دولت (با همکاری وزارتخانه‌های

جدول شماره ۱۷ـ میانگین سنی شاغلین زن و مرد بر حسب سمت‌درشغل وبتفکیک‌مناطق در سال ۲٥۲٥

| مناطق | کارفرمایان | | کارکنان مستقل | | مستخدمین دولت | | مزد و حقوق‌بگیران | | کارکنان بدون مزد | |
|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|---|
| | زن | مرد | زن | مرد | زن | مرد | زن | مرد | زن | مرد |
| کل کشور | ۳٤ر٤ | ٤۲ر۸ | ۳٦ر۹ | ۳۰ر۹ | ۳۰ر۸ | ۳٤ر٦ | ۳۰ر۲ | ۳۲ر۷ | ۲٤ر٤ | ۱۹ر۱ |
| مناطق شهری | ٥۱ر۱ | ٤۲ر٤ | ٤۱ر۷ | ۳۲ر۹ | ۳۰ر٦ | ۳٤ر۷ | ۳۲ر۷ | ۳۲ر٤ | ۲۱ر۳ | ۱۹ر۰ |
| مناطق روستایی | ۳٥ر۰ | ٤۳ر۷ | ۳۹ر۳ | ۳۰ر۳ | ۲۸ر۱ | ۳٤ر۳ | ۲۸ر۷ | ۳۲ر٤ | ۲٤ر۸ | ۱۹ر۱ |

کار و امور اجتماعی، بهداری و بهزیستی و سازمان زنان ایران) در نواحی مختلف کارگری و جوار واحدهای صنعتی و تولیدی ایجاد میشود.

ماده ۱۲٤ قانون جدید کار ایران نیز در این باره صراحت دارد که کارفرمایان باید شیرخوارگاه‌ومهدکودك جهت نگهداری کودکان کارگران در مناطق کارگری ایجاد بنمایند.

در زمینه نگهداری و مراقبت اطفال در ساعات کار نیز کلیه موسسات و سازمانهای وابسته به دولت مشغول دایر نمودن مهدهای کودك در جوار محل سازمان هستند تا با استفاده از خدمات کادر متخصص و ورزیده از کودکان مادران شاغل در ساعات کار مراقبت و نگهداری شود. بدین منظور آئین‌نامه ایجاد مهد کودك تهیه شده و به تصویب هیئت دولت نیز رسیده‌است.

بعلاوه در کارگاههای جدیدالتاسیس تهیه مکانی به منظور شیرخوارگاه از جمله تاسیسات ضروری است که در صدور پروانه بهره‌برداری از کارگاه از سوی بازرسان کار مورد توجه قرار میگیرد.

## ورود و برگشت مجدد به کار

با رعایت مقاوله نامه و توصیه‌نامه مربوط به سیاست اشتغال سال ۱۹٦٤ زنانیکه دارای مسئولیتهای خانوادگی هستند میتوانند بطور مساوی با سایر کارگران وارد بازار کار گردند و موجبات بازگشت مجدد آنان به کار پس از غیبت نسبتا طولانی‌نیز تسهیل گردیده‌است.

زنان برای مراقبت ازکودکان می‌توانند تا دو سال از مرخصی بدون استفاده از حقوق استفاده نمایند. به موجب لایحه مربوط به خدمت غیر تمام وقت بانوان که با کوشش و مساعی سازمان زنان ایران تهیه گردیده است، زنان شاغل مادامیکه کودکانشان به سن سه سال

تمام نرسیده باشند میتوانند بطور غیر تمام وقت‌خدمت نمایند و وزارتخانه‌ها و سازمانهای وابسته بـه دولت مکلف به‌قبول چنین‌تقاضائی‌هستند. با توجه به اصول سیاست تنظیم خانواده در ایران و تـرکیب خـاص ساختمان جمعیتی کشور هر مستخدم زن در طول‌خدمت فقط دوبار میتواند از چنین حقی استفاده نماید.

در سالهای اخیر به منظور فراهم ساختن مـحیط مساعد و ایجاد یك تفاهم عمومی نسبت به پذیرش کار زنان از سوی سازمانهای مسئول کنفرانسها وسمینار- های منطقه‌ای و ملی نیز برگزار شده است.

**نتیجه‌گیری**

- تنظیم کار برمبنای جنسیت است.
- زنان نیمی از جمعیت کشور را تشکیل میدهند.
- اکثریت مطلق جمعیت فعال مرد است.
- سطح سواد و مهارت زنان پائین است.
- فضای مرد سالاری جامعه ایران مانع مشارکـت زنان در فعالیتهای اقتصادی است.
- شرایط کار جوابگوی نقش دوگانه زن نیست.
- فرهنك در نظام آموزشی بر آموزش فنی وحرفه‌ای پسران تاکید خاص دارد.
- ارزشهای ذهنی زنان نسبت‌به توانائیهای خـود محدود است.
- قوانین نیز عامل تحدیدکننده کاهش فعالیت زنان است.

در برنامه آموزش حرفه‌ای که با مشارکت و همکاری صندوق کارآموزی و سازمان زنان ایران اجـرا شده ۴۴۱۷ نفر در دوره‌های آموزشی شرکت کرده‌اند. امـا عنایت بدین‌نکته اجتناب‌ناپذیر است که برنامه آموزشی آنان با رعایت نیازهای بازار کار منطقه‌ای نبوده است،

اکثریت آنان در دوره‌های آموزشی به اصطلاح زنانه مانند خیاطی و ماشین‌نویسی آموزش دیده‌اند و میزان جذب آموزش‌دیدگان در رشته‌های فنی در بازارکار نیز قابل ملاحظه نیست. برای نمونه در استان خراسان‌که نسبت به سایر مناطق برنامه‌های آموزشی زنان‌توسعه بیشتری داشته بنابردلایل مذکور و مازاد بر احتیاج بودن، زنان آموزش دیده دربخش‌های دولتی- خصوصی نتوانسته‌اند بکار مشغول شوند و یاهدف از تنظیم برنامه آموزشی ۸۰ نفر دختر در مرکز تعلیمات حرفه‌ای نیز در آغاز برنامه مشخص نگردیده است. نتیجه‌اینکه سرمایه‌گذاریهای اقتصادی که‌برای تربیت نیروی‌انسانی زنان صرف شده است بجای تامین نیاز صنایع چون نیروئی باطل و بلااستفاده مانده و بازدهی و سودآوری نداشته است.

در شرایط کمبود نیروی انسانی متخصص و ماهر برنامه‌های پرورشی و آموزشی زنان باید آنچنان طرح‌ریزی شود تا نیازهای ملی، تولیدی و فردی جامعه را تامین سازد. تاکید بر «پرورش» در این اظهارنظر مبتنی‌بر مفهوم عام «پرورش» است که هم دوره‌های «آموزش و پرورش» رسمی را دربرمیگیرد و هم خانواده‌ها و بطور کلی جامعه ایرانی اعم اززن ومرد را... زیرا بخش مهمی از «مساله» را می‌باید درپایداری پاره‌ای از سنت‌ها و رسومی دانست که رفته‌رفته طی تاریخ، زن را به‌عنصر درجه دوم وموجودی که‌منحصرا باید به «خانه، خانواده» متصل باشد بدل کرده است. مشکل اساسی در قلمرو این مفهوم آنست که مساله اشتغال زن در خانه و در عرصه‌های کار بیرون ازخانواده (فعالیت‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی). نه تنها با رسوم و عادات بازدارنده در خلقیات و خواستهای

مردان کم یابیش آمیخته است بلکه... هنوز در متن جامعه زن ایرانی نیز بدان حد که نیازها وضرورت‌ها ایجاب میکنند، موضع «زن» شناخته نشده و این سهل است، اینجا وآنجا از این باب با مقاومت‌های ذهنی مخالفت‌آمیزی نیز در بین بسیاری از گروههای این جامعه روبرو است و اینست که دست زدن بیك نهضت روشنگری چه ازسوی زنان و چه از جانب مردان با بهره‌گیری از تمامی امکانهای توضیحی و از جمله «وسائل ارتباط جمعی» و سازمانهائی که بفعالیت‌های اجتماعی و سیاسی‌زنان مشغولند وبیش وپیش‌از همه: از سوی: «حزب رستاخیز ملت ایران» در مقام حزب فراگیر امریست در غایت اهمیت و ضرورت.

مساله اینست که در شرائط توسعه سریع اقتصادی و ظهور تنگناهای طبیعی در این راه که بیشك مهمترین آنها همانا کمبود نیروی انسانی است از یکطرف و لزوم توجه به بافت دمکراتیك جامعه که خود ازفرآورده‌ها و در عین حال خواستهای جامعه انقلابی ایران است از سوی دیگر توجه هر چه بیشتر به تلاشهائی را که هدفشان برانگیختن جامعه زن ایران‌بعرصه‌ی فعالیت‌های اجتماعی- سیاسی و اقتصادی است، در مقام یك «توجه» اجتناب‌ناپذیر و حیاتی مطرح میکند. دراین راه- یعنی‌در راه مقابله با آندسته از سنت‌های مقاوم ودر رهگذر روشنگری می‌توان نه‌فقط ازفشار ضرورتهای‌زمان بلکه ازپاره‌ای‌یادهای‌تاریخی‌این‌سرزمین ورسوم‌گذشته‌و حتی تعلیمات مذهبی (که گواهی میدهند بیگانگی «زن» از عرصه فعالیت‌های اجتماعی و سیاسی یك امر عرضی و محصول گرایش‌های ارتجاعی است و ازبنیادبا محتوای تاریخ اجتماعی و تعلیمات مذهبی «اسلامی» موافقت ندارد) بهره گرفت.

**امیر شاپور زندنیا**

# اندیشه های سیاسی از کهن ترین متون تا کنون

**اندیشه‌های سیاسی از کهن‌ترین متون تاکنون**(۱) شامل سلسله مطالبی است در راه‌شناخت سیر اندیشه‌های سیاسی از روزگاران کهن تا حال که از چند شماره پیش به آن پرداخته‌ایم و همانطور که بارها یاد آوری شده است قصد اصلی در این کار ایجاد نوعی پیش آگاهی برای دوستداران مطالعه در متون اجتماعی و فلسفی و سیاسی است. بدیهی است بنا به شیوه برگزیدهٔ «اندیشه‌های رستاخیز» این رشته مقالات نیز که بهر تقدیر در پاره‌ای مواردناشی از برداشتهای نویسنده است می‌تواند مورد نقد و بحث سایر اندیشمندان‌قرار گیرد و «مجله» همواره آماده است که مطالب‌ایشان را نیز بمنظور ایجادیك «گفت و شنود» علمی و فرهنگی بدانسان که خواسته‌اند نقل کند.

**منشأ دولت:**

یکی از زمینه‌های اصطلاحات سیاسی مربوط به «دولت» که‌بی‌آن شناسائی دانش سیاست و در نتیجه درك برخی از جنبه‌های اندیشه‌های سیاسی آسان

نخواهد بود، مساله منشأ دولت است. این که دولت‌ها چگونه پیدا شده‌اند داستانی قدیم دارد ـ زیرا دولت قدیم است نه حادث.

از زمانی که جامعه‌های انسانی نظم یافته‌اند دولت وجود داشته است. بهمین سبب نظریه پیرامون منشأ دولت از همان ابتدا پیدا شده است.

در مکتب‌های فکری ـ از مکتب‌های اساطیری تا کنون، برای منشأ دولت سه پندار متفاوت بطور کلی وجود دارد:

**۱ـ منشاء الهی دولت:** از دیرباز انسان برای نمودهائی که توجیه مستقیمی جهت آن نمی‌توانست تصور کند (و این ناتوانی در روند زمان متغیر بوده است) حالتی وهمی و ورای طبیعت قائل میشد. یکی از این نمودها «دولت» است که به عنوان کلیت جامعهٔ انسانی یك رابطهٔ ذهنی وهم‌آمیز میان آن با افراد جامعه وجود داشته است. نیاکان بسیار دور انسانهای امروزی باور داشتند که دولت از بیرون طبیعت برکت یافته قدرت گرفته است. بعدها این پندار بصورت‌های منظم‌تر تدوین شد و «گمانه‌ی منشاء الهی دولت» نام گرفت و بوسوئهٔ کشیش که بزمان لوئی چهاردهم پادشاه فرانسه میزیست، این نظریه را در کتابی تدوین کرد و ارائه داد. آنجاکه در «سیاست‌نامه» خواجه نظام‌الملك می‌خوانیم: پادشاهان را خداوند شبان مردم ساخته است یا آنجا که می‌بینیم در قانون اساسی ما اشاره کرده‌اند که سلطنت موهبتی الهی است وآنجا که ملکهٔ انگلستان برفرمان‌های دولتی کشور خود مینویسد:

By the grace, of god

(با تائید خداوند)، همه اشارتی است از این گمانه.

**۲ـ منشاء قرارداد اجتماعی:** در سدهٔ هیجدهم که طبیعی‌گرائی (ناتورالیسم) بر باورهای فلسفی اروپای

باختری فرمانروائی داشت در مورد دولت نیز از آن بهره گرفتند. بنابراین فرضیه افراد انسانی که در طبیعت‌آزاد زندگی میکرده‌اند بخاطر بهره‌گیری ازمعاونت و معاضدت یکدیگر در هرگوشهٔ جهان و در زمان‌های مختلف، گرد آمده‌اند و با تسجیل یك میثاق یا «قرارداد اجتماعی» **Social Contract** دولت‌های جهان را بوجود آوردند. با این تعبیر قانون های اساسی دولت‌های امروزی جهان را باید گونه‌ای قرارداد اجتماعی‌پنداشت. این نظریه را گرچه در نوشته‌های جان لاك و ولتر پیرامون حکومت و دولت می‌توان یافت اما بطور کامل در کتاب «قرارداد اجتماعی» نوشتهٔ ژان‌ژاك روسو بیان شده است. بنابرآن نظر، دولت براثر تمایل آزاد افراد به«زیست مشترك» پدید آمده است.

با پذیرش این نظر قاعدتاً باید شهروندان هردولت حق داشته باشند هرزمان بخواهند تابعیت دولت‌راترك گویند یا اصولا آن دولت را منحل سازند. البته هیچ‌یك از دولتهای جهان چنین حقی برای شهروندان خود قایل نشده‌اند و حتی‌برای ترك تابعیت آنها مقررات سختی بوجود آورده‌اند و اصولا ترك تابعیت نوعی مجازات تلقی میشود و میشده است که از سوی دولت‌ها علیه شهروندان نامطلوبشان بکار میرود.

**۳ـ منشاء چیرگی:** چون هیچ امکانی برای زندگانی انفرادی و مجزای مستقل و آزاد افراد انسان درطبیعت متصور نیست و انسان به‌لحاظ ساختمان طبیعی خویش ناگزیر است با جمعیت زندگی کند جامعه‌شناسی پذیرفته است که« انسان موجودی اجتماعی است». به همین سبب نظریهٔ قرارداد اجتماعی مقبول‌جامعه‌شناسی نیست. درسدهٔ نوزدهم‌که «داروینی‌گرائی اجتماعی» به عنوان یکی از فلسفه‌های اجتماعی عرضه شد لودویك گومپلویچ لهستانی گمانه‌ی تازه‌ای پیرامون منشاءدولت

عرضه کرد که به موجب آن دولت‌های جهان هریك براثر چیرگی افراد یا گروههائی برجامعه بوجود آمده‌اند. به این ترتیب می‌توان گفت منشاء دولت‌های جهان چیرگی و پیروزی است که خود ناشی از «قدرت» است. نگاهی به سرگذشت دولت‌های کنونی جهان و دولت‌های باستانی آن نشان میدهد که همهٔ دولت‌ها را «چیرگی» بوجود آورده است ـ انقلاب یا کودتا یا پیروزی نظامی ابزار تشکیل دولت‌ها بوده است.

**پیوند چگونگی تشکیل حکومتهای جهان با سه نظریه یاد شده:** چون بنگریم بدیده می‌آیدکه حکومت‌های جهان در زمان ما با یکی از سه ترتیب زیر ایجاد شده‌اند:

**۱ـ میراث:** که ویژهٔ حکومت‌های پادشاهی ـ اعم از مشروطه یا جزآن ـ است. ودر واقع مفهوم منشاء الهی دولت برآن اثر دارد.

**۲ـ انتخاب (گزینش):** که ویژهٔ حکومت‌های انتخابی در نظامهای جمهوری و پارلمانی سلطنتی است و در واقع منشاء قرار داد اجتماعی دولت را نمایش میدهد.

**۳ـ تصرف و اتخاذ:** که ویژهٔ حکومت‌های غیر پارلمانی است و منشاء چیرگی دولت را معرفی میکند.

حکومت های عربستان سعودی و نپال برای نمونه حکومت‌های میراثی‌هستند و حکومت‌های‌فرانسه وآمریکا را برای نمونه حکومت‌های انتخابی می‌شناسیم و حکومت‌های سرهنگان تازی نمونه‌هائی از حکومت‌های اتخاذی بشمار میرود.

**پندارهای سیاسی در «دولت دودمانی» (از جمله در «دولت شهر»)**

کهن‌ترین پندارهای سیاسی که به صورت مکتوب برای انسان بیادگارمانده است از آن سپنتمان زرتشت

پیامبر و اندیشمند ایران باستان است که در فجر استقرار دولت ایرانی بسر میبرده است و خود الهام بخش اندیشمندان وفیلسوفان بسیاری‌شده است. دوهزار و چهارصد سال پیش از این افلاطون یونانی اشارت دارد که اندیشه‌های خویش را از مکتب زرتشت که ششهزار سال پیش از وی میزیسته، گرفته است.

بی‌آن که پیرامون زمان زرتشت سخن رود و نظری داده شود، بهرحال مسلم آن است که وی در جامعه‌ای دودمانی میزیسته و در آن جامعه خون پیوند وفاداری افراد جامعه با کلیت آن بوده است.

پیش از آن که به معرفی سه پندار فلسفی دوران دودمانی که نقش اساسی در ساختمان اندیشه‌های سیاسی به‌جهان ما داشته است، بپردازیم. مناسب آن خواهد بود که دوران دودمانی را معرفی کنیم ـ زیرا روشن است که هراندیشه‌ای تابع شرایط جایگاهی (زمانی ـ مکانی) است. پس سه اندیشه یاد شده را در شرایط عام زمانیشان که دوران دودمانی است باید مشخص سازیم و درمورد هریك شرایط خاص‌جایگاهی را بیان کنیم تا خوانندگان انگیزه‌های پیدایش آن اندیشه‌ها را بهتر دریابند.

دودمانهای آریائی (ایرانی ـ هندو اروپائی ـ هند و ژرمنی) صورت‌های گوناگون حکومت (قدرت عالیه) را پشت سر نهاده‌اند. در جامعه کهن آنها نظام (مادر سالاری) بوده است که مادران برتارك هرم کوچك جامعه دودمانی قدرت عالیه بودند. بازتاب این نوع حکومت را در کیش‌های کهن ایرانی (پیش از زرتشتی) می‌بینیم که خدایان‌مادینه ـ چون «آناهیتا» و ایزد «اشتاد» سرودی دارند.

اما زمانی‌که دودمانهای هند وایرانی به «ایران‌ـویچ» (جائی میان رود «ولگا» و رود جیحون) میرسند، و در آن

مادرسالاری و حکومت مادری سپری شده استو جامعه پدر سالاری است. خدایان این زمان نرینه وجنگ‌آورند.

همچون ایزد «مهر» (میتر ـ میترا) و شهریور (خشتروئیریه ـ خشتریور) و قدرت عالیه از آن‌پدران دودمانها است.

از اینجا نقش فرمانروائی قهرمانان و پهلوان‌پرستی پدیدار میشود که پس از در آمیختن با سنتهای کهن حکومت فردی درآسیای جنوب خاوری‌و مصر، در زمان‌های نزدیکتر به ما سنت پیروی فردی را جانشین «سنت پیروی از قانون» می‌سازد.

(فوستل دوگولانژ) مینویسد:

«آریائیها پدران دودمان‌را اطاعت‌میکردند ومذهبشان کیش دودمانی بود، توتم خانواده خود را میستودند و در آتشگاه خانه نیایش میکردند (آنچه هنوز در زبان دری و لهجه‌های محلی بصورت سوگند به‌اجاق‌بازمانده است). آن پدران دودمانها که بردشمنان ظفر می‌یابند یا کشفی تازه در راه پیشبرد فرهنك انسانی میکنند (چون جمشید و هوشنگ افسانه‌ای)، به سروری‌جامعه میرسند و نزد هندیان «راجا» و نزد ایرانیان «شاه» نام میگیرند و قدرت عالیه دولت را اداره میکنند.

اما اکنون، فرمانروایی این بزرگان، خودکامه‌نیست و با رعایت کیش دودمانی وحق‌رای سران‌دیگر دودمانها محدود گشته است.

این زمان، فلسفه دولتی آنان، دولت با حاکمیت تام است و فرد تسلیم در برابر قدرت عالیه و مقررات را پذیرا شده است.

**زرتشت چه میگوید؟**

پندارهای سیاسی دورترین متفکر ایرانی را در سرودهای خودش‌بنام «گات‌ها» و درکتاب‌های «یشت‌ها»

و «یسنا» که بربنیاد اندیشه‌های وی تدوین کرده‌اند می‌توان دید. بنابرآن اسناد که به‌ما رسیده است برای «دولت زرتشتی» منشاء الهی تصور شده است.

باید دانست که در اسناد زرتشتی، گاه اثر دولت دودمانی و گاه اثر دولت شاهی دیده میشود. آن سندها که پس از تشکیل «شاهنشاهی ساسانی» تدوین شده، مروج دولت‌های شاهی است و آن اسناد که یادگار زمانهای کهن پیش از شاهنشاهی است، بازگوی دولت دودمانی در گاتها که از آن شخص زرتشت شناخته شده است تصور دولت دودمانی غلبه دارد. این دولت برسلسله مراتب «خانواده»، «تیره» ده وکشور (بلحاظ قلمرو) استوار است و قدرت عالیه در نظامی مرکب از ریش‌سفیدان و سلسله مراتبی که از پائین به بالا ـ خانه خدا تا شهر خدا بوجود آمده است، آشکارمیشود.

«دولت زرتشتی» دولتی است دارای قلمرو «نه» دولتی شبان و خانه‌بدوش.

اینك به نوشته‌های خود زرتشت و شارحان وی توجه میکنیم:

زرتشت در گاتها شبانی و شبانان را نفرین کرده از کشاورزی و وابستگی به زمین ستایش مینماید.

دریسنا آمده است:

ما میستائیم... با فروهرهای همه‌پاکانی که مرده‌اند و آن پاکانی که زنده‌اند و آن میرندگانی که زائیده نشده‌اند... نذر میکنیم از برای افزایش این خان‌ومان... کدام هستند پرستیدنیها ـ آن خانواده، آن ده، آن شهرستان، آن کشور... مزدا گفت. به‌که گفت؟ به پاکدین مینوی وجهانی... بهترین شهریار... به پاکی؟ و بهی که در فرمانروایی، خود سر نباشید...»

در اینجا می‌بینیم که تصور جامعه زرتشتی شبیه تعریف آلمانی ملت است. جم (جمشید) که مظهر

شهریاری دودمانی «زرتشتی» است در «یسنا» چنین تعریف شده است:

... هنگام شهریاری جم دلیر، نه سرما بود نه گرما، نه پیری بود نه مرگ...» سپس مردم به فرمانبرداری خوانده میشوند:

«از برای فرمانبرداری هستم نه از برای نافرمانی. از برای راستی هستم، نه از برای دروغ. دادار اهورامزدا را می‌ستاییم... شهریاران نیك خوب‌کنش را می‌ستاییم...»

تصور دولت ایرانی این زمان دولتی است خدایی و پرستیدنی.

دو اصل دولت آریائی چنین یاد شده است (دریشتها):

۱ـ فر ایرانی

۲ـ فر کیانی

اصل نخست جنبه قدسی «دولت دودمانی» و اصل دوم جنبه قدسی «دولت شاهی» را بیان میکند. لفظ «فر» هنوز در زبان دری به‌معنای شکوه و جلال بازمانده‌است.

**فر ایرانی (آییرینم خوارنه)** از آن دودمانهای ایرانی کنونی و زرتشت‌پاك است. افراسیاب تورانی با دریغ و افسوس میگوید که نمی‌تواند این «فر» را برباید و ناسزا برزبان میراند (یشتها).

«فر ایرانی» در «زامیادیشت» کهن‌ترین حماسه‌رزمی ایرانیان معرفی شده است و گفته میشود چون «جمشید» دروغ‌گفت، آنرا ازوی بستدند وبه‌ایزد «مهر» که نگهبان راستیو دلیری وجنك است(وظایف حکومت دودمانی) سپردند. مظهر «فر ایرانی» دونشان است: یکی «چرخ خورشید» و دیگری «مرغ افسانه‌ای» ورغن (مقدسترین مرغ ـ شبه سیمرغ افسانه‌ای) که نخستین نشانه از آن ایزد «مهر» و دومین مظهر توانائی و دانائی دولت ایران است.

از زمان هوخشتر چنان که در اسناد تاریخی آمده است، ایران عنوان شاهنشاهی یافت. اما هنوزوبسی بعدتر (تا پایان فرمانروایی اشکانیان) دولت ایران بر بنیاد دو اصل دودمانی وشاهی قرار دارد. نظردودمانی دولت که آنرا قدرت دودمانها (نه افراد نیرومند)میداند، اشتادیشت درقالب ایزد مادینه «اشتاد» بازتابیده است.

«اشتادیشت» به راستی ستایش دولت ایرانی‌است که در آن چنین گفته:

«بخشنودی فر ایرانی مزدا آفریده... من‌بیافریدم فر ایرانی را... در هم‌شکننده آز... در هم‌شکننده دشمنی او اهریمن پرگزند را بشکند... خشم خونین آزنده را بشکند... کشورهای ایران را بشکند.... اردیبهشت زیباترین امشاسبندان نگهبان آن‌باشد...» «اشتاد» و فرشته او - «اردیبهشت» نگهبان نظم و آزادی، یعنی دو رکن اصلی وظایف دولتی و بنیان «حقوق اساسی» هستند.

اما فر کیانی که تصور شاهی دولت را نشان می‌دهد، ترکیب فروکی (قدرت حاکمه و شهریار) است. کی در اوستا به معنای نخستین قانونگزار آمده است‌که سرچشمه سلسله افسانه‌ای پیشدادیان (در خداینامه و شاهنامه) قرار میگیرد.

خدایان نگهبان دولت هریك مظهر بخشی ازحقوق اساسی هستند. سروش هادوخت (هادوخت‌یشت) جهان‌آرا و نگهبان آسودگی مردم و حافظ صلح (نظم و امنیت) است. ایزد «مهر» امر جنگ وکیفر دشمنان‌نظم و قانون را برعهده دارد. سروش «رش» نگهبان (عدالت) و دادگستر است. سروش «اوپرتات» نمودار برتری و قدرت عالیه است.

از وظایف «مهر» جلوگیری از تجاوز شهریاران به حقوق دودمانی و قانونها و سنتها است چنان که در

«مهریشت» گفته‌اند:

«اگر شهریار کشور به او دروغ بگوید... مهر غضبناك آزرده... شهریار را تباه میسازد...»

در «شهریوریشت» ایزد تجسم‌دولت یعنی «شهریور» ستوده میشود. از نام این ایزد لفظ شهر (دولت) و ایرانشهر (دولت ایرانی) و شهریار یعنی نماینده این ایزد در جامعه پدیدار شده است و فردوسی میگوید:

«ز شهریورت باد فتح وظفر بزرگی‌وتخت وکلاه‌وکمر»

زمانی که شاهنشاهی ایران بوجود می‌آید، جدالی میان تصور دودمانی دولت و تصور شاهی آن آغاز شده است که در دوره ساسانیان به پیروزی تصور شاهی دولت میانجامد.

اقوام ایرانی همچون خویشان شمالی‌خویش، بیشتر از «آزادی» به نظم اعتقادداشته‌اند وهمین امر جامعه ایرانی را بسوی پذیرش سروری قهرمانان و پهلوانان و به دوران شاهی راند. «شدر» خاورشناس بزرگ آلمانی مینویسد:

«تصور دولتی آنان نقطه مقابل تصور دولتی یونان است... اما این پندار نیز درست است... هرکه‌یونانیان علمدار آزادی و پارسیان علمدار نظم را دو قطب مقابل شمارد راه غیرمجازی‌را پیموده اشتباه‌کرده است. آزادی ونظم، در حال کشمکش جاویدان و برومند، میراث نژاد هندو و ژرمنی (آریایی) وتوشه راه تاریخی ایرانیان و یونانیان است... سرنوشت پارسیها آن بودکه فکر بزرگ و جهانگیر جنگجویانه نظم را جامهٔ واقعیت پوشانند... اما این تصور پیوسته در ادوار تاریخی برقرار است که آزادی، خرده خرده، به‌عنان گسیختگی و نظم کم‌کم به جبر جامد و روپوش ظلم، انحطاط می‌یابد.»

دولت ایرانی «ماد» و «هخامنشی» و«اشکانی»دولتی

است دودمانی که در آن سران دودمان سلسله مراتب حکومت را اداره میکنند حتی شاهان را برمیگزینند (انتخاب داریوش بزرگ به شاهنشاهی و مجلس «مهستان» اشکانیان). حتی در اواخر حکومت ساسانی سران دودمانها می‌توانند شهریاران بی‌کفایت را برکنار سازند. سلسله مراتب مذهبی حافظ مقررات است وامر قضا به آن سپرده شده است. ریش‌سفیدان، جامعه را اداره میکنند و جوانان از پیران فرمانبرند. کودکان را جامعه می‌پرورد (گزنفون ـ هرودوت). رعایت قانونها و سنن برای شاه وگدا یکسان ناگزیر است. به گفته یونانیان «قوانین پارسی» مظهر اصول مقدس و تخلف ناپذیر است.

شاهنشاهان ایران در میان اقوام تابعه، تساوی، آزادی مذهبی، فرمانروایی سنتها و قواعد محلی، اجرای عدالت و اصل خودمختاری داخلی را رعایت میکنند، آنان چون شاهان نیمه‌خدای مصر و آشوری نیستند که حتی مذهب را دگرگون میسازند. در سنگ‌نبشتهٔ تالار «آپادانا» شهریار ایرانی خود را چنین معرفی میکند:

... این بوم پارسه که اهورامزدا به من سپرده، که زیباست، که مردان و اسبان خوب دارد... اگر تو چنین میاندیشی که از هیچ دشمنی نباید بترسیم پس دودمان پارسی را نگهدار. اگر دودمان پارسی پایدار باشد... از برکت نخواهد کاست.

داریوش در بیستون پیکره‌ای بجای نهاده است که تصور دولت ایرانی (فر ایرانی) را برای ابدیت بازگذارده است.

در این پیکره «هورمزد» چرخ قدرت را (نشان خورشید) به شاهنشاه می‌سپارد (ریشه الهی دولت)، شاهنشاه پای خود را برسینه «گئومات» مغ غاصب، نهاده است که مظهر «اهریمن» معرفی شده است.

(ماموریت الهی دولت). پشت سر وی نجبای پارسی مادی ایستاده‌اند (نشانه فرمانروایی دودمانها) و نیزه و کمان در دست دارد «ابزار فرمانروایی» در کتیبه زیر این پیکره طرح دودمانی دولت چنین یاد شده است:

«من داریوش شاه بزرگترین فرمانداران، شاه‌پارس، پسر ویشتاسب... هخامنشی... پارسی... آریائی...» باری اهورا مزدا در همه کتیبه‌های هخامنشی و کتیبه‌های ساسانی یاد شده است.

دولت دودمانی مظهر راستی و دادگری است ولفظ «شهریار» خود موید وظیفه اجتماعی شاهان‌ایرانی است. این لفظ به معنای نگاهدارنده و یاور «شهر» (دولت و کشور) است.

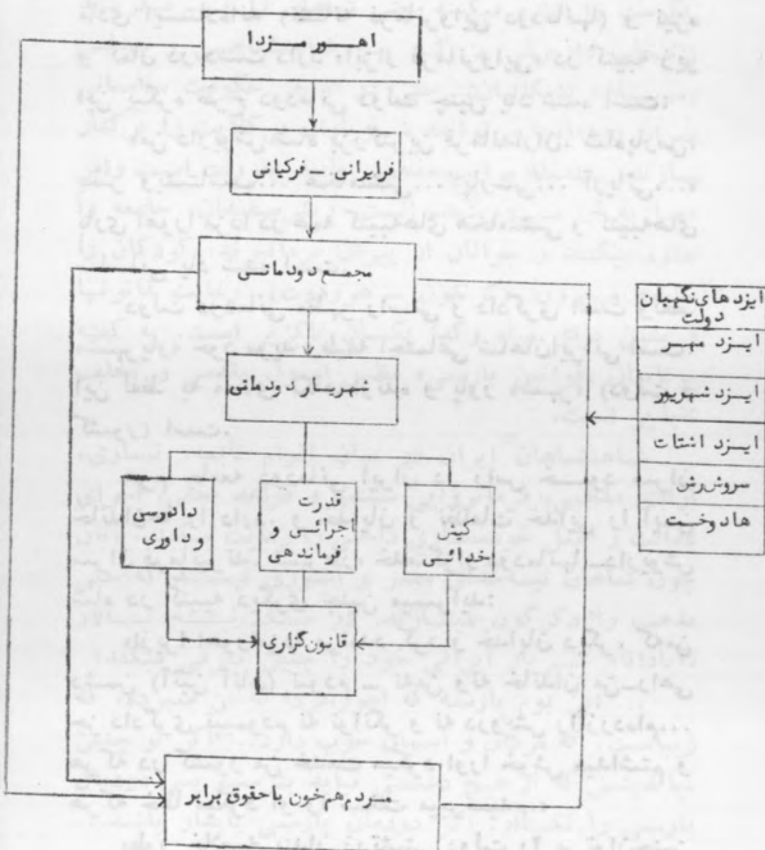
هرم جامعه دودمانی ایران در راس خـــود سران خاندان‌ها را دارد. و خدایان و نظامات خدایی را ایـن سران فرمانبرند. شهریار، خدمتگزار دودمانها ـداریوش شاه در کتیبه دیگری چنین میسراید:

«ازیرا اهورامزدا مرامدد کرد و خدایان دیگر، که‌من دشمن (آئین آنان) نبودم ـ نه‌من ونه خاندان منـراهی جز دادگری نپیمودم نه توانگر و نه درویش راآزرده‌ام... هرکه در کشور من خدمت میکرد اورا خوش میداشتم و هرکه خطا میکرد او را سخت میپرسیدم.»

بطور خلاصه پندار زرتشتی دولت را می‌توان‌چنین خلاصه کرد:

---

۱ـ در شماره گذشته، عنوان این مطلب «آشنائی با برخـــی اصطلاحات سیاسی و اجتماعی» گذاشته شده بود که در واقع عنوان مقدمه این‌نوشته بشمار میرفت، همچنین در آن شماره درشعر مولانا جلال‌الدین (هرکسی‌از ظن خود شدیارمن) هرکی بجاپرسیده بودکه بوسیله تصحیح میشود.


اهورمزدا
فرایرانی ـ فرکیانی
مجمع دودمانی
شهریار دودمانی
دادرسی و داوری
قدرت اجرائی و فرماندهی
کیش خدائی
قانون‌گزاری
مردم هم‌خون با حقوق برابر
ایزدهای نگهبان دولت
ایزد مهر
ایزد شهریور
ایزد اشتات
سروش‌رش
هادوخت

# رهنمود آموزش سیاسی

**مقدمه**

بنیاد حزب رستاخیز ملت ایران برای این است که حرکت جامعه بسمت تمدن بزرگ تنظیم و تسریع‌شود. تنظیم و تسریع حرکت جامعه بطرف این مقصد رفیع موکول است باینکه:

ـ تعلق خاطر افراد بایران زمین و فرهنگ آن که محتوای نظام‌شاهنشاهی است عمیق وتوام با علاقمندی و دلسوزی باشد.

ـ همهٔ مردم نسبت به مصالح ملی احساس مسئولیت کنند و عملا خود را متعهد بشناسند. باورهای درست داشته باشند و از عهدهٔ داوری صحیح برآیند. توانائی لازم برای شناخت، درك، تجزیه و تحلیل و رسیدگی بمسائل جامعه ایران درپرتو فلسفه رستاخیز رادر همهٔزمینه‌های تاریخی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعیو اقتصادی بدست آورند، از خودآگاهی‌سیاسی برخوردار باشند و بطور مستمر و همگانی مصالح و منافع ملی و تحولات آنرا بازشناسی نمایند.

ـ ملت ایران در فراز ونشیب‌های سیاسی، اقتصادی‌واجتماعی نسبت‌به‌حفظ گوهر وجودی‌خودآگاه بماند و برای شکوفائی آن‌تلاش کند.

ـ رهنمودهای سیاسی حزب وجمع‌بندی‌های حاصل از تجارب مشخص سیاسی.

**الگوهای آموزش سیاسی**

الگوهای آموزش سیاسی عبارتند از الگوهای اندیشه و عمل در رستاخیز، یعنی تجارب سیاسی مشخص که براساس فلسفهٔ رستاخیز موفقیت‌آمیز بشمار می‌آیند و از آنها می‌توان به‌عنوان نمونه‌هائی از شیوه اندیشیدن و عمل کردن در رستاخیز نام‌برد.

**جهت آموزش سیاسی**

فراگرد مبادلهٔ آگاهی‌هاو دانش‌ها وگردش‌اندیشه‌ها دارای سمت و جهت مشخصی است، جهت مشخص و اصلی این فراگرد بعنوان آموزش سیاسی در حزب رستاخیز ملت ایران عبارت است از پاسداری نظام شاهنشاهی، قانون اساسی و اصول انقلاب شاه و ملت و ارزشهای آن‌ها.

مهمترین این ارزش‌ها عبارت است از:

ـ استقلال ملی، حاکمیت ملی و وحدت ملی..

ـ حرمت حقوق و آزادیهای فردی و اجتماعی و شعائر مذهبی و ارزشهای اخلاقی و معنوی.

ـ تقوی و انضباط و التزام بضرورت‌های آن.

ـ عدالت و عدالت اجتماعی و تعاون.

**شیوه‌ها و روش‌های آموزش سیاسی**

۱ـ اصول حاکم برشیوه‌ها و روش‌های آموزش عبارتند از:

الف ـ پیوند اندیشه و عمل.

ب ـ با توجه به تنوع و درعین‌حال وحدت فرهنگی گروههای اجتماعی ایران آموزش سیاسی باید، به

خلاقیت و رشد شخصیت فردی و غنای فرهنگی بیانجامد.

پ ـ ضرورت تنوع شیوه‌های آموزش سیاسی در ارتباط با تنوع آموزش گیرندگان و چگونگی نیازهای آموزش آنها.

۲ـ روش عام آموزش سیاسی در مورد کادر حزبی و مدیران سیاسی عبارت است از فراهم آوردن مراجع و منابع و الگوها و راهنمائی مداوم و مستمر آموزش گیرندگان که در مواجهه با مسائل روز و پیش‌آمدها اندیشه و رفتار خود را باتکیه برمواضع فلسفی رستاخیز در جهات مشخص با الگوهای معین مطابقت دهند تا زمانی که مستقلا توانائی کافی برای بررسی مسائل جامعه و بکار بستن ارزشها و فلسفه رستاخیز بدست آورند و خود در آموزش سیاسی دیگران فعالانه مشارکت کنند.

داشتن آموزش سیاسی کادر حزبی و مدیران سیاسی موکول است بر:

ـ آمادگی و آگاهی‌هائی که برای تفهیم و توجیه و توضیح فلسفه رستاخیز ضروری است و فراگرد تبادل آگاهی‌ها و دانش‌ها و گردش اندیشه را در جهات مشخص تسهیل مینماید بایستی قبل از شروع آموزش سیاسی تحصیل و کسب شده باشد. اینگونه دانش‌ها و آگاهی‌ها مقدماتی بوده و برای آمادگی آموزش سیاسی ضرورت دارد.

ـ آشنائی با واقعیات زندگی و حوادث روزمره.

ـ روش عام آموزش سیاسی برای عموم افراد جامعه عبارت است از توضیح و توجیه سیاست‌های مملکتی براساس فلسفه رستاخیز.

ـ آموزش سیاسی کادر حزبی و مدیران سیاسی مقدم بر آموزش عموم افراد جامعه است.

و تامین این وسائل و مقاصد میسر نیست جز از طریق آموزش مردم و این آموزش چون در پرورش فکر و رفتار سیاسی افراد موثر است آموزش خاص سیاسی نام دارد.

**تعریف آموزش سیاسی**

آموزش سیاسی از نظر حزب رستاخیز ملت ایران عبارت است از: فراگرد مبادله دانش‌ها و آگاهی‌ها و گردش اندیشه‌ها، دانش‌ها و آگاهی‌ها و اندیشه‌هائی که فلسفه و ارزش‌های رستاخیز را در بر دارند. در این فراگرد ارزش‌های رستاخیز بهتر شناخته شده، غنی‌تر میشوند و تعمیم می‌یابند.

**هدف آموزش سیاسی**

هدف آموزش سیاسی در حزب رستاخیز ملت ایران آنست که فلسفه رستاخیز ذهنی مردم شود و راهبر رفتارها، باورها و داوریهای مردم ایران باشد.

**چگونگی آموزش سیاسی**

آموزش سیاسی درحزب رستاخیز ملت ایران، دارای مراجع و منابع‌آموزشی الگوهای اندیشه وعمل، جهات مشخص و شیوه‌ها و روش‌های خاص آموزشی است.

**منابع و مراجع آموزشی**

منابع و مراجع آموزشی عبارت است از:

ـ بنیادهای سه‌گانه و فلسفه رستاخیز ملت‌ایران که‌درمتون متناسب با سطح دانش گروه‌های اجتماعی تهیه و در اختیار عام گذاشته میشود.

ـ رهنمودهای‌فرماندهی همراه باتوضیح وتفصیل.

JOHN RYLANDS
UNIVERSITY
LIBRARY

**میدان‌های آموزش سیاسی**

- مراکز و موسسات آموزشی و پژوهشی حزب
- مجامع حزبی
- انتشارات حزبی
- وسائل ارتباط جمعی
- مجامع عمومی صنفی و غیرصنفی
- سازمانهای فرهنگی
- سازمانهای علمی و تربیتی کشور

وهرسازمان اجتماعی دیگر که مستعد آمـوزش سیاسی باشد.

## اندیشه های رستاخیز

شماره مشترك

من : نام ............... نام‌خانوادگی ............... نام‌موسسه ...............

نشانی: نام کشور ............... نام شهر ...............

...............

با ارسال مبلغ ............... ریال طی (حواله / قبض / چك) ...............

درخواست اشتراك یکساله ( ۴شماره ) « اندیشه‌های رستاخیز » را به

تعداد ............... جلدازشماره ............... تا شماره ............... دارم

| توجه : طبق‌مقررات خواهشمنداست ازارسال‌وجه درپاکت‌پستی خودداری‌فرمائید |
|---|


## اندیشه های رستاخیز

شماره مشترك

من : نام ............... نام‌خانوادگی ............... نام موسسه ...............

نشانی:نام کشور ............... نام شهر ...............

...............

با ارسال مبلغ ............... ریال طی (حواله / قبض / چك) ...............

درخواست اشتراك یکساله ( ۴شماره ) « اندیشه‌های رستاخیز » رابه

تعداد ............... جلدازشماره ............... تاشماره ............... دارم

| توجه: طبق‌مقررات‌خواهشمنداست ازارسال‌وجه درپاکت‌پستی‌خودداری فرمائید |
|---|

**میزان حق اشتراك (۴شماره) اندیشه‌های رستاخیز درکشورهای جهان**

ایالات‌متحده امریکا وکانادا : ۵۰۰ ریال
اروپا و آسیا : ۳۵۰ «
استرالیا و افریقا : ۵۵۰ «
خاور دور : ۵۰۰ «
داخله : ۲۰۰ «

درداخل این کادر چیزی ننویسید

**خواهشمنداست مبلغ حق اشتراك را به شعب بانك ملی ایران بحساب شماره ۱۴۵۰ شعبه تخت جمشید واریز ورسید آنراهمراه این قبض به «اندیشه های رستاخیز» بفرستید**

**میزان حق اشتراك (۴شماره) اندیشه‌های رستاخیز درکشورهای جهان**

ایالات متحده امریکا وکانادا: ۵۰۰ ریال
اروپا و آسیا : ۳۵۰ «
استرالیا و افریقا : ۵۵۰ «
خاور دور: ۵۰۰ «
داخله ۲۰۰ «




در داخل این کادر چیزی ننویسید

**خواهشمنداست مبلغ حق اشتراك را به شعب بانك ملی ایران بحساب شماره ۱۴۵۰ شعبه تخت جمشید واریز ورسید آنراهمراه این قبض به «اندیشه های رستاخیز» بفرستید**

اندیشه های رستاخیز

این نشریه هر سه ماه یکبار منتشر میشود

از انتشارات:

حزب رستاخیز ملت ایران

سال دوم ـ شماره ششم

آبان ماه ۲۵۳۶ شاهنشاهی

مقالاتی که در نشریه آمده نظر و رای نویسندگان آنها است و مقالاتی که به مجله میرسد بازپس فرستاده نخواهد شد.

